تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

حقوق بين الملل عمومی

هوشنگ مقتدر

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امورخارجه

حقوق بین‌الملل عمومی

مرحوم
هوشنگ مقتدر

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

فهرستنویسی پیش از انتشار

مقتدر، هوشنگ، ۱۳۸۷ ـ ۱۳۱۶

حقوق بین‌الملل عمومی / هوشنگ مقتدر [برای] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ـ [ویرایش ۲].
ـ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳.
نه، ۳۵۰ ص.
بها: ۵۳۰۰۰ ریال
ISBN: 978-964-6056-58-9
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: ص. [۳۳۳] ـ ۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. حقوق بین‌الملل. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ب. ایران. وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ج. عنوان.
۷ ح ۷ م /JX ۱۳۰۸ ۳۴۱
کتابخانه ملی ایران
۲۸۴۳-۷۳م

حقوق بین‌الملل عمومی
تألیف: هوشنگ مقتدر
چاپ هفدهم: تابستان ۱۳۸۸، چاپ هجدهم: پاییز ۱۳۸۸، چاپ نوزدهم: بهار ۱۳۹۰.
تعداد: ۲۰۰۰ جلد
حروفچینی، صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی: www.mofa.ir

فهرست

مقدمه

حقوق بین‌الملل از رشته‌های علوم اجتماعی است که به سرعت بخشهای مختلف آن به طور روزافزونی تخصصی می‌شود. در جمهوری اسلامی ایران به ویژه پس از تشکیل دیوان داوری مختلط دعاوی ایران و امریکا و این نکته که دیوان مزبور می‌باید در تصمیمات خود موازین حقوق بین‌الملل را رعایت کند، توجه به این رشته افزایش یافت. بدین لحاظ در چندین دانشگاه در ایران دوره‌های فوق لیسانس در حقوق بین‌الملل دایر شده و انتظار می‌رود دوره‌های دکترا نیز دایر شود.

ممکن است برخی این تصور را داشته باشند که حقوق بین‌الملل از رشته‌های آسان حقوق است ولی این امر، اشتباهی بیش نیست. گرچه ابتدا مباحث حقوق بین‌الملل شیرین و آسان جلوه می‌کند؛ ولی با مطالعهٔ بیشتر این رشته، مشکلات و سختی‌ها خود را نشان می‌دهند. یکی از این دشواریها ناشی از طبیعت علم حقوق بین‌الملل است که مربوط به جامعه بین‌الملل است و به اقتضای طبع با سیاست و منافع کشورها مرتبط است. از این رو قواعد آن غالباً قابل تفسیر و تأویل و غیر منجّز است. گاه دیده می‌شود که دو دیدگاه مختلف با جمع‌آوری ادله و شواهد از پراتیک و رویهٔ کشورها و آرای محاکم و عقاید نویسندگان در برابر یکدیگر قرار داده می‌شود و هر یک از طرفین دعوا مدعی درستی دیدگاه خود می‌باشد.

دشواری دیگر حجم عظیم منابع و مآخذی‌است که باید به آن رجوع کرد.

توجه به رویه و عملکرد کشورها، آرای محاکم قضایی و داوری بین‌المللی، بررسی معاهدات دو جانبه و چند جانبه، مطالعهٔ اسناد و مدارک رسمی دولتها و بالاخره کار کمیسیونها و مراکز تحقیق بین‌المللی که دربارهٔ موضوعات متنوع مبتلا به جامعه بشری در آغاز قرن بیست و یکم میلادی گزارش منتشر می‌کنند، کار آسانی نیست. بخصوص که دانش لازم وقتی حاصل می‌شود که شخص بر این منابع احاطهٔ کافی پیدا کرده باشد. افزون بر این کسب تخصص در این رشته غالباً با لزوم اطلاع بر امور فنی آمیخته می‌گردد نمونه این امر حقوق دریاها و حقوق فضاست.

بهر حال، ضرورت روابط بین‌الملل و تماس و افزایش مبادلات و ارتباطات بین کشورها نیاز به وجود متخصصین را در رشتهٔ حقوق بین‌الملل ایجاب می‌کنند. بخصوص دوایر وزارت امور خارجه از جمله ادارهٔ حقوقی نیازمند اطلاعات کافی در این رشته است. امروزه، صدها قرارداد و موافقتنامه بین دولتها امضا می‌شود که امور مورد علاقهٔ مشترک را تنظیم می‌کند. به گفتهٔ پروفسور «ایان براون لی» امروزه حقوق بین‌الملل نه تنها به عنوان توجیه برای سیاست یک کشور به کار می‌رود، بلکه در مواردی در تعیین سیاست خارجی موثر است.

کشورهائی‌که به طور سیستماتیک قواعد حقوق بین‌الملل را زیر پا می‌گذارند نزد افکار عمومی جهانی منزوی شده و از گوشه و کنار مورد انتقاد قرار می‌گیرند. یک نمونه این امر گردهمایی گروهی از حقوق‌دانان بین‌المللی امریکا در نیویورک در سال جاری است. این حقوقدانان و استادان همگی به دولت کلینتون توصیه می‌کنند که امریکا دست از مداخلهٔ غیر قانونی در امور کشورها و نقض قواعد حقوق‌بین‌الملل بردارد به صلاحیت و آرای دادگاه دادگستری بین‌المللی احترام بگذارد و قانون و مقررات را بر منافع و سیاست خود مقدم شمارد. فقط در آن صورت است که امریکا می‌تواند از یک نظم نوین جهانی سخن بگوید.

با توجه به آنچه گفته شد و نیز در نظر گرفتن مشکلات کار، واضح است که تدوین یک جلد کتاب که بتواند مباحث مختلف حقوق بین‌الملل را در برگیرد غیر ممکن است. از سویی نیاز دانشجویان بخصوص در دورهٔ لیسانس ایجاب می‌کند که تا حد ممکن مباحث به طور ساده و بنیادی مطرح گردد تا پس از کسب دانش اولیه زمینهٔ لازم برای تحقیقات عمیق‌تر فراهم شود.

نگارنده که مدتی مشغول تدریس این درس در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بودم در نظر داشتم مباحث اساسی درس را در یک مجلد گرد آورم. ولی این فرصت دست نمی‌داد؛ تا اینکه سال گذشته امکان استفاده از فرصت مطالعاتی برای بنده از سوی دانشگاه تهران فراهم شد. خوشبختانه، کتابخانه‌های دانشگاه لندن بویژه مؤسسه مطالعات عالی حقوقی[1] که خاطرات دوران دانشجویی را برایم زنده می‌کرد و نیز کتابخانه LSE، گنجینهٔ با ارزشی از منابع و تحقیقات را در اختیارم قرار داد که به قدر وسع محدود خود از آن بهره برده و این مختصر را فراهم کردم. بیشتر وقت صرف مبحث حقوق دریاها شد که قسمت مهم این کتاب را تشکیل می‌دهد. بعداً، پس از مراجعت به کشور توانستم قسمتهای مربوط به قوانین اخیر جمهوری اسلامی ایران را در رابطه با مرزهای دریایی کشور اضافه کنم. امید است این کوشش مختصر مورد استفادهٔ دانشجویان و علاقمندان قرار گیرد و خداوند یاری کند که در چاپ‌های بعدی در تکمیل آن توفیق یابم. در پایان لازم می‌دانم از دانشگاه تهران به جهت فرصت مطالعاتی و از دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و مؤسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه به لحاظ فراهم ساختن امکان چاپ این کتاب تشکر کنم.

هوشنگ مقتدر

شهریور ۷۲

---

1. Institute of Advanced Legal Studies.

فصل اول

کلیات

فصل اول

کلیات

تعریف

حقوق بین‌الملل مجموعهٔ قواعد و اصولی است که در درجه اول حاکم بر روابط دولتهاست و قسمت عمدهٔ آن از قواعد و اصول الزام‌آور تشکیل شده است. عبارت فوق نیاز به توضیح دارد:

۱. حقوق بین‌الملل بتدریج تحوّل یافته و شامل سازمانهای بین‌المللی و افراد و شرکتها نیز شده است، ولی محور قواعد آن هنوز حقوق و تکالیف دولتهاست.

۲. همهٔ قواعد حقوق بین‌الملل جنبهٔ الزام‌آور ندارند. برخی قواعد از روی حسن نیّت و برای نزاکت[1] رعایت می‌شوند مانند سلام دادن به کشتی جنگی در دریا و یا مزایایی که برای پارک اتومبیل دیپلماتها در نظر گرفته می‌شود.

یک دسته قواعد هستند که جنبهٔ استاندارد و اصول راهنما دارند و به صورت الزام‌آور بیان نمی‌شوند؛ مانند اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر مصوّب مجمع عمومی ملل متحد (۱۹۴۸) یا استانداردهای توصیه شده توسط سازمان بین‌المللی کار یا توصیه‌های

---

1. Comity

جلسات مشورتی معاهدهٔ قطب جنوب.[1]

این گونه موازین و استانداردها، در صورتی که مورد قبول دولتها قرار گیرند می‌توانند به صورت قواعد الزام‌آور درآیند.

توافقهایی هم دربارهٔ نحوهٔ توزیع اعضای ارکان سازمانهای بین‌المللی بین مناطق جغرافیایی مختلف وجود دارد که رعایت می‌شود. چنانکه ۱۵ عضو دادگاه دادگستری بین‌المللی بدین‌سان تقسیم شده‌اند: آفریقا و آسیا هر یک سه عضو، امریکای لاتین ۲، اروپای شرقی ۲، اروپای غربی و «دیگر کشورها» ۵ عضو. همچنین، ۳۴ عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل بدین نحو بین مناطق جهان توزیع شده‌اند: آفریقا: ۸، آمریکای لاتین: ۶، آسیا: ۷، اروپای شرقی: ۳، اروپای غربی و دیگر کشورها: ۸ نفر و یک نفر از آفریقا یا اروپای شرقی به نوبه و یک نفر دیگر از آسیا یا آمریکای لاتین بنوبه انتخاب می‌شوند.[2]

ماهیت حقوق بین‌الملل

دربارهٔ ماهیت حقوق بین‌الملل بحثهای زیادی صورت گرفته است و نویسندگانی مانند «هابس» و «پوفندرف» منکر ماهیت حقوقی آن شده‌اند.[3] همچنین آستین[4] نویسندهٔ انگلیسی قرن ۱۹ به سبب تعریفی که از حقوق ارائه می‌دهد یعنی فرامینی که از سوی مقام حاکمهٔ مافوق صادر می‌شود و دارای ضمانت اجرا می‌باشد، حقوق بین‌الملل را فاقد جنبهٔ حقوقی دانسته و آن را قواعد اخلاقی و عقاید و احساسات رایج بین دولتها

---

1. Antarctic treaty (1959).

2. Handbook, *The Int'l Court of justice*, 1976, P. 22.

3. Oppenheim's *Int. Law*, 9 th. ed,. vol. 1, P.8.

4. Austin

توصیف می‌کند.

معذلک امروزه شواهد و رفتار دولتها خلاف این نظر را ثابت می‌کند. چنانکه دولتها حقوق بین‌الملل را قواعد الزام‌آور تلقی می‌کنند و در مکاتبات خود به معاهدات و آراء دادگاهها و آثار نویسندگان استناد می‌کنند نه صرفاً به درستی یا نادرستی امر، از نظر اخلاقی. دولتها کوشش دارند که سیاست‌شان بر خلاف حقوق بین‌الملل نباشد و قواعد حقوق بین‌الملل را منکر نمی‌شوند؛ بلکه سعی در توجیه رفتار خود با استناد به برخی قواعد دیگر حقوق بین‌الملل دارند. بدیهی است خصوصیات حقوق بین‌الملل با مقتضیات جامعه بین‌المللی یعنی جامعه متشکل از دولتها تطبیق می‌کند. دولت‌ها از حیث حاکمیت با یکدیگر برابرند، لذا طبق نیازها و منافع خود به وظایف قانونگذاری، اجرا و تفسیر قانون (وظایف قضایی) می‌پردازند.

جامعه بین‌المللی و ویژگیهای حقوق بین‌الملل

در حالی که جامعه داخلی از افراد و گروهها تشکیل شده، جامعه بین‌المللی مرکب از دولتهاست. در جامعه داخلی گروهی از افراد توانسته‌اند قدرت فائقه را به دست گیرند و ارادهٔ خود را به دیگر افراد جامعه تحمیل کنند. در جامعه بین‌المللی چنین چیزی به وقوع نپیوسته است. هنوز هیچ دولتی به تنهایی نتوانسته است قدرت فائقه کسب کند و اراده خود را بر همه دولتها تحمیل کند. در جامعه داخلی قواعد سازمانی (یا قواعد ثانویه) پیشرفته است و قدرت در داخل ارگانهای قانونگذاری ـ قضایی و اجرایی تمرکز یافته است. در حالی که در جامعه بین‌المللی وظایف سه گانه قانونگذاری، حل و فصل اختلافات، و اجرای قواعد، متمرکز نیست و هر دولتی به تنهایی یا با همکاری با دولتهای دیگر به این وظایف می‌پردازد.

دولت یک ساختار جمعی[1] است و دلالت بر مجموعه‌ای از افراد می‌کند که تحت تسلّط یک دستگاه حاکمه که بر آنان اعمال قدرت می‌کند، قرار دارد. هر دولت دارای یک سرزمین جدا و مجموعه مردمی است که با پیوندهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متشکل شده‌اند.

در حالی که در جامعه داخلی، افراد، شخصیّت حقوقی اصلی هستند، در جامعه بین‌المللی دولتها شخصیّت اصلی و صاحب حق و تکلیف یا سوژه حقوق بین‌الملل می‌باشند. معذلک، این از خصوصیات جامعه بین‌المللی است که افراد از جانب دولتها عمل می‌کنند. معاهدات را افراد منعقد می‌کنند و بعداً نیز به وسیلهٔ افراد اجرا می‌شود. لذا در حقوق بین‌الملل افراد به نام آن ساختار جمعی که دولت می‌نامیم، عمل می‌کنند. به گفتهٔ «کاسس»، در حقیقت در حقوق بین‌الملل، بیش از هر رشته دیگر، پدیدهٔ شخص مجازی[2] که هابس بدان اشاره کرده، جلب نظر می‌کند. گفته‌ها و اعمال افراد (مثلاً وزیر امور خارجه) در ظرفیت شخصی آنان صورت نمی‌پذیرد، بلکه از جانب و به عنوان نماینده[3] دولت صورت می‌گیرد. شبیه بازیگران یونانی که ماسک یا صورتکی به چهره می‌گذاشتند و در شخصیت دلخواه خود ظاهر می‌شدند، ولی پس از مدتی دیگر لازم نبود ماسک بر چهره بگذارند، کافی بود بگویند نقش چه کسی را بازی می‌کنند، بدون استفاده از صورتک مجازی.[4] به تدریج از قرن سیزدهم به بعد، جوامع مختلف به صورت دولت ظاهر شدند و امروزه افراد در داخل دولتها تقسیم شده‌اند. در قرون وسطی،

---

1. Corporate structure.

2. Fictitious personality

3. Agent

4. *(Sine Facie Ficto);* A. Casses, *International Law in a divided world* (clarendon, 1986), 10.

کشیشها می‌گفتند: «خارج از کلیسا رستگاری نیست»[1]، امروزه با صداقت بیشتری می‌توان گفت بدون حمایت یک دولت انسانها دچار سختی و عسرت خواهند شد. شاهد این امر، وضع دشوار اشخاص بدون تابعیت است.[2]

مسئولیت گروهی

مانند تمام سیستمهای حقوقی ابتدایی که نقش گروه، از فرد بیشتر است، در حقوق بین‌الملل مسئولیت نقض قواعد با فرد متخلّف نیست، بلکه باگروه است در حالی که در داخل کشور ما به مسئولیت فردی عادت داریم. اگر یک مأمور دولت حقوق بین‌الملل را نقض کند (مثلاً خلبانی وارد قلمرو هوایی کشور دیگر شود یا دیپلمات خارجی مورد آزار و توقیف قرار گیرد)، کشور شاکی می‌تواند علیه کلّ جامعه (ساختار جمعی یا دولت) دست به اقدام تلافی‌جویانه بزند.[3]

مسئولیت جمعی همین طور به وسیلهٔ نسلهای بعدی به دوش کشیده می‌شود. این امر نوعاً مخصوص جوامع ابتدایی است و «کِلسن» توجه را باین نکته جلب کرده است:

«در انتقام خون، مسئولیت جمعی وجود دارد، نه تنها علیه قاتل بلکه علیه اعضای خانوادهٔ او. در ده فرمان، «یَهُوه» نه تنها فرزندان، بلکه فرزند فرزندان را، برای گناه پدران، مجازات می‌کند.»![4]

گرچه به تدریج در حقوق بین‌الملل مسئولیت فردی پیدا شده است مانند مفهوم جنایت‌کاران جنگی و جرایم علیه بشریت و غیره، ولی مسئولیت جمعی هنوز هم اصل و

---

1. *Extra Ecclesiam Nulla Salus.*

2. Casses, *Ibid.*, 11.

3. Reprisals.

4. Kelsen, *Principles of Int. law* (N.Y, 1953), P.10

قاعده است.

حقوق بین‌الملل برای اجرا متکی به سیستم حقوق داخلی است. همان گونه که یک فرمانده کل، فقط از طریق امیران و فرماندهان محلی می‌تواند تصمیمات خود را به مرحلهٔ اجرا در آورد، حقوق بین‌الملل نیز فقط از طریق دولتها می‌تواند به مرحلهٔ اجرا درآید. مثلاً منع استفاده از سلاحهای شیمیایی، یا مصونیت شخص دیپلمات از تعرض، مستلزم آن است که دولتها از طریق دستگاههای اجرایی و مأموران خود، قواعد فوق را به مرحلهٔ اجرا در آورند. در این مورد، مقررات یکسانی وجود ندارد؛ زیرا هر دولت خود به طور مستقل تصمیم می‌گیرد که چگونه قواعد حقوق بین‌الملل را به صورت موازین داخلی در آورد و این امر را جزیی از حاکمیت خودمی‌داند.

حقوق بین‌الملل فقط مقرر می‌دارد که دولتها نمی‌توانند حقوق داخلی خود را به عنوان توجیه برای عدم رعایت حقوق بین‌الملل مستمسک قرار دهند، و همین‌جا متوقف می‌شود. بنابراین، هر دولتی برای خود تصمیم می‌گیرد که چگونه قواعد حقوق بین‌الملل را برای سازمانهای دولتی و افراد، الزام‌آور سازد و چه جایگاهی در سلسله مراتب منابع داخلی برای آن قائل شود. برخی کشورها به موجب حقوق داخلی، حقوق بین‌الملل را جزو حقوق داخلی تلقی می‌کنند. برخی دیگر معاهدات را در صورتی برای خود الزام‌آور می‌دانند که «تبدیل» به قوانین ملی شود. و باز برخی کشورها برای حقوق بین‌الملل نسبت به حقوق داخلی، اولویت قائل هستند (مانند هلند). مثلاً قاضی هلندی می‌تواند رأساً به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر استناد کند و نیازی به تصویب داخلی ندارد.

مبنای الزام در حقوق بین‌الملل

چرا دولتها مکلفند حقوق بین‌الملل را رعایت کنند؟ طرفداران مکتب حقوق طبیعی، حقوق بین‌الملل را انطباق قواعد حقوق فطری بر روابط بین دولتها می‌دانند مثلاً اصل برابری در روابط بین کشورها را، اِعمال اصل برابری در روابط بین افراد می‌دانند. به گفتهٔ «واتل»، همان طور که یک غول نمی‌تواند حقوق یک آدم کوتوله را پایمال کند، یک کشور بزرگ نیز نمی‌تواند بر یک کشور کوچک مسلّط شود. و از آن جا که حقوق طبیعی لازم‌الاجرا است، لذا حقوق بین‌الملل که صرفاً تظاهر حقوق طبیعی در قلمرو دیگری، یعنی روابط بین دولتهاست، الزام‌آور می‌باشد.

مفهوم حقوق طبیعی پس از جنگ جهانی دوم در دادگاه نورمبرگ مورد استناد قرار گرفت، آن جا که متهمین مدعی شدند که اعمال جنایت کارانهٔ آنان در قوانین موجود، ممنوع نبوده است، دادگاه اظهار داشت که آنان باید از روی فطرت می‌دانستند که برخی از کارها مثل کشتار افراد بی‌گناه، کوره‌های آدم‌سوزی، کشتار جمعی و غیره، ممنوع بوده و از آن باید پرهیز می‌کردند.

طرفداران مکتب حقوق موضوعه یا اثباتی، مبنای حقوق بین‌الملل را رضایت[1] می‌دانند. به نظر آنان دولتها به علت مزایای ناشی از همکاری، به طور داوطلبانه، ارادهٔ خود را محدود می‌کنند.[2] در مورد عرف نیز معتقدند، رضایت به طور تلویحی داده شده است. نظر «آنزیلوتی»، قاضی پیشین دادگاه دادگستری بین‌المللی دایر بر اینکه اصل اساسی در حقوق بین‌الملل، «احترام به توافقهاست»[3] نیز حاکی از همین معناست.

---

1. Principle of Consent or Consensual theory of Int. Law.

2. Self - Restriction or Auto - limitation.

3. Pacta Sunt Servanda.

«برایرلی» در انتقاد از نظریه فوق می‌نویسد: یک قاعدهٔ عرفی بر این اساس رعایت نمی‌شود که دولتها به آن «رضایت» داده‌اند، بلکه به علت این اعتقاد که الزام‌آور است، مورد اطاعت قرار می‌گیرد، یعنی دولتها خود را بدان متعهد می‌دانند.[۱]

نظریه سومی وجود دارد دایر بر اینکه، مبنای الزام در حقوق بین‌الملل ناشی از زندگی اجتماعی است. هر فرد یا دولتی که در اجتماع یا جامعه‌ای زیست می‌کند در مقابل امتیاز عضویت، دارای وظایفی می‌باشد و آن رعایت قواعد و مقررات آن جامعه است، زیرا در غیر این صورت زندگی اجتماعی غیرممکن خواهدبود. طبق این نظر، چنانچه قاعده‌ای از دیدگاه جامعه بین‌المللی لازم‌الاجرا باشد باید رعایت شود خواه دولتی به آن رضایت داده یا نداده باشد.

مکتب حقوق فطری قائل به یک سلسله اصول و قواعدی است که راهنمای رفتار انسان است و مبتنی بر عدالت و انصاف می‌باشد که به وسیلهٔ عقل سلیم قابل استنباط می‌باشد. حقوق فطری امروزه با وارد شدن مفاهیمی مانند عدالت، انصاف و معقول بودن در حقوق ماهوی، جنبهٔ عملی یافته است، چنانکه در تعیین فلات قاره، دادگاه دادگستری بین‌المللی به اصل انصاف استناد کرده است. نویسندگان اولیه حقوق بین‌الملل، این رشته حقوق را به علت تابع بودنش به حقوق طبیعی، لازم‌الاجرا می‌دانستند. در نظر آنان حقوق بین‌الملل عبارت بود از اِعمال حقوق طبیعی به روابط بین دولتها. «واتل» معتقد بود هیچ دولتی نمی‌تواند بر دولت و سرزمین مردم دیگر مسلّط شود چون هیچ فردی حق ندارد بر فرد دیگر مسلّط شود.

تاریخچهٔ حقوق فطری به دوران قدیم باز می‌گردد و در آغاز رنگ مذهبی داشته

---

1. J.L. Brierly, *The Law of Nations* (oxford, 6th. ed., 1963) P.52

است. دشواری حقوق فطری عدم تعیّن آن است، زیرا هر نویسنده‌ای بر حسب ذوق و سلیقه خود آنرا تعریف می‌کند و از مفاهیم وسیع و گسترده‌ای مانند عقل و عدالت بهره می‌جوید، با این حال این مفهوم، سبب تلطیف و کسب اعتبار برای حقوق بین‌الملل گردیده است.

ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

چه ضمانت اجراهایی برای اجرای حقوق بین‌الملل وجود دارد؟ مانند تمام سیستمهای حقوقی ابتدایی، خودیاری[1] یکی از ضمانت اجراهای حقوق بین‌الملل است. همانطور که در حقوق داخلی، شخص می‌تواند از خود در برابر تهاجم دفاع کند و یا متجاوز را از ملک خود بیرون براند و مال خود را که سرقت شده پس بگیرد یا چنانچه طرف متعاهد از تعهدات خود شانه خالی کرد، از اجرای تعهدات متقابل خودداری کند، در حقوق بین‌الملل نیز چنانچه متخلّف، حاضر نشد غرامت بپردازد یا اختلاف را به دادگاه رجوع کند، طرف دیگر می‌تواند راساً دست به اقدام بزند. از جمله، نیروهای مسلّح یک کشور ضامن اجرای حقوق بین‌الملل است. علاوه بر دفاع مشروع[2]،اشکال دیگر خودیاری، عبارت است از: مقابله به مثل یا تلافی که می‌تواند دو حالت به خود بگیرد:

۱. یک عمل قانونی[3] که در واکنش به عمل خلاف طرف دیگر اتخاذ می‌شود و موجب صدمه به طرف متخلّف می‌گردد. مانند قطع روابط سیاسی یا قطع کمکهای اقتصادی و نظامی.

---

1. Self - help
2. Self - defence.
3. Retorsion.

۲. یک عمل غیر قانونی[1] که به سبب عمل غیر قانونی طرف دیگر، قابل توجیه می‌باشد. مقابله به مثل یا تلافی لازم نیست عیناً همان عمل باشد، بلکه اقدامی است که به منظور انصراف طرف دیگر از نقض مقررات صورت می‌گیرد و باید تناسب در آن رعایت شود.

یک کشور حتی در موارد تلافی، نمی‌تواند به برخی اقدامات که در کنوانسیون‌های بین‌المللی بشر دوستانه منع گردیده، مبادرت ورزد. (مثلاً نمی‌تواند به عنوان تلافی، اسیر جنگی را به قتل برساند).

دولتها معمولاً برای استیفای حقوق خود از وسایل فوق استفاده می‌کنند مانند توسّل به نیروهای مسلّح برای دفاع، اقدام به اخراج یک دیپلمات، و یا مسدود کردن اموال کشور دیگر و جز آن.

دشواری روشهای فوق این است که معمولاً کشور قوی می‌تواند دست به تلافی بزند و بعلاوه اینگونه اعمال، ممکن است مستلزم ضرر متقابل باشد. ضمانت اجرای دیگر، اقدام دستجمعی از سوی سازمانهای بین‌المللی است، مانند اقدام شورای امنیّت علیه عراق در قضیه کویت.

تصمیمات ارکانی مانند شورا و مجمع عمومی ملل متحد جنبهٔ سیاسی دارد، لذا با منافع کشورهای بزرگ مرتبط است و همانطور که در عمل دیده شده چنانچه علیه کشوری تعصب داشته باشند، ممکن است از اقدام خودداری کنند.

باید گفت که مهمترین ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل، منافع متقابل کشورهاست. با توجه به وابستگی کشورها به یکدیگر و اشتراک منافع، کشورها مبادرت

---

1. Reprisal.

به وضع قواعد و رعایت آن می‌کنند. بعلاوه وارد شدن در جنگ بسیار پرهزینه و مستلزم عواقب مصیبت‌باری‌است که کشورها را بیشتر به‌مصالحه و رعایت قواعد ترغیب‌می‌کند.

معذلک، باید اذعان کرد که حقوق بین‌الملل یک حقوق ضعیف است که فاقد قوهٔ مقننه و مجریه متعارف، و طرق حل و فصل اجباری دعوا در بیشتر موارد است. برای موارد نقض، می‌توان نمونه‌های زیاد ذکر کرد، از جمله: اشغال اراضی اعراب توسّط اسرائیل، حملهٔ آمریکا به گرانادا و پاناما، هجوم شوروی به افغانستان، تجاوز عراق به ایران و کویت. ولی باید توجّه داشت که این گونه اعمال، دارای آثار و عواقب سیاسی و اقتصادی است و نفوذ واعتبار کشورهای متخلّف راکاهش می‌دهد.

یک دشواری دیگر، نا متعیّن بودن قواعد حقوق بین‌الملل است. گاهی اوقات منشأ اختلاف بین کشورها،نامشخص بودن و عدم قطعیتِ قواعد حقوق بین‌الملل است، مانند رژیم حاکم بر اعماق دریاها که موضوعی است مورد اختلاف بین کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه.

منشأ و تحوّل حقوق بین‌الملل

منشأ حقوق بین‌الملل جدید به تحوّلات چهارصد سال اخیر باز می‌گردد. یعنی زمان تشکیل دولتهای جدید در اروپا. در دوران قرون وسطی، وحدت اروپا در قالب امپراتوری مقدس رومی و کلیسای کاتولیک حفظ شده بود. بعلاوه فئودالیسم که یک نظام مبتنی بر سلسله مراتب بود، علیه ایجاد شرایط لازم برای پیدایی حقوق بین‌الملل عمل می‌کرد. ولی با تشکیل دولتهای مستقل اروپایی براساس «سرزمین» و «حاکمیّت ملّی» و برابری و استقلال و نیز افزایش مناسبات و روابط، زمینهٔ لازم برای ایجاد و گسترش قواعد حقوق بین‌الملل فراهم شد.

نویسندگان و فلاسفهٔ سیاسی این دوره به توجیه و تبیین تئوریک این تحوّلات پرداختند مانند «ژان بُدن»، «ماکیاول» و «هابس» که از استقلال و حاکمیت واحدهای جدید ارضی براساس حاکمیت ملی دفاع کردند و سلاطین را در امور داخلی و خارجی حاکم و مستقل اعلام نمودند.

«ژان بُدن» با توّجه به وجود فرقه‌های مختلف در فرانسه و بیم هرج و مرج و خطر دشمن خارجی، در کتاب جمهوریت [۱] خود به نیاز به وجود یک قدرت عالی [۲] اشاره می‌کند که گروههای مختلف را تحت اطاعت نگهدارد. این مفهوم، به نام حاکمیّت معروف شده و جایگاه آن از شخص پادشاه به مردم و سپس به دولت که یک مفهوم انتزاعی‌است منتقل شده است.[۳]

بنابراین، حقوق بین‌المللِ مدرن از روابط بین کشورهای اروپایی در دوران جدید سرچشمه گرفته است. همچنین نویسندگان اولیه نقش مهمّی در تکوین قواعد حقوق بین‌الملل داشته‌اند. این نویسندگان در درجه اوّل عرف موجود بین کشورها را تدوین می‌کردند؛ ولی در جایی که عرفی وجود نداشت، از الهیات، حقوق طبیعی و عقل، الهام می‌گرفتند [۴] و قواعد جدیدی را پیشنهاد می‌کردند.

نباید تأثیر حقوق اسلامی را در این نویسندگان اولیه (قرون ۱۵ و ۱۶) نادیده گرفت چنانکه «پیرزاده» می‌نویسد:

«حلقهٔ گمشده بین حقوق رُم و حقوق جدید (بین قرن پنجم تا پانزدهم) را باید در حقوق اسلامی جستجو کرد و آثار این حقوق را بر نویسندگان مسیحی بررسی کرد.»[۵]

1. *Dela Republica*

2. *Summa potesta*

3. Brierly, *op.cit.* P.8.

4.Theology, *natural Law and reason.*

۵. ر.ک به مقالهٔ شریف‌الدین پیرزاده زیر عنوان «اسلام و حقوق بین‌الملل»، درکتاب زیر:

نویسندگان معروف اوّلیه

از نویسندگان معروفی که در توسعه و تحوّل حقوق بین‌الملل نقش مهمّی داشته‌اند یکی «گروسیوس» هلندی است که کتاب وی زیر عنوان «حقوق جنگ و صلح» و دیگری به نام «دریای آزاد» که به زبان لاتین نوشته، شهرت دارد. وی نظریه‌پرداز و نیز دیپلمات و وکیل بود و دو سالی را نیز در زندان گذرانده بود.

کتاب «حقوق جنگ و صلح» او، نماینده تحولی بود که در قرن ۱۷ میلادی در اروپا جریان داشت، یعنی دولتها ارتشهای دائمی به وجود آورده بودند و آداب و قواعد مشترکی در مورد مسائل جنگ و بی‌طرفی پدید آمده بود. «گروسیوس» این قواعد و رویه‌های موجود را منظّم و به طور علمی ارائه نمود و در مواردیکه رویه و عُرف، روشن نبود یا رویه‌ای وجود نداشت با توسّل به حقوق طبیعی و احکام عقلی، قواعد جدیدی ارائه می‌کرد. البته آن چه «گروسیوس» از حقوق طبیعی منظور داشت یک حقوق غیر مذهبی بود که از عقل سلیم انسان به عنوان یک موجود اجتماعی ناشی می‌شد. بعلاوه «گروسیوس» که هلندی بود به سود دولت متبوع خود، اصل آزادی دریاها را اعلام کرد؛ زیرا در این ایّام پرتقال و اسپانیا به کمک پاپ قسمتی از اقیانوسها را تملک کرده بودند و «گروسیوس» در بیان اصل آزادی دریاها استدلال می‌کرد که آب همچون هوا، قابل تملّک نیست و باید توسّط همگان مورد بهره‌برداری قرار گیرد. سرانجام باید گفت شهرت «گروسیوس» مدیون شهرت موطن او بود، زیرا در این ایام در نبرد بین آزادی و استبداد، هلند، منازعه را به سود نهادهای دموکراتیک و آزاد حل کرده بود و از این رو هلند نه تنها به عنوان یک مرکز مهم بازرگانی و کشتیرانی شهرت یافته بود؛ بلکه به لحاظ

Essays on Int. law, (AALCC, New Delhi, 1981), 29.

نهادهای دموکراتیک و آزاد خود در بین کشورهای اروپایی، بلند آوازه شده بود.

از نویسندگان معروف دیگر این دوره باید از «واتل» سویسی (قرن هیجدهم) نام برد که شهرت و معروفیت او کمتر از «گروسیوس» نیست. نوشته‌ها و آثار این دو حقوقدان در محاکم مورد استناد قرار می‌گرفت و آثار آنان بر نویسندگان بعدی نیز تأثیری به سزا باقی گذاشت. در قرن هیجدهم «بینکرشوک»[1] هلندی به عنوان قاضی و حقوقدان شهرت یافت؛ وی بر خلاف نویسندگان پیشین به جای تکیه بر حقوق طبیعی، مبنای قواعد حقوق بین‌الملل را بیشتر در معاهدات و رویه و عمل موجود بین کشورها جستجو می‌کرد. این دسته از نویسندگان که برای استخراج قواعد حقوقی بیشتر به عرف و معاهدات تکیه می‌کردند تا به حقوق طبیعی، به «پوزی‌تیویست‌ها»[2] یا اثبات‌گرایان معروف شدند.

در قرن نوزدهم به سبب ابداعات و اختراعات و تسهیل وسایل حمل و نقل و افزایش شمار دولتها بویژه دولتهای نیرومند و گسترش نفوذ اروپاییان به دیگر نقاط دنیا، قواعد حقوق بین‌الملل توسعه یافت. از جمله در زمینهٔ حقوق جنگ و بی‌طرفی، داوری (به ویژه پس از داوری آلاباما بین امریکا و انگلستان) و نیز انعقاد معاهدات که بیش از پیش معمول گردید. در قرن بیستم به موجب کنفرانسهای لاهه (۱۹۰۷ و ۱۸۹۹) دیوان دائمی داوری[3] و پس از جنگ اوّل، دادگاه دائمی دادگستری در لاهه تأسیس گردید. پیشرفتهای فنی در زمینه‌های مختلف و نیز افزایش تعداد کشورها، پس از استعمارزدایی مسائل جدیدی را پدید آورده که حقوق بین‌الملل ناگزیر به یافتن راه حلّی برای آنها

---

1. Bynkershoek

2. Positivists.

3. Permanent Court of Arbitration.

می‌باشد.

امروزه، قلمرو حقوق بین‌الملل بسیار وسیع شده است، از جمله باید مسائل مربوط به محیط زیست، حقوق دریاها و فضا، مسئله تجاوز و مداخله، کنترل انرژی اتمی، هواپیماربایی، تروریسم، شکاف بین جهان سوم و کشورهای صنعتی و مسائل توسعه و حقوق انسان‌دوستانه را نام برد.

فصل دوم

منابع حقوق بین‌الملل

فصل دوم
منابع حقوق بین‌الملل

منابعی که حقوقدان می‌تواند برای یافتن قواعد حقوق بین‌الملل به آن رجوع کند در مادهٔ ۳۸ اساسنامه دادگاه دادگستری بین‌المللی بیان شده است. مادهٔ ۳۸ مقرر می‌دارد:

دادگاه که وظیفه دارد برطبق حقوق بین‌الملل در بارهٔ دعاوی‌ای که به آن تسلیم شده تصمیم بگیرد، قواعد زیر را اعمال خواهد کرد:

الف) کنوانسیون‌های بین‌المللی، خواه عام یا خاص، که حاوی قواعدی است که صریحاً توسط طرفهای دعوی مورد قبول قرار گرفته است.

ب) عرف بین‌المللی که مبین رویه و عملکرد عام بوده و به عنوان حقوق پذیرفته شده باشد. (عرف به عنوان گواه و شاهد رویهٔ دولتها).

ج) اصول کلی حقوقی.

د)آرای قضایی و آثار مؤلفان معتبر کشورهای مختلف به عنوان وسیله فرعی برای تعیین قواعد حقوقی.

یک تقسیم‌بندی درباره منابع فورمال[1] یا شکلی و منابع مادی[2] صورت گرفته که واجد قایدهٔ عملی نیست و موجب سردرگمی و ابهام می‌شود. منظور از فورمال، طرق و شیوه‌های ایجاد قاعدهٔ حقوقی است؛ یعنی پروسه و جریانی که یک قاعدهٔ حقوقی به وجود می‌آید (مانند تصویب قانون در پارلمان) و منظور از منابع مادی، مشخص کردن تعهدات قانونی یعنی محتوای منابع است. وظیفه منابع فورمال، ایجاد قواعد حقوقی و وظیفه منابع مادی تشخیص قواعد حقوقی است.

از سوی دیگر، گفته می‌شود «منابع» آنها هستند که قواعد را به وجود می‌آورند، در حالی که «ادّله و شواهد»[3] در صدد بیان و تعیین آن قواعد می‌باشند. معاهده، عرف و اصول کلی حقوق را جزء دسته اول، و آرای قضایی و آثار نویسندگان را جزو دسته دوم (ادّله و شواهد) ذکر می‌کنند. اولی را نهادهای واضع قواعد حقوق[4] و دومی را نهادهای تعیین‌کنندهٔ[5] قواعد حقوقی گفته‌اند.

ترتیب منابع همان است که در اساسنامه دادگاه آمده و توسط حقوقدانانی مانند «لاترپاکت» و «براون لی» نیز مورد تأیید قرار گرفته است.[6]

در مادهٔ ۳۸ اساسنامه دادگاه، همه منابع ذکر نشده، مثلاً هیچ گونه اشاره‌ای به مصوّبات مجمع عمومی ملل متحد و مکاتبات دیپلماتیک نشده است. در حالی که دادگاه به هر دو منبع اخیر برای تعیین محتوای مقررات، به‌کرّات استناد کرده است. پس از بررسی منابع سنتی، به بررسی منابع اخیر خواهیم پرداخت.

---

1. Formal Sources.
2. Material Sources.
3. Evidence
4. Law - Creating agencies.
5. Law - Determining agencies
6. Lauterpacht, *Int. Law: Collected works*, Vol. 1, General, 87 (1970).

معاهده[1]

منظور از کنوانسیون در بند یک مادهٔ ۳۸، همان معاهده می‌باشد که بر دوگونه عام و خاص تقسیم شده است. معاهدهٔ عام شامل تعداد نسبتاً زیادی از دولتها و معاهدهٔ خاص بین دو یا چند کشور منعقد می‌شود.

معاهدات همچنین به معاهدات قانونی و معاهدات قراردادی تقسیم شده‌اند و برخی، نوع اول را از منابع حقوق دانسته‌اند زیرا مانند مصوّبات پارلمان جنبهٔ عام دارند در حالی که معاهدات قراردادی مشابه قرارداد در نظام داخلی می‌باشد، یعنی حقوق و تکالیفی را برای طرفین مقرر می‌کند. نوع اول، بیان قواعد و مقررات به طور کلی است؛ به عبارت دیگر دارای اختلاف ماهوی با معاهدات قراردادی هستند.

معاهده وسیله عمدهٔ همکاری بین دولتها در عرصهٔ بین‌المللی است و تنها وسیله‌ای است که دولتها به وسیلهٔ آن به طور آگاهانه و داوطلبانه، قواعد الزام‌آور وضع می‌کنند.

با پیشرفت علوم و فنون و به‌هم‌وابستگی کشورها، معاهده به طور روزافزون در زمینه‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد و نیز وسیله‌ای است برای تعدیل و تغییر حقوق بین‌الملل. در مواردی که نسبت به قواعد عرفی در یک حوزهٔ معین، موافقت وجود دارد، این قواعد به صورت معاهده مدوّن می‌شوند.

کمیسیون حقوق بین‌الملل (I.L.C) از طرف سازمان ملل متّحد مأمور توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل است (بند یک مادهٔ ۱۳ منشور ملل متّحد). کمیسیون مزبور مرکب از ۳۴ حقوق‌دان مستقل است که توسط مجمع عمومی ملل متحد انتخاب

---

1. Convention - Treaty.

می‌شوند و نمایندهٔ سیستمهای عمدهٔ حقوقی جهان می‌باشند. ابتدا یک مخبر ویژه دربارهٔ موضوع مورد بحث یک گزارش تهیه می‌کند و پس از بحث و تغییرات لازم به صورت طرح کنوانسیون، به تصویب کمیسیون می‌رسد.

وظیفه کمیسیون تنها تدوین عرف موجود نیست، بلکه با توجه به نیاز و تحولات جاری، کمیسیون مبادرت به توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل نیز می‌نماید و قواعد جدیدی را ارائه می‌دهد. از آن جا که معاهده علی‌الاصول برای طرفهای آن لازم‌الاجراست، در صورت تدوین عُرف، یک دولت عضو هم به سبب معاهده (تعهدات قراردادی[1]) و هم به سبب عُرف متعهد خواهد بود. مثلاً منطقه انحصاری اقتصادی (EEZ) به عرض دویست میل دریایی که در مقاوله نامه حقوق دریاها مصوب ۱۹۸۲ تدوین شده، در اثر عملکرد و رویه کشورها به صورت یک قاعدهٔ عرفی جدید در آمده است. (رجوع کنید به رای دادگاه دادگستری بین‌المللی در دعوای تونس علیه لیبی، ۱۹۸۲، ۱۸) البته این امر فقط در مورد معاهدات قانونی صدق می‌کند، یعنی معاهداتی که هدف آن وضع قواعد عام باشد که مبنای رفتار و پراتیک آیندهٔ دولتها قرار گیرد. (رجوع کنید به رای دادگاه دادگستری بین‌المللی در دعوای فلات قارّه دریای شمال، ۱۹۶۹،۳).

عرف[2]

عرف، رویه و عملکرد عامی است که به عنوان حقوق پذیرفته شده است. بنابراین، رویه (پراتیک) کشورها باید عمومیت داشته باشد یعنی تعداد قابل ملاحظه‌ای

---

1. Contractual obligation.

2. Custom

از دولتها از آن پیروی کنند. بعلاوه عملکرد و رویه باید یکسان و عاری از ضد و نقیض باشد و طی یک دورهٔ زمانی تکرار شود. مثل اینکه همه دولتها دوازده میل را به عنوان عرض دریای سرزمین خود بپذیرند.

رویهٔ دولتها از عملکرد و طرز فکر آنها به دست می‌آید بنابراین شواهد رویه و پراتیک دولتها را باید در اظهارات سخنگویان رسمی، مکاتبات وزارت امور خارجه، اسناد دولتی، موضع‌گیری در سازمانهای بین‌المللی، قوانین مصوّب و آراء دادگاهها، جستجو کرد.

عناصر عرف

برای تحقق عرف دو عنصر لازم است:

۱. عنصر مادی[1] که عبارت است از عملکرد یکسان دولتها طیّ یک مدت زمان و تکرار آن.

۲. عنصر معنوی[2] که عبارت از اعتقاد به این که عملکرد[3] مزبور از نظر حقوقی الزام‌آور است. به عبارت دیگر عملکرد مورد نظر از روی نزاکت و دوستی صورت نگرفته، بلکه به سبب اجبار و الزام قانونی رخ داده است.

در دعوای نیکاراگوئه علیه ایالات متحدهٔ امریکا و دعوای خلیج مین[4]، عنصر معنوی عرف توسط دادگاه مورد تأکید قرار گرفت.

در مورد شرایط تشکیل عرف، یک قاعدهٔ کلی و انتزاعی وجود ندارد، بلکه

---

1. Material element.
2. Moral or intellectual element - opinio juris.
3. Usage, Habit.
4. Maine

بستگی به اوضاع و احوال و شواهد امر و موضوع مورد نظر دارد و بیشتر در آراء دادگاه دادگستری بین‌المللی توضیح و بیان شده است.

در قضیهٔ پناهندگی[1]، دادگاه اظهار داشت که یک قاعدهٔ عرفی باید بر عملکرد یکنواخت و یکسان استوار باشد، بعلاوه دادگاه در مسئله متنازعٌ فیه، وجود عملکرد یکنواخت را احراز نکرد، زیرا عملکرد دولتها از نظر دادگاه ضد و نقیض بود.

در قضیهٔ فلات قاره دریای شمال[2]، دادگاه اظهار داشت که رویه و عملکرد باید عمومیت داشته باشد و تعداد قابل توجّهی از کشورها در آن مشارکت داشته باشند و نیز در قضیه ماهیگیری بین انگلیس و نروژ[3]، دادگاه توضیح داد که عدم پیروی یک یا دو کشور تأثیری در پیدایش یک عرف عام ندارد. در اینجا نیز درجه عمومیت بستگی به موضوع مورد بررسی دارد.

عرف همچنین می‌تواند از تصویب قوانین مشترک توسط دولتها پدید آید چنانچه در تصادم کشتی اسکاتیا[4] (انگلیسی) و برکشایر[5] (آمریکایی) در اقیانوس اطلس در ۱۸۷۱، قاضی فدرال آمریکا اظهار داشت که دادگاه اثر برون مرزی به قوانین انگلیس نمی‌دهد، بلکه تصویب قواعد مشابه از سوی کشورهای عمدهٔ دریایی سبب به وجود آمدن عرف در مورد رعایت قواعد و استانداردهایی برای جلوگیری از تصادم در دریا شده است.[6]

---

1. Asylum case, *ICJ Rep.* 1955, 266, 276-7.

2. Northsea Continental shelf case, 1969, *ICJ Rep.*

3. Anglo - Norwegian Fisheries Case, 1951 *ICJ Rep.* 116.

4. Scotia

5. Berkshire

6. J.G. Starke, *Introduction to Int. law* 10th - ed P.36.

عرف قدیم‌ترین منبع در هر سیستم حقوقی از جمله در حقوق بین‌الملل است. یک توجیه برای اینکه چرا عُرف موجب قواعد الزام‌آور است این است که عُرف مبتنی بر رضایت است خواه صریح یا ضمنی.

معذلک، توجیه مزبور پاسخ این سئوال را نمی‌دهد که چرا عُرف برای دولتهای جدیدالتأسیس که فرصتی برای ابراز رضایت نداشته‌اند، الزام‌آور می‌باشد.[۱] بعلاوه اعتراض نیز پس از پیدایی عرف، در آن بی‌تأثیر است.

پاسخ این امر را باید در مسئله کلّی الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل که قبلاً بحث کردیم جستجو کرد.

معاهده با توجه به نیاز به سرعت عمل و قطعیت، جای عرف را به عنوان منبع اوّل گرفته است، معذلک نباید محاسن عرف را نادیده گرفت زیرا قواعد عرف به صرافت طبع ایجاد می‌شود و منطبق با عملکرد دولتها و موافقت بالفعل آنها می‌باشد.

چنانکه گفتیم با تشکیل ILC، مقررات عرفی به صورت معاهده تدوین می‌گردد، و از سوی دیگر معاهده ممکن است جنبهٔ تأیید و تحکیم یک عرف را داشته باشد و به تبلور و تعیّن یک قاعدهٔ عرفی کمک کند.

معاهده و عرف غالباً نقش مکمّل را دارند به این معنی که طرفهای معاهده، به اعتبار معاهده و آنها که عضو معاهده نیستند به اعتبار عرف، متعهد به قواعد مشابه می‌باشند.

بعلاوه، چنانکه در رأی دادگاه در قضیه نیکاراگوئه علیه آمریکا، گفته شد،

---

۱. پروفسور «تونکین» می‌گوید: «یک کشور جدید با قبول عضویت در جامعه بین‌المللی و برقراری روابط با دولتها بدون قید و شرط، اصول و قواعد حقوق بین‌الملل را که مبنای روابط بین دولتهاست، می‌پذیرد.

عضویت در معاهده، مانع از اجرای عرف مشابه نیست. به این معنی که یک دولت ممکن است هم به اعتبار معاهده متعهد باشد و هم به اعتبار عُرف. در دعویٰ فوق، ایالات متحده به عنوان عضو سازمان ملل متحد، متعهد به منع استفاده از زور طبق منشور و متعهد به همین قاعده طبق حقوق عُرفی بود. چون دادگاه در مورد معاهده صلاحیت نداشت، لذا صلاحیت خود را به اعتبار وجود قاعدهٔ مشابهی در حقوق عرفی بین‌المللی احراز کرد و توانست در مورد ماهیّت دعویٰ اظهار نظر کند.

در صورت تعارض بین معاهده و عرف، چنانچه معاهده از نظر زمانی موخّر باشد، معاهده حاکم است و در مورد طرفهای غیر عضو، رابطه آنها تابع عرف خواهد بود. (اعم از رابطهٔ اعضا با غیر عضو و رابطهٔ غیر اعضا با یکدیگر). در این صورت ممکن است یک دولت نسبت به موضوع واحد، تعهدات متفاوتی در برابر دولتهای مختلف داشته باشد.

در مواردی که عرفی مغایر با معاهده به وجود آید، طرفهای معاهده همچنان متعهد به معاهده خواهند بود، مگر توافق صریح خود را در این مورد ابراز دارند. مثال این امر، اجرای قاعدهٔ فاصله مساوی[1] در مورد تحدید حدود فلات قاره نسبت به اعضای کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره می‌باشد، گرچه حقوق عرفی در جهت دیگری تحول پیدا کرده است. این امر به علت صراحت و قطعیت مقررات معاهده است. معذلک در همین مورد هم، دادگاه تلاش کرده است که معاهده مذکور با عرف در حال تکوین، تا آن جا که ممکن است تعارض نداشته باشد.

---

1. Equidistance

قواعد امری[1]

برتری عمومی معاهدات در مقابل عُرف، در صورت تعارض با قواعد امری از بین می‌رود. مادهٔ ۵۳ کنوانسیون وین دربارهٔ حقوق معاهدات می‌گوید:

«در صورتی که معاهده در زمان انعقاد با یک قاعدهٔ امری حقوق بین‌الملل عام تعارض داشته باشد، باطلِ می‌باشد. «قاعدهٔ امری حقوق بین‌الملل عام عبارت از قاعده‌ای است که توسط جامعه بین‌المللی کلاً به عنوان قاعده‌ای که از آن تخطّی ممکن نیست پذیرفته و شناخته شده باشد. چنین قاعده‌ای فقط به وسیلهٔ یک قاعده حقوق بین‌الملل عام که دارای همان خصوصیّت باشد قابل تغییر می‌باشد. قواعد امری، قواعد حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشند که به قدری اساسی و بنیادی می‌باشند که به وسیلهٔ معاهده قابل تغییر نیستند.

در واقع قواعد امری حقوق بین‌الملل تداوم پیدا می‌کند زیرا جنبهٔ بنیادی دارند و رفتار خلاف آن غیر قانونی تلقی می‌گردد و شواهد و ادّله خلاف آن که حکایت از رضایت دولتها به طور عام داشته باشد، بندرت ممکن است به دست آید. هنوز توافقی در مورد اینکه چه قواعد عرفی وضع قواعد امری پیدا کرده‌اند، موجود نیست. یک نمونه مسلّم قاعده امری (به طوری که در رای دادگاه در دعویٰ نیکاراگوئه علیه امریکا منعکس است) قاعدهٔ منع توسل به زور در روابط بین‌الملل می‌باشد.

قواعد دیگری که می‌توان نام برد عبارت‌اند از: حاکمیّتِ برابر دولتها، آزادی دریای آزاد، و به طور مشخص‌تر حق تعیین سرنوشت.[2]

از این روی پیمانهای نظامی ناتو و ورشو زیر عنوان دفاع سازمان یافتند نه برای

---

1. Jus Cogens

2. Right of self - determination.

تجاوز؛ زیرا در آن صورت خلاف قاعدهٔ امری و باطل تلقی می‌شدند.

اصول کلی حقوقی

هدف از قرار دادن این بند، در ردیف منابع، جلوگیری از خلاء حقوقی در صورت فقدان معاهده و عرف بوده است. همچنین منظور از «اصول حقوقی مورد قبول ملل متمدن»، حقوق توسعه یافته در مقابل حقوق ابتدایی است و ارتباطی به درجه پیشرفت ملل از نظر توسعه اقتصادی و صنعتی ندارد.

دربارهٔ مفهوم بند مذکور اختلاف است. برخی آنرا شامل اصول کلی حقوقی در حقوق بین‌الملل (مثل اصل آزادی دریاها و اصل حاکمیت و برابری دولتها) دانسته‌اند و برخی آن را شامل آن اصولی دانسته‌اند که مشترک بین سیستمهای حقوقی عمدهٔ جهان است. مانند اصل جبران خسارت و اعتبار قضیه مختومه. مادهٔ ۹ اساسنامه دادگاه دایر بر اینکه، قضات باید نمایندگی سیستمهای حقوقی عمدهٔ جهان را داشته باشند مؤید این نظر است. دادگاه دادگستری بین‌المللی در آرای مختلف خود به این اصول اشاره کرده است: لزوم پرداخت خسارت در صورت ایراد ضرر[1] و مفهوم «سرپرستی و قیمومیت» در رأی آفریقای جنوب غربی، و نیز اصل «حسن نیت» در انجام تعهدات و نظریه معقول و منطقی بودن. سرانجام قبول اصول کلی حقوقی به عنوان منابع حقوق، به معنی نفی نظریه اثباتیون است که حقوق را صرفاً ناشی از رضایت دولتها و بـه صـورت عـرف و معاهده به رسمیت می‌شناسند.

---

1. Chorzow Factory Case (1928).

آرای قضایی

در مادهٔ ۳۸ اساسنامه دادگاه دادگستری بین‌المللی، آرای قضایی به عنوان یک وسیله فرعی برای تعیین حقوق، توصیف شده است. معنی عبارت فوق این است که آرای محاکم جنبهٔ وضع قواعد حقوقی ندارد بلکه قواعد حقوقی را مشخص و اعلام می‌کند. این امر به وسیلهٔ مادهٔ ۵۹ اساسنامه دادگاه تأیید شده زیرا به موجب مادهٔ مذکور تصمیم دادگاه قدرت الزام‌آور ندارد «مگر بین طرفهای دعوا و در خصوص مورد.»

بنابراین از نظر تئوری، دادگاه ملتزم به آرای قبلی خود نیست و می‌تواند حتی در موضوع واحد تصمیمات مختلف اتخاذ کند. ولی در عمل، وضع غیر از این است زیرا علاوه براینکه آرای دادگاه برای طرفین دعوی الزام‌آور است، آرای مزبور نقش مهمی در تعیین محتوای حقوق عرفی دارد و می‌تواند موجب تعیّن و تبلور حقوق عرفی شود. (مانند مورد تحدید فلات قاره) بعلاوه، دادگاه معمولاً از موازین و استدلالهای گذشته خود پیروی کرده و در صورت لزوم دلایل خروج از آنها را بیان کرده است (مانند قضیه آفریقای جنوب غربی، آرای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۶).

بنابراین، می‌توان گفت که نقش دادگاه دادگستری بین‌المللی نه تنها بیان قواعد موجود است، بلکه در شکل بخشیدن به حقوق در حال تحول و تبلور آن به صورت قواعد عرفی مؤثر می‌باشد؛ زیرا نه تنها مسئله متنازعٌ فیه را بین طرفین دعوی به طور نهایی فیصله می‌دهد بلکه گرایشهای رویه و پراتیک دولتها را تأیید و شاهدی از عنصر معنوی عرف به دست می‌دهد.

علاوه بر دادگاه دادگستری بین‌المللی، محاکم مختلف دیگر اعم از دادگاههای داوری و کمیسیون‌های مختلط، و نیز دادگاههای داخلی، نقش مؤثری در اعلام قواعد و مقررات دارند که در رفتار دولتها تأثیر می‌گذارد و دولتها سعی دارند که رفتار خود را با

آن تطبیق نمایند. محاکم داخلی در موارد مختلف، موضع حقوقی کشور مربوطه را دربارهٔ مسائلی مانند استرداد، بی‌طرفی، مصونیت دولتها روشن می‌کند که بیانگر رویه و پراتیک کشور مربوطه است.

آثار و نوشته‌های حقوقدانان (دکترین)

اینجا نیز مانند آرای دادگاهها، آثار نویسندگان مبرّز حقوق عمومی یک وسیله فرعی برای تعیین قواعد حقوقی است و جنبهٔ اعلامی (شاهد و ادله) دارد.

اهمیت این منبع بیشتر در توضیح نکات مبهم و نامشخص است[1] و دادگاه دادگستری بین‌المللی نیز از این منبع فرعی در آرای خود بهره گرفته است.

همچنین، آثار نویسندگان می‌تواند تأثیر مستقیم بر استقرار حقوق عرفی داشته باشد. به این معنی که نویسندگان با بیان گرایش موجود، می‌توانند در شکل گرفتن حقوق عرفی مؤثر باشند. بعلاوه، کتب نویسندگان حقوق، در وزارت خارجه و دوایر حقوقی برای یافتن قواعد حقوق بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بدیهی است آثار نویسندگان، بستگی به قوت استدلال، بی‌طرفی و بیغرضی آنان دارد و نوشته‌هایی که تحت تأثیر منافع یا اغراض سیاسی قرار دارد از وزن چندانی برخوردار نیست.

تصمیمات سازمانهای بین‌المللی

قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی، فی نفسه منبع حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه

---

1. Evidential source.

صرفاً ارزش اعلامی دارند. معذلک در این جا نیز، قطعنامه‌های مزبور می‌توانند تشکیل حقوق عرفی را تسهیل کنند و نیز به عنوان شاهد برای عنصر معنوی عرف به کار روند.

از میان قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی باید به قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد اشاره کرد. بدیهی است مجمع عمومی یک رکن سیاسی است؛ ولی ارگانی است که تمام اعضای سازمان ملل متحد در آن جمع‌اند و می‌توانند به عنوان بازتاب افکار عمومی جهان تلقی گردد.

بر طبق منشور ملل متحد، قطعنامه‌های مجمع عمومی الزام‌آور نیستند؛ ولو به اتفاق آرا به تصویب برسند. حتی کشورهایی که به نفع یک قطعنامه رأی داده‌اند در پیروی از آن قطعنامه فقط مسئولیت اخلاقی دارند نه حقوقی. معذلک بیان فوق، نکات مهمی را از نظر پنهان می‌دارد:

اوّل، اینکه همه قطعنامه‌های مجمع عمومی، جنبهٔ توصیه ندارند. بلکه تصمیمات مجمع در امور داخلی مانند پذیرش اعضای جدید، انتخاب اعضای غیر دائمی شورای امنیت و اعضای دادگاه دادگستری بین‌المللی، تصویب و تسهیم بودجه سازمان، برای اعضای سازمان و حتی غیر اعضا ـ همانند معاهدات[1] عینی ـ الزام‌آور است.

دوّم، یک اثر متقابل بین قطعنامه‌های مجمع عمومی و حقوق عرفی بین‌المللی وجود دارد. به این معنی که قطعنامه‌های مجمع عمومی می‌تواند بیان‌کنندهٔ حقوق عرفی موجود باشد. گرچه قطعنامه به خودی خود به وجود آورندهٔ عرف و الزام‌آور نیست. از سوی دیگر قطعنامه‌های مجمع عمومی می‌تواند خود در ایجاد عرف جدید کمک کند؛ مشروط بر اینکه با اکثریت قاطع به تصویب رسیده و بعداً نیز با رویهٔ کشورها، مورد

---

1. Territorial Treaties.

پشتیبانی قرار گیرد. از این قبیل است قطعنامه‌های حاکم بر فضای ماورای جو[1] و اعلامیه استقلال به سرزمینها و مردم مستعمرات (۱۹۶۰).

همچنین در گذشته، کشورهای جهان سوّم و در حال توسعه همراه با کشورهای سوسیالیستی، توانسته‌اند نقطه نظرات خود را دربارهٔ یک «نظام نُوین اقتصادی» و یک «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشورها» (۱۹۷۴) در مجمع عمومی به تصویب برسانند. باید گفت که درجه استقرار این اصول به عنوان قواعد حقوقی، بستگی به درجه پشتیبانی و قبول کشورها از این اصول دارد.

قطعنامه‌های مجمع عمومی همچنین می‌تواند مفسّر مواد منشور و بیان‌کنندهٔ جزئیات مواد منشور باشد، مانند قطعنامه مورّخ ۱۹۷۴ مجمع عمومی در مورد تعریف تجاوز[2]

انصاف[3]

اصول انصاف، یک مفهوم حقوق طبیعی و برگرفته از مفهوم «عدالت» است و دادگاه دادگستری بین‌المللی در مواد متعدد مانند مسئلهٔ تحدید فلات قاره (لیبی و تونس ۱۹۸۲) و (لیبیّ و مالت، ۱۹۸۵) وظیفه خود دانسته که به عنوان مجری عدالت، آنرا اعمال کند.

طبق نظر دادگاه دادگستری بین‌المللی (در موارد فوق)، منظور از انصاف، یک اصل انتزاعی نیست، بلکه اصلی است که منطبق با موازین حقوقی و قابل پیش‌بینی باشد.

---

1. Outerspace.

2. Resolution 3314 (XXIX), 1974; 69 AJIL, 1975.

3. Equity

«برایرلی» می‌گوید: «برخی اصول به قدری منطقی هستند که برای حفظ عدالت در هر نظام حقوقی ضرورت دارند».

موارد زیر را می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد:

۱. یک طرف دعوا نمی‌تواند در صورتی که خود مانع انجام تعهد از سوی طرف دیگر شده‌باشد مدعی‌شودکه‌طرف دیگر از انجام‌تعهدات‌قانونی خود سرباز زده‌است.[۱]

۲. اشتباه، در صورتیکه مدعی خود مسبّب اشتباه بوده باشد نمی‌تواند سبب فسخ رضایت شود.[۲]

اصل انصاف و استحسان[۳]

بند ۲ مادهٔ ۳۸ اساسنامه دادگاه دادگستری بین‌المللی همچنین به دادگاه اجازه می‌دهد در صورت توافق طرفهای دعوا بر طبق اصل انصاف و استحسان تصمیم بگیرد. چنین تصمیمی مبتنی بر ملاحظات حقوقی محض نیست؛ بلکه ملاحظات دیگری ناشی از انصاف و استحسان بمنظور حل و فصل دعوا و مصالحه در آن گنجانده شده است.

دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه فلات قاره (بین مالت و لیبی، ۱۹۸۵) یادآور شد که اعمال اصول منصفانه[۴]، با اخذ تصمیم بر اساس «انصاف و استحسان»، متفاوت است.

رابطهٔ حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی

یکی از مباحث مهم و عملی در حقوق بین‌الملل، مسئله رابطه بین حقوق داخلی

---

1. Chorzow Factory (1926).
2. Temple (merit) Case, ICJ, 1962.
3. Ex. Aequo et bono.
4. Equitable

و حقوق بین‌الملل است. در صورت استناد به یک قاعدهٔ حقوق بین‌الملل در دادگاههای داخلی، تکلیف قاضی چیست؟ همچنین ممکن است در یک دادگاه بین‌المللی به حقوق داخلی استناد شود. مثلاً برای تعیین تابعیت یک شخص باید به قانون دولت متبوع او رجوع کرد یا برای روشن شدن رویه و عملکرد یک کشور، ناگزیر باید به حقوق داخلی آن کشور مراجعه نمود.

بطور کلی، باید گفت سیاستی را که یک کشور در حقوق داخلی نسبت به حقوق بین‌الملل در پیش می‌گیرد، مربوط به حقوق اساسی آن کشور است و از این حیث رویهٔ کشورها با هم متفاوت است.

ما ابتدا موضوع را از نظر تئوریک و سپس از نظر عملی بررسی می‌کنیم:

از نظر تئوری معمولاً دو نظریه مورد بررسی قرار می‌گیرد: مونیسم[1] (یگانگی) - دوالیسم[2] (یا دوگانگی).

۱. نظریه مونیسم: طبق این نظریه حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی هر دو اجزای یک سیستم یا نظام حقوقی واحد هستند و قلمرو آنها نیز یکسان است؛ زیرا چه حقوق بین‌الملل و چه حقوق داخلی بالمآل به فرد مربوط می‌شود که موضوع تمام حقوق و تکالیف است.

با توجّه به این که قلمرو حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی در این نظریه یکی است، در صورت تعارض بین آندو، تقدّم با کدام است؟ به رغم آنکه تک سیستمی‌ها (مونیست‌ها)، حقوق داخلی را ناشی از حقوق بین‌الملل می‌دانند در زمینهٔ تقدّم، با هم متّفق‌القول نیستند.

---

1. Monism. 2. Dualism.

برخی، اولویت را به حقوق بین‌الملل و برخی به حقوق داخلی می‌دهند.[1] «کلسن» که از مونیست‌هاست و اعتبار حقوقی سیستم حقوق داخلی را (طبق نظریه معروف سلسله مراتب خود) ناشی از حقوق بین‌الملل می‌داند، خود را متعهد به برتری حقوق بین‌الملل نمی‌کند، زیرا حلّ این مسئله را از وظایف قواعد حقوقی نمی‌داند.[2]

از سوی دیگر «لاترپاکت» حقوق‌دان انگلیسی، به دلیل اینکه به حقوق داخلی برای تأمین حقوق اساسی افراد نمی‌توان اطمینان کرد، اولویت را به حقوق بین‌الملل می‌دهد. به عقیدهٔ او موضوع تمام حقوق و تکالیف، افراد هستند و هدف حقوق، حفظ منافع و رفاه افراد است و حقوق بین‌الملل تضمین‌کنندهٔ این حقوق می‌باشد.

۲. دوالیسم: پیروان نظریه دوالیسم، معتقدند حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دو سیستم و نظام حقوقی متفاوت می‌باشند. به گفتهٔ «ترپیل»، حقوق‌دان آلمانی، حقوق بین‌الملل، رابطه دولتهای حاکم، و حقوق داخلی رابطه افراد را در داخل دولتها تنظیم می‌کنند. این دو حقوق دارای قلمرو متفاوت هستند و لذا حقوق بین‌الملل نمی‌تواند وارد قلمرو حقوق داخلی شود مگر به وسیلهٔ یک جریان ادغام یا تبدیل به حقوق داخلی. منظور از ادغام این است که طبق حقوق داخلی، مقررات حقوق بین‌الملل جزو سیستم حقوق داخلی تلقی شده و حقوق بیگانه تلقی نمی‌شود و قابل اجرا در حقوق داخلی می‌باشد (مانند کاربرد عرف بین‌الملل در حقوق کامان‌لا) ولی منظور از تبدیل، آن است که حقوق بین‌الملل از طریق تصویب در مراجع مقرر در قانون اساسی یک کشور به حقوق داخلی تبدیل شود.

رویه کشورها: کشورهای مختلف رویه‌های متفاوتی نسبت به این موضوع اتخاذ

---

1. *Oppenheim*, 9th. ed. 1992, P.54.

2. I. Brownlie, *Principles*, 3rd. ed., P.35.

کرده‌اند. مثلاً حقوق انگلستان در رابطه با قواعد عرفی بین‌المللی، قاعدهٔ ادغام[1] را پذیرفته است، چنانکه قاضی انگلیسی، عرف بین‌الملل را حقوق بیگانه تلقی نمی‌کند، بلکه آنرا جزو حقوق انگلیس و قابل اجرا در انگلستان می‌داند مگر مغایر با قانون مصوب پارلمان باشد (اصل تفوق پارلمان در حقوق انگلیس).[2]

در صورت تعارض عُرف با مصوبه پارلمان، قاضی انگلیسی قانون انگلیس را اجرا می‌کند و قوهٔ مجریه از نظر مسئولیت بین‌المللی (برای نقض قواعد حقوق بین‌الملل) پاسخگو خواهد بود.

در مورد معاهدات وضع فرق می‌کند. انعقاد معاهدات از امتیازات قوهٔ مجریه است و چون ممکن است قوهٔ مجریه بدون موافقت قوهٔ مقننه، تعهداتی به عهده بگیرد که مربوط به حوزهٔ صلاحیت قوه مقننه باشد، لذا در این گونه موارد نیاز به تصویب و تنفیذ قوهٔ مقننه وجود دارد. معمولاً در خود معاهدات، این موضوع که آیا نیاز به تصویب پارلمان وجود دارد یا خیر قید می‌گردد؛ مانند معاهدهٔ عضویت انگلستان در بازار مشترک اروپا در ۱۹۷۳، که موکول به تصویب پارلمان گردیده بود.

طبق اصل «تفوق پارلمان»، یک مصوبه مؤخر می‌تواند، مصوّبه ماقبل در ارتباط با معاهده را فسخ کند، ولی قاضی انگلیسی کوشش می‌نماید بین تعهدات بین‌المللی و حقوق داخلی تعارض پیدا نشود.

قوهٔ مجریه مکلّف است لوایح قانونی لازم را برای انطباق حقوق داخلی با تعهدات بین‌المللی به مجلس تسلیم کند و چنانچه مقررات بین‌المللی در موارد منجّز نقض شود، متضمن مسئولیت بین‌المللی خواهد بود. مثلاً در انگلستان برای اجرای

---

1. Incorporation.

2. Supremacy of Parliament.

کنوانسیون وین دربارهٔ روابط دیپلماتیک ۱۹۶۱، قانون امتیازات دیپلماتیک ۱۹۶۴ و نیز قانون ابنیه و اموال دیپلماتیک و کنسولی ۱۹۸۷، به تصویب رسیده است.

در مورد اجرای حقوق بین‌الملل در کشورهای دیگر، باید به قانون اساسی آنها نگاه کرد. در ایالات متحده، در مورد عرف بین‌المللی، روشی مشابه انگلستان وجود دارد. ولی در مورد معاهدات وضع کاملاً فرق می‌کند؛ زیرا به موجب قانون اساسی امریکا، معاهدات قوانین عالیه کشور امریکا، محسوب می‌شوند. علت این امر مشارکت سنا در تصویب معاهداتی است که برای کشور امریکا الزام‌آور می‌باشد (رای $\frac{2}{3}$ اعضای حاضر سنا ضروری است).

در ایران، طبق اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، معاهدات و موافقتنامه‌ها و... باید به تصویب مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و امضای ریاست جمهوری برسد. بنابراین در ایران، معاهدات طی یک جریان تبدیل باید به حقوق داخلی تبدیل شوند، تا لازم‌الاجرا گردند. بنابراین برای کشورهایی مانند ایران تعهد بین‌المللی و تغییر در حقوق داخلی همزمان صورت می‌گیرد. در صورتی که این تعهدات بین‌المللی با قواعد دیگر داخلی تعارض داشته باشد و تعهدات بین‌المللی (یعنی معاهدات مصوب)، نقض شوند، این امر موجب مسئولیت بین‌المللی خواهد بود.

فصل سوم

اشخاص در حقوق بین‌الملل

فصل سوم

اشخاص در حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل، سیستم قواعد و مقرراتی است که در درجه اوّل شامل دولتها می‌شود. تا قرن ۱۹، فقط دولتها در حقوق بین‌الملل دارای شخصیّت حقوقی بودند و سوژه[1] حقوق بین‌الملل (یا صاحب حق و تکلیف) به شمار می‌رفتند. ولی از قرن بیستم جامعه بین‌المللی به حقوق و تکالیف اشخاص دیگری از جمله سازمانهای بین‌المللی - شرکتهای فرا ملّی و در برخی موارد، افراد، توجّه کرده است.[2] دولتها از اهلیت حقوقی کامل برخوردارند، برخلاف اشخاص دیگر حقوق بین‌الملل که اهلیت‌شان بستگی به وظایفی دارد که به عهده آنها واگذار شده است. لذا شخصیّت دولت در حقوق بین‌الملل اصلی و شخصیّت حقوقی اشخاص دیگر، تبعی و ناشی از دولتهاست. دولتها به موجب حقوق بین‌الملل می‌توانند معاهده منعقد کنند، طرف دعوا قرار گیرند، دارای اموال باشند و از صلاحیّت محاکم دولتهای دیگر مصونیت داشته باشند.

با توجّه به اهمیّت نقش دولت، نخست باید دید چه موقع شرایط لازم برای تشکیل دولت فراهم می‌شود. به عبارت دیگر معیار دولت بودن[3] چیست؟

---

1. Subject

2. Persons or subjects of Int. Law.

3. Statehood

شرایط لازم برای تشکیل دولت

به موجب کنوانسیون مونتوویدو مورخ ۱۹۳۳، دولت به عنوان یک شخص حقوق بین‌الملل باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. جمعیّت دائمی

۲. سرزمین معیّن

۳. حکومت

۴. اهلیت برقراری و روابط با دولتهای دیگر (یا حاکمیّت)

۱. جمعیّت دائمی

جمعیّت دائمی به معنی آن نیست که در سرزمین، مهاجرت نباشد. حتی دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیهٔ صحرای غربی (۱۹۷۵) قبایل چادرنشین را که بدون توجّه به مرزهای زمینی رفت و آمد می‌کنند مرتبط به سرزمین صحرای غربی دانست.[1]

۲. سرزمین معین

سرزمین یک دولت معمولاً دارای مرزهای مشخص است. ولی وجود اختلافهای مرزی مانع تحقق این شرط نیست. مانند مسئله کشمیر بین هند و پاکستان، گرچه برخی دولتها برای هدفهای گسترش‌طلبانه از تعیین مرز قطعی سرزمین خود سرباز زده‌اند (مانند رژیم اسرائیل).

---

1. Western sahara case, *I.C.J. Rep.*, 1975.

۳. حکومت

حکومت، نمایندگی یک دولت را در سطح بین‌المللی به عهده دارد و مسئول حقوق و تکالیف آن می‌باشد. حکومت، معمولاً به سه شعبه تقسیم می‌شود: مقننه، قضاییه و مجریه. مقامات مجریه باید بر سرزمین و مردم دارای کنترل موثر باشند. گاه در اثر جنگ‌های داخلی، حکومت کنترل خود را بر مردم و یا بخشی از سرزمین از دست می‌دهد (مانند لبنان). ولی این امر مانع از ادامه بقای دولت نیست، مگر اینکه ادامهٔ جنگ‌های داخلی به تجزیه[1] بیانجامد و در اثر شناسایی جامعه بین‌المللی، دولت جدیدی به وجود آید (مانند بنگلادش که از تجزیه پاکستان در ۱۹۷۱ تأسیس شد و یا جمهوریهای آسیای مرکزی و ماورای قفقاز و بالتیک که پس از انحلال شوروی به وجود آمدند).

۴. اهلیت برقراری روابط با دولتهای دیگر

گاه از این شرط به عنوان استقلال یاد می‌شود. منظور این است که یک سرزمین از نظر حقوقی زیر کنترل دولت دیگر نباشد. مثلاً، هُنگ‌کنگ، تحت صلاحیت حاکمه دولت بریتانیا قرار دارد و مستعمرهٔ آن کشور است. لذا نمی‌تواند به موجب حقوق بین‌الملل یک دولت مستقل باشد (مالکیّت هُنگ‌کنگ قرار است طبق قرارداد منعقده بین بریتانیا و چین به دولت چین منتقل شود). بنابراین دولتهایی که دارای استقلال حقوقی هستند، توانایی حقوقی برقراری روابط با دولتهای دیگر را دارند. یک سرزمین مستعمره می‌تواند طبق اصل تعیین سرنوشت، ادعای استقلال نماید و برای آن مبارزه کند و

---

1. Cecession.

چنانچه توفیق یابد به استقلال نایل شود (مانند هند در ۱۹۴۷ و الجزایر در ۱۹۶۱). جامعهٔ بین‌المللی علی‌الاصول با استقلال سرزمینهای وابسته در اجرای اصل تعیین سرنوشت موافق، ولی با تجزیهٔ دولتهای موجود موافق نیست. (آثار این گونه تجزیه‌ها را می‌توان در یوگسلاوی و جنگهای داخلی مشاهده کرد) گرچه ترسیم مرز بین اصل تعیین سرنوشت و جدایی‌طلبی با توجّه به وقایع اروپای شرقی دشوار است.

تغییر حکومت

همان طور که گفتیم مفهوم حکومت، محدودتر از مفهوم دولت است؛ زیرا حکومت وسیلهٔ تحقق هدفهای دولت و ابزار و نمایندهٔ آن می‌باشد. حکومت به دولت، صورت عینی و هویّت عملی می‌بخشد. تغییر حکومت از نظر حقوق بین‌الملل علی‌الاصول تغییری در حقوق و تکالیف دولت نمی‌دهد. دولت معمولاً پا بر جا و ماندگار است و حکومت است که در اثر تحوّلات اجتماعی و سیاسی تغییر می‌کند. تئوری مارکسیستی حقوق بین‌الملل به جای حکومت، بر مفهوم «طبقه حاکم»[1] تأکید داشت و لذا معتقد بود که چنانچه در اثر انقلاب یک طبقه حاکم جدید روی کار آید، می‌تواند تعهداتی راکه حکومت سابق به جهت منافع طبقه حاکم پذیرفته، نادیده بگیرد. (مقررات مربوط به مصادره و وامهایی که به سود طبقه حاکم گرفته شده از این جمله‌اند؛ ولی اگر وام برای مصالح عمومی، ساختن سدّ و غیره صرف شده باشد، بقوّت خود باقی می‌ماند). گرچه تئوری کمونیستی معتقد به وجود حقوق بین‌الملل سرمایه‌داری و حقوق بین‌الملل کمونیستی (بین کشورهای کمونیست پس از ۱۹۱۷) بود، ولی بعدها فقط از یک

---

1. Ruling Class

نوع حقوق بین‌الملل سخن گفته شد که محصول انطباق منافع و مصالحه بین دو سیستم سرمایه‌داری و کمونیستی بود.[1] بدیهی است امروزه پس از فروپاشی امپراتوری شوروی وکمونیسم، سیستم سرمایه‌داری در غرب تحکیم گردیده و جمهوریهای شوروی سابق و نیز کشورهای اروپای شرقی با شتاب به سوی راه سرمایه‌داری پیش می‌روند و هر چیز مربوط به این سیستم از اقتصاد بازار گرفته تا حقوق و مقررات بین‌المللی را ـ به عنوان داروی همه دردها تلقی می‌کنند. پیش‌از این بلوک کشورهای سوسیالیستی و جهان سوم در مجامع بین‌المللی، مواضع مشترک در مورد بسیاری مسائل مانند استعمارزدایی، تبعیض نژادی و مسائل توسعه، اتخاذ می‌کردند. امروزه جمهوری‌های شوروی سابق و اروپای شرقی به صورت رقیبی برای کشورهای در حال توسعه برای جلب کمکهای اقتصادی و سرمایه و تکنولوژی غرب در آمده‌اند و بیشتر، گرایش به ادغام در سیستم سرمایه‌داری غرب دارند. چنانکه گورباچف قبل از انحلال شوروی، صلاحیت اجباری دادگاه دادگستری بین‌المللی را در مورد دعاوی خود با دولتهای دیگر به شرط رفتار متقابل، به منظور جلب اعتماد غرب، پذیرفت.

ضابطهٔ قانونی بودن[2]

نحوهٔ تشکیل یک دولت ممکن است با توسّل به طرق غیر قانونی صورت گیرد، یعنی متضمّن نقض یکی از اصول حقوق بین‌الملل باشد. مانند توسّل به زور و اشغال اراضی، تبعیض نژادی و غیره. بدیهی است اصولی مانند حق تعیین سرنوشت، مبارزهٔ مردم سرزمینهای وابسته را برای کسب استقلال، توجیه می‌کند. ولی دولتی که با توسّل

---

1. Akehurst, *op. cit,* p. 17.

2. Legality of Creation.

به زور و اشغال اراضی کشورهای همجوار (مانند رژیم اسرائیل) موجودیّت یافته باشد، فاقد شرط قانونیّت نحوهٔ تشکیل است. در این موارد مسئله شناسایی نقش مهمّی به عهده دارد؛ زیرا شناسایی جامعه بین‌المللی، رافع برخی نقایص، دانسته شده است. چنانکه بنگلادش که با کمک ارتش هند به‌وجود آمد ظرف سه ماه مورد شناسایی بیش از ۹۰ کشور قرارگرفت و سپس به عضویّت ملل متّحد در آمد. گاه در شرایط خاصّ، به موجب قرارداد، شخصیّت محدودِ حقوقی برای برخی سرزمینها شناخته می‌شود، مانند وضع گذشته شهردانزیگ[1] و یا وضع برلن پس از جنگ جهانی دوّم که دول فاتح به موجب قرارداد، یک وضعیّت حقوقی خاصّ برای شهر برلن را در نظر گرفتند (موافقت‌نامه چهارکشور فرانسه، شوروی، امریکا و بریتانیا، ۱۹۴۶). این نوع شخصیّت حقوقی متلقّی و ناشی از ارادهٔ دولتهای طرف قرارداد می‌باشد.

ادارهٔ مشترک یک سرزمین[2]

دو دولت ممکن است به موجب توافق، یک سرزمین را مشترکاً از طریق یک مقام محلّی خودمختار[3]، اداره کنند. این مقام محلّی می‌تواند دارای صلاحیّت محدودی برای انجام امور سرزمین مربوط باشد. اعمال حاکمیّت مشترک در جایی مناسب است که حاکمیّت مورد اختلاف باشد، مانند جزایر «فالک لند»[4] و یا جزایر «هبرید»[5] که زیر حاکمیّت مشترک فرانسه و انگلستان اداره می‌شد تا زمانی که به نام دولت «واناتو»[6] به

---

1. Danzig city
2. Condominium
3. Autonomous local administration.
4. Falkland
5. Hebrid
6. Vanuatu

استقلال نایل آمد. همچنین سرزمینهای تحت سرپرستی جامعه ملل و تحت قیمومیت سازمان ملل متّحد و نیز سرزمینهای تحت‌الحمایه، همگی دارای میزانی از شخصیّت حقوقی به موجب حقوق بین‌الملل بوده‌اند و فقط در برخی امور، از جمله اداره روابط خارجی، دولت قیم یا حامی، از جانب سرزمین مربوط، عمل کرده است.

سازمانهای بین‌المللی

برای اینکه سازمانهای بین‌المللی بتوانند به انجام وظایف محوله خود بپردازند باید دارای میزانی از شخصیّت بین‌المللی باشند. این شخصیّت یا اهلیت حقوقی بر حسب هدفها و مقررات اساسنامه هر سازمان، تفاوت می‌کند. مجمع عمومی در مورد اینکه آیا سازمان ملل می‌تواند برای کشته شدن یکی از مأمورانش در خدمت سازمان ملل غرامت مطالبه کند، از دادگاه دادگستری بین‌المللی تقاضای رأی مشورتی کرد. در رأی صادره در ۱۹۴۹ دادگاه تأیید کرد که سازمان دارای شخصیّت حقوقی به منظور انجام وظایفش به طور موثر، می‌باشد. این امر شامل اهلیت طرح دعوی، انعقاد قرارداد، و برخورداری از امتیازات و مصونیت از صلاحیتهای ملی می‌باشد. (مادّهٔ ۱۰۵ منشور). دادگاه گفت که هنگام تأسیس ملل متحد، اعضا یک شخصیّت عینی به سازمان داده‌اند، به طوریکه به صورت یک سوژهٔ حقوق بین‌الملل ـ حتّی در مورد کشورهایی که پس از تأسیس آن به وجود آمده‌اند ـ در آمده است. این موجودیّت حقوقی عینی موکول به شناسایی دولتها نیست.[1]

سازمانهای بین‌المللی دیگر نیز مانند جوامع اروپایی یا سازمان کشورهای

---

1. Reparation for Injuries suffered in the service of the U.N., *ICJ Rep.*, 1949.

آمریکایی (OAS) و سازمان وحدت افریقا (OAU) و غیره همه دارای توانایی اقدام برای حصول هدفهایشان در سطح بین‌المللی هستند.

افراد

حقوق بین‌الملل بتدریج حقوق و تکالیفی را شامل افراد نیز نموده است. از جمله مواردی که فرد به موجب حقوق بین‌الملل (قطع نظر از حقوق داخلی) مسئول شناخته شده، جرایم علیه‌صلح (اقدام به‌جنگ غیرقانونی)، جرایم جنگی (نقض مقررات جنگ) و جرایم علیه بشر (کشتار جمعی) می‌باشد. در محاکمات نورمبرگ (۱۹۴۶) که پس از جنگ جهانی دوم برای محاکمه جنایتکاران جنگی صورت گرفت، گفته شد که فرد شخصاً در مورد ارتکاب جرایم جنگی مسئول می‌باشد و نمی‌تواند پشت یک مفهوم انتزاعی یعنی «دولت» پناه بگیرد و یا خود را مأمور و معذور بداند.[۱]

از موارد دیگر مسئولیت فرد، دزدی دریایی[۲] و نیز هواپیماربایی[۳] است. دزد دریایی دشمن تمام بشر تلقی شده و چون مشمول صلاحیّت جهانی[۴] است هر دولتی می‌تواند دزد دریایی را دستگیر و مجازات نماید و دولت متبوع او نمی‌تواند به این امر اعتراض کند.

احتمالاً این معنی شامل هواپیما ربایی نیز می‌گردد (در این زمینه کنوانسیونهای متعدّد به تصویب رسیده است).

---

1. J.G. Starke, *Introduction to International Law* (Butterworthe 10th. ed), P.62.

2. Piracy

3. Hijacking

4. Universal Jurisdication

افراد علاوه بر مسئولیت، همچنین دارای حقوقی به موجب حقوق بین‌الملل می‌باشند از جمله مقررات مربوط به حمایت از فضانوردان و نیز نهضت حقوق بشر که دامنه آن بسیار گسترده شده است.

از حیث مراجعه به مراجع بین‌المللی برای احقاق حق، به طور کلّی دولتها هستند که می‌توانند به مراجع قضایی بین‌المللی مانند دادگاه دادگستری بین‌المللی مراجعه کنند نه افراد (ماده ۳۴ اساسنامه دادگاه). ولی باز در مواردی حق مراجعه و دادخواهی بین‌المللی، به افراد و نیز شرکتها داده شده است، مانند دیوان داوری بین‌المللی که توسط بانک جهانی تأسیس گردیده و صلاحیّت رسیدگی به دعاوی ناشی از سرمایه‌گذاری بین یک دولت و تبعه دولت دیگر را دارد. همچنین در جوامع اروپایی، افراد و شرکتها می‌توانند در برابر دادگاه دادگستری اروپایی اقامه دعوا کنند. نمونه دیگر، شکایت به کمیسیون اروپایی و دادگاه اروپایی حقوق بشر در شورای‌اروپاست[1].

بدیهی است جملگی این حقوق به موجب معاهدات منعقده بین دولتها برقرار

---

۱. در رابطه با کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، یک کمیسیون و یک دادگاه اروپایی حقوق بشر، تأسیس شده است. ولی در این جا نیز علی‌الاصول دولتهای طرف قرارداد می‌توانند علیه نقض حقوق افراد در کشور دیگر عضو، طرح شکایت یا دعوا کنند ولی به موجب پروتکل اختیاری، دولتهای عضو می‌توانند موافقت کنند که شهروندان آنها علیه آنها در کمیسیون و دادگاه شکایت و طرح دعوا نمایند و غالب اعضای شورای اروپا، این پروتکل اختیاری را پذیرفته‌اند. از سوی دیگر در سطح بین‌المللی، سازمان ملل متّحد میثاقهای حقوق بشر را در ۱۹۶۶ تصویب کرد. میثاقها شامل حقوق مدنی و سیاسی، و نیز حقوق اقتصادی و اجتماعی، در سال ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا شد. در این جا نیز یک پروتکل اختیاری وجود دارد که در صورت موافقت اعضا، افراد می‌توانند علیه آنها به یک کمیته حقوق بشر شکایت کنند؛ ولی تمام آنچه کمیته می‌تواند انجام دهد استفسار از دولت مربوط و توصیه است. تا ۱۹۸۱، ۲۵ کشور این پروتکل اخباری را پذیرفته بودند (طرق دیگر اجرایی در مواد ۴۲-۴۰ میثاق حقوقی سیاسی و مدنی ذکر شده است). ایران عضو میثاقهای حقوق بشر است.

می‌شود و حقوق افراد ناشی از موافقت دولتها می‌باشد. همین معنی باعث شده که برخی نویسندگان، افراد و شرکتها را صاحب حق و تکلیف ندانسته، بلکه آنها را موضوع حق و تکلیف بدانند؛ زیرا معتقدند این به اصطلاح حقوق و تکالیف افراد، در واقع، تکالیف و حقوق دولتهاست، که به موجب حقوق بین‌الملل برقرار شده است.

دولتهای فدرال

اتّحاد بین دولتها ممکن است اشکال مختلف به خود بگیرد؛ ولی امروزه مهمترین این اشکال، دولت فدرال یا فدراسیون[1] است. گفته شده است، نیمی از مردم جهان، تحت یک شکل حکومت فدرال، زیست می‌کنند. ویژگی اساسی دولت فدرال این است که، صلاحیّت و اقتدار، در امور داخلی، به موجب قانون اساسی بین مقامات فدرال و دولتهای عضو فدراسیون، تقسیم شده است، در حالی که امور خارجی منحصراً در اختیار دولت مرکزی (فدرال) قرار دارد. حقوق بین‌الملل با دولتهایی سر و کار دارد که ادارهٔ امور خارجی خود را در دست دارند. لذا دولت فدرال است که از نظر حقوق بین‌الملل، دولت محسوب می‌شود نه دولتهای عضو فدراسیون.

نتیجتاً چنانچه یکی از دولتهای عضو فدراسیون به طریقی عمل کند که ناقض مقرّرات حقوق بین‌الملل باشد، دولت فدرال است که از نظر حقوق بین‌الملل، مسئولیت خواهد داشت.[2] گرچه ادارهٔ امور خارجی معمولاً به وسیلهٔ دولت فدرال یا مرکزی انجام می‌شود ولی به موجب برخی قوانین اساسی فدرال، اهلیت محدودی برای برقراری روابط خارجی به دول عضو فدراسیون داده شده است (چنانچه به موجب اصلاحیه

---

1. Federation

2. M. Akehurst, *op - cit,* pp. 54-55.

قانون اساسی شوروی در ۱۹۴۴، به دو جمهوری اوکراین و بیلوروسی (روسیه سفید) اجازه داده شد که به عنوان اعضای مستقل سازمان ملل متّحد پذیرفته شوند؛ به نحوی که اتّحاد شوروی به عوض یک رأی دارای سه رأی در سازمان ملل متّحد بود. امروزه با سقوط کمونیسم در شوروی و از هم پاشیدن نهادهای فدرال در آن کشور، جمهوریهای شوروی سابق به عنوان دول مستقل و اعضای سازمان ملل در صحنه بین‌المللی ظاهر شده‌اند.

دولت و فرد

۱. مهاجرت به کشور[1]

هر دولتی آزاد است که قواعد مهاجرت به کشور را با توجّه به شرایط و نیازهای خود تنظیم کند. در حالی که جهانگردان و دانشجویان به آسانی پذیرفته می‌شوند، ورود مهاجرانی که می‌خواهند کشور دیگر را موطن خود قرار دهند معمولاً با محدودیتهایی همراه است. ممکن است به کسانی که از نظر جسمی یا روانی یا حتّی اجتماعی مناسب تشخیص داده نمی‌شوند، اجازهٔ مهاجرت داده نشود. بعلاوه، برای تحدید شمار مهاجران، ممکن است برای ملیّتهای مختلف سهمیه تعیین شود. روشی که توسط امریکا در سالهای اخیر برقرار شده و برای ملیّتهای مختلف از جمله ایرانیها سهمیه تعیین کرده است. آنچه در مورد مهاجرت از کشورهای جهان سوم بخصوص ایران مایهٔ تأسف است این است که غالباً افراد تحصیل کرده و متخصص مهاجرت می‌کنند، بدین لحاظ باید با بهبود شرایط در داخل کشور این گرایش را معکوس کرد.

---

1. Immigration

معمولاً به وسیلهٔ معاهدات بازرگانی، کوشش می‌شود وضع اتباع یک کشور در کشور دیگر بهبود یابد، ولی این امر تأثیری در قوانین مهاجرت ندارد.

چنانچه اجازهٔ مهاجرت به «نان‌آور» خانواده‌ای داده شود، «حق اعضای خانواده که با هم زندگی کنند» ایجاب می‌کند به اعضای وابسته خانواده نیز اجازهٔ مهاجرت داده شود.[1]

۲. مهاجرت از کشور[2]

تمام کشورهای دموکراتیک به اتباع خود اجازهٔ مهاجرت می‌دهند. تا قبل از سرنگونی رژیمهای کمونیستی شوروی و اروپای شرقی، مهاجرت از کشورهای مزبور به اجازهٔ مخصوص نیاز داشت، ولی پس از سقوط کمونیسم سیل مهاجرت به سوی غرب و بویژه آلمان سرازیر شده است.

حقوق بین‌الملل به جز موارد پیش‌بینی شده در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، در زمینه اجازه مهاجرت به اتباع، بی‌تفاوت است. ولی هیچ دولتی نمی‌تواند مانع از مهاجرت اتباع بیگانه مقیم کشور گردد. بعلاوه، اتباع بیگانه که کشور را ترک می‌کنند باید بتوانند اموال خود را خارج کنند، مشروط به رعایت مقررات مالی که برای همه اتباع داخلی و خارجی به طور یکسان لازم‌الاجرا می‌باشد.

۳. استرداد[3]

چنانچه شخصی در کشور الف مرتکب جرمی شود و به کشور ب بگریزد، از آن

---

1. M. Green. *Int. Law* (Pitman, 1983, 3rd. ed) PP. 104-5.

2. Emigration

3. Extraditon

جا که مقامات اجرایی کشور الف مجاز نیستند وارد کشور ب شده و متهم را دستگیر کنند، مسئلهٔ استرداد وی مطرح می‌شود. به این ترتیب که مقامات کشور الف از کشور ب درخواست می‌کنند که شخص مورد نظر را دستگیر کرده و تحویل دهند. این امر در صورتی امکان‌پذیر است که بین دو کشور، معاهده استرداد وجود داشته باشد. یک کشور معمولاً تبعه خود را مشمول استرداد نمی‌داند و خود رأساً در مورد محاکمه و مجازات وی اقدام می‌نماید.

جرائمی که در مورد آنها استرداد صورت می‌گیرد باید در معاهدهٔ دو جانبهٔ مربوط قید شده باشد. هنگام درخواست استرداد، لازم است که ادلهٔ لازم دایر بر اتهام یا مجرمیت شخص مورد نظر ارائه شود. همچنین از نظر تشریفات، قرار توقیف نیز باید ضمیمه پرونده گردد. معمولاً جرایم عینی[1] (اعمالی که در همه جا جرم محسوب می‌شوند) موضوع استرداد قرار می‌گیرد نه جرایمی که جنبهٔ سیاسی دارند[2] (مانند خیانت یا جاسوسی).

در کشورهای دموکراتیک اجازهٔ استرداد برای پیگرد قانونی یا مجازات پس از رسیدگی توسّط دادگاه باحضور متهم، داده می‌شود و جرایم سیاسی از استرداد مستثنی می‌باشد.

۴. پناهندگی[3]

اعطای پناهندگی به کسانی که به لحاظ عقیده و فعالیتهای سیاسی تحت تعقیب هستند، از حقوق دولتها می‌باشد. این امر به پناهندهٔ سیاسی اجازه می‌دهد به کشور

---

1. Objective Crimes.
2. Subjective Crimes.
3. Asylum

مربوط وارد شده و تحت حمایت آن قرار گیرد. ولی فرد، حقّی به پناهندگی ندارد؛ بلکه فقط می‌تواند متقاضی آن باشد و چنانچه مورد قبول قرار گیرد از آن بهره‌مند شود. اگر شخص واجد شرایط پناهندگی باشد قواعد و شرایط معمول مهاجرت در مورد او اعمال نمی‌گردد. دادن پناهندگی از آثار حاکمیت سرزمینی دولتهاست و نباید از سوی دولت متبوع متقاضی به عنوان یک عمل خصمانه تلقی شود.

پناهندگی سرزمینی[1] متفاوت از پناهندگی دیپلماتیک است که شامل موردی است که شخص از یک سفارت‌خانه خارجی برای رهایی از مقامات دولت خود، تقاضای حمایت دیپلماتیک[2] می‌کند. چون سفارت‌خانه‌های خارجی دارای مصونیت هستند، لذا مقامات دولت سرزمینی نمی‌توانند وارد سفارت شده و فرد را دستگیر کنند (مانند پناهنده شدن ایرانیان به سفارت انگلیس از دست مأموران استبداد در ایّام مشروطیت). پناهندگی دیپلماتیک مستلزم حق خروج آزاد از کشور نیست، بلکه فقط تا زمانی که شخص در سفارت خارجی به سر می‌برد، تحت حمایت است و وقتی که سفارت را ترک کند حمایت خود را از دست می‌دهد. (موارد اخیر مانند پناهندگی دیپلماتیک نوری‌یگو در پاناما و هانکر در آلمان شرقی که در هر دو مورد به دستگیری آنان انجامید).

در زمینهٔ پناهندگی سرزمینی، مجمع عمومی سازمان ملل متّحد در دسامبر ۱۹۶۷ اعلامیه‌ای صادر کرد که طی آن برخی موازین را برای اعطای پناهندگی توجیه کرد. در اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) نیز در مادهٔ چهاردهم به حق «درخواست» پناهندگی اشاره شده است.

---

1. Territorial Protection.

2. Diplomatic Protection.

مجمع عمومی ملل متّحد همچنین در ۱۹۷۵، طرح کنوانسیونی را در زمینه پناهندگی سرزمینی تهیه کرد که مبنای مذاکره در کنفرانسی که در زمستان ۱۹۷۷ در ژنو تشکیل شد، گردید. گرچه در این کنفرانس دربارهٔ ۵ ماده توافق حاصل شد؛ ولی موضوع به رأی‌گیری نهایی نیانجامید.

طبق استانداردهای اعلامیه پناهندگی شامل برخی افراد، از جمله کسانی که مرتکب جنایات جنگی، جنایت علیه صلح و جنایت علیه بشریت شده‌اند نمی‌شود. در مورد اعطای پناهندگی هنوز این امر جنبهٔ اجباری پیدا نکرده است؛ ولی دولتها باید علی‌الاصول از بیرون راندن افرادی که از بیم جان یا به علت آوارگی به مرزهای آنها پناه آورده‌اند، خودداری کنند. معهذا مفهوم آواره با مفهوم پناهنده متفاوت است. مفهوم اولی جنبهٔ دائمی ندارد و متضمن حمایت کمتری است به این معنی که فقط مدتی کوتاه به افرادی که آوارهٔ جنگی هستند یا از کشور خود گریخته‌اند به دلایل انسان‌دوستانه تا زمان اسکان مجدد آنان، پناه و مأوا داده می‌شود. (مانند آوارگان افغانی و عراقی در ایران در اثر جنگ در افغانستان و سیاست سرکوب رژیم صدام حسین در عراق). گفته شده است که دولتها باید اصل تعاون و همکاری بین‌المللی را پذیرفته و برای اسکان مجدّد آوارگان، اقدام نمایند.

در این زمینه، کمیساریای عالی آوارگان[1] سازمان ملل متّحد که به موجب قطعنامه ۴۲۸ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۰ به وجود آمد، دولتها را یاری می‌نماید. صلاحیت کمیساریا شامل افردی است که در کنوانسیونهای مربوط به عنوان آواره[2] شناخته

---

1. Office of the High Commissioner for Refugees.

2. Refugees

شده‌اند. در این زمینه کنوانسیون مربوط به وضعیت آوارگان[1] (۱۹۵۱) و پروتکل کنوانسیون مزبور که در ژانویه ۱۹۶۷ به تصویب رسیده است، واجد اهمیّت می‌باشد. آوارگان را نمی‌توان مانند بیگانان اخراج کرد،مگر به دلایل نظم عمومی و امنیّت آن هم پس از رعایت تشریفات مقرر در قانون.

1. Convention Relating to the status of Refugees

فصل چهارم

شناسایی و جانشینی دولتها

فصل چهارم

شناسایی و جانشینی دولتها

اعضای جامعه بین‌المللی ثابت باقی نمی‌مانند. دولتهای جدید به وجود می‌آیند و برخی دولتها از بین می‌روند. از سوی دیگر، حکومتها نیز که نمایندگی دولتها را در سطح بین‌المللی به عهده دارند، در اثر انقلاب یا کودتا تغییر می‌کنند. هر دو مورد نیاز به شناسایی دارد. شناسایی پذیرفتن یک دولت به عضویّت در جامعه بین‌المللی و شرط لازم برقراری مناسبات و اعمال کامل صلاحیتهای یک دولت است. از آن جا که جامعه بین‌المللی فاقد یک مکانیسم جمعی برای شناسایی است، دولتها به تنهایی یا همراه با دیگران، بدین کار مبادرت می‌کنند.

شناسایی به معنی آن است که در رابطه بین دولت شناسانده و دولت مورد شناسایی، دو طرف از حقوق و تکالیف ناشی از «دولت» یا «حکومت» بودن برخوردارند. شناسایی حکومت جدید به معنی آن است که حکومت مزبور نمایندگی دولت مربوط خود را در صحنه بین‌المللی به عهده دارد.

ماهیّت شناسایی

آیا شناسایی شرط لازم برای تشکیل یک دولت است یا صرفاً جنبهٔ اعلامی

دارد؟ در این باره دو تئوری وجود دارد:

۱. تئوری تأسیسی یا تکوینی[1]: طبق این تئوری، شناسایی یکی از شرایط لازم برای تکوین دولت یا حکومت است و بدون آن یک دولت یا حکومت نمی‌تواند از نظر حقوق بین‌الملل موجودیّت یابد. در قرن نوزدهم که حقوق بین‌الملل جنبهٔ اروپایی داشت، کشورهای دیگر می‌بایستی توسط دولتهای اروپایی به عضویّت جامعه بین‌الملل پذیرفته شوند و نیز جکومتهای انقلابی در ایّام کنگره وین (۱۸۱۵) از عضویّت مستثنی بودند مگر آنکه مورد شناسایی قرار گیرند.

در دوران اخیر نیز چنانچه تأسیس دولت یا حکومتی به طرق غیر قانونی و بر خلاف حقوق بین‌الملل صورت گیرد (مانند موارد تجاوز یا تبعیض نژادی)، شناسایی می‌تواند جنبهٔ تأسیسی داشته باشد.

۲. تئوری اعلامی[2]: طبق این تئوری، وجود یک دولت یا حکومت بستگی به واقعیّت امر دارد و شناسایی فقط تصدیق واقعیّت می‌باشد. در مواردی که تأسیس یک دولت یا حکومت مستلزم نقض حقوق بین‌الملل نیست، شناسایی یا عدم آن تأثیر زیادی در مسئله ندارد ـ در این گونه موارد شناسایی جنبهٔ اعلامی دارد. ولی در مواردی که شرایط پیرامون تشکیل یک دولت روشن نیست و قانونیّت آن محل بحث است، شناسایی نقش مهمّی بازی می‌کند. (مانند شناسایی اسرائیل از سوی کشورهای غربی و غیره).

---

1. Constitutive theory

2. Declaratory

آزادی عمل در شناسایی

حقوق بین‌الملل علی‌الاصول شناسایی را به تشخیص دولتها واگذار کرده است. در عمل دیده شده است که دولتها نیز از آن به عنوان ابزار سیاست خویش استفاده کرده‌اند. (مانند عدم شناسایی آلمان شرقی و چین کمونیست از سوی برخی دولتها تا مدتی بیش از دو دهه) بر آزادی عمل مذکور، محدودیتهایی وجود دارد از این قبیل:

۱. شناسایی نارس غیر قانونی تلقی می‌گردد. مثلاً اگر شورشیان در یک جنگ داخلی قبل از آنکه کنترل خود را بر یک سرزمین برقرار کرده باشند مورد شناسایی قرار گیرند، این اقدام از سوی حکومتی که در صدد درهم شکستن شورشیان است غیر دوستانه تلقی خواهد شد.

۲. دکترین استیمسون[1]: در سال ۱۹۳۱، نیروهای ژاپن به خاک چین حمله‌ور شدند و پس‌از تصرف منچوری، آن را به نام دولت «مانچوکو» مستقل اعلام کردند. تقریباً همه دولتها ژاپن را مسئول تجاوز می‌شناختند و وزیر خارجه آمریکا «استیمسون» اعلام کرد که دولت وی وضعی را که به وسیلهٔ تجاوز به وجود آمده به رسمیّت نخواهد شناخت. در سال بعد، مجمع جامعهٔ ملل قطعنامه‌ای تصویب کرد که در آن گفته شد که وظیفه اعضای جامعه ملل است که از شناسایی وضعیت یا معاهداتی که برخلاف میثاق جامعه ملل یا پیمان پاریس (منع توسل به زور) است خودداری نمایند.

در ۱۹۷۰ نیز مجمع عمومی سازمان ملل متّحد اعلام کرد که یکی از «اصول اساسی حقوق بین‌الملل این است که تملّک اراضی با توسل به زور یا تهدید زور غیرقانونی بوده و نباید مورد شناسایی قرار گیرد.

---

1. Stimson

۳. شورای امنیّت می‌تواند به عنوانِ اعمال تحریم، از کشورهای عضو بخواهد از شناسایی یک حکومت (مانند رودزیا) خودداری کنند.

گاهی شناسایی به طور مشروط صورت می‌گیرد. به این معنی که شناسایی موکول به قبول شرایطی از سوی حکومت مورد شناسایی می‌گردد؛ مانند شرط احترام به حقوق و اموال دولت شناسنده و اتباع آن کشور.

انواع شناسایی

شناسایی منحصر به شناسایی دولت و حکومت نیست. موارد دیگر که نیاز به شناسایی دارد، ادعاهای ارضی[1] است. چنانکه گفته شد، حقوق بین‌الملل دولتها را مکلّف می‌کند از شناسایی تصرفّات ارضی با توسّل بزور خودداری کنند.

انواع دیگر شناسایی عبارت است از: شناسایی شورشیان[2] و نیروهای متحارب[3]. شناسایی نیروهای شورشی و متحارب در مورد جنگهای داخلی که آثار بین‌المللی دارد صورت می‌گیرد. شناسایی به عنوان نیروهای شورشی، اعمال شورشیان را از حالت غیر قانونی خارج کرده و به آن انگیزه سیاسی می‌دهد. معذلک بنابر نظر برخی، دولت مشروع همچنان مسئول اقدامات هر دو طرف (نیروهای شورشی و دولت مشروع) در مقابل دولتهای خارجی باقی خواهد ماند.

شناسایی نیروهای متحارب وقتی است که نیروهایی که با حکومت مشروع در حال جنگ‌اند بر قسمتی از سرزمین، کنترل دائمی برقرار کرده باشند. در این صورت آنان

---

1. Territorial claims
2. Insurgents.
3. Belligernet forces.

مسئول امور واقعه در قلمرو خود می‌باشند و شناسایی بمنزلهٔ برقراری حالت بی‌طرفی بین دولت شناسنده از یک طرف و دولت مشروع و نیروهای متحارب از سوی دیگر است. همین معنی از طریق اعلام وضعیت بی‌طرفی از سوی دولت ثالث، حاصل می‌شود. شناسایی به عنوان نیروهای متحارب امروزه متروک گردیده و دولتها می‌توانند نیروهای متحارب را به عنوان حکومت دو فاکتو (عملی) و حکومت مشروع را به عنوان حکومت دوژوره (قانونی) به رسمیّت بشناسند.[1]

شناسایی دوژوره[2] و دوفاکتو[3]

تفکیک بین شناسایی به صورت دوفاکتو (بالفعل) و دوژوره (قانونی) در گذشته بیشتر از امروز رایج بوده است. شناسایی دوژوره حکایت از قانونی بودن مبنای یک رژیم یا به عبارت دیگر مشروعیت آن و نشانه تأیید رژیم جدید از سوی دولت شناسنده است. حال آنکه، شناسایی دوفاکتو به معنی این است که یک رژیم یا حکومت جدید در سرزمینی مستقر شده و دارای کنترل بالعفل و عملی در آن سرزمین است. چنانکه رژیم بلشویک در شوروی در سال ۱۹۲۱ از سوی بریتانیا به طور «دوفاکتو» شناسایی شد. این زمانی بود که در بریتانیا ائتلافی از محافظه‌کاران لیبرال بر سر کار بودند و سپس هنگامی که حکومت حزب کارگر در ۱۹۲۴ زمام امور را در دست گرفت، شوروی را به طور دوژوره شناسایی کرد. به طور کلی شناسایی دوژوره به معنی تصدیق ثبات و دوام یک رژیم و علاقمندی به برقراری رابطه با آن و شناسایی دوفاکتو به معنی کنترل عملی یک

---

1. M. Groon, Int,l. Law (Pitman, 1987) , PP. 80-81.

2. De Jure

3. De Facto

رژیم و به منظور حفظ حقوق و اموال دولت شناسنده در مناسبات با حکومت دوفاکتو می‌باشد.

علی‌الاصول شناسایی دوفاکتو مربوط به شناسایی حکومتهاست. ولی در مواردی دیده شده که «دولتها» نیز به صورت دوفاکتو شناسایی شده‌اند؛ چنانکه برخی کشورها اندونزی را که در حال جنگ با هلند برای کسب استقلال بود طی سالهای ۹-۱۹۴۵ به طور دوفاکتو به رسمیّت شناختند و یا ادعاهای ارضی، گاه به صورت دوفاکتو شناخته شده مانند الحاق جمهوریهای بالتیک (لتونی ـ استونی ـ لیتوانی) توسط شوروی در ۱۹۴۰، که از سوی بریتانیا به صورت دوفاکتو شناخته شد. (پس از تجزیه اتّحاد شوروی، اکنون این جمهوریها دوباره استقلال خود را باز یافته‌اند).

امروزه، غالب کشورها از شناسایی حکومتها خودداری کرده، ولی طبق روال گذشته به شناسایی «دولتها» ادامه می‌دهند. در مورد رژیمها یا حکومتهای جدید که بر خلاف قانون اساسی روی کار آمده‌اند، نوع رابطه براساس ارزیابی میزان کنترل موثر حکومت جدید بر سرزمین مربوطه خواهد بود.

بطور کلی، امروزه تفکیک بین شناسایی دوژوره و دوفاکتو تا حدّ زیادی از میان رفته است و چنانچه شناسایی به طور صریح صورت گیرد به معنی شناسایی دوژوره تلقی می‌گردد و در صورتی که به طور تلویحی باشد، بستگی به قصد دولت شناسنده خواهد داشت.

شناسایی صریح معمولاً از طریق صدور بیانیه‌ای اعلام می‌گردد و شناسایی تلویحی یا ضمنی از طریق برقراری روابط سیاسی، مبادله نمایندگان سیاسی و عقد قراردادهای جامع صورت می‌گیرد.

عدم شناسایی مانع از طرح ادعا طبق حقوق بین‌الملل علیه یک کشور نیست. بنابراین، به رغم اینکه جمهوری اسلامی ایران، رژیم اسرائیل را شناسایی نکرده؛ ولی می‌تواند آن کشور را در مقابل تعهدات بین‌المللی‌اش مسئول دانسته و مطالبات هنگفت گذشته را از آن کشور مطالبه کند.

آثار شناسایی

شناسایی عملی است سیاسی؛ ولی دارای آثار حقوقی است از این قرار:

۱. شناسایی عطف به ماسبق می‌گردد و شامل اعمال و قوانین کشور مورد شناسایی از بدو تأسیس می‌گردد.

۲. شناسایی سبب می‌شود که قوانین و مقررات و اعمال اداری یک کشور، در کشور شناسنده قانوناً بتواند مورد استناد قرار گیرد.

۳. شناسایی سبب می‌شود که دولت شناخته شده بتواند در محاکم دولت شناسنده بنام خود طرح دعوی کند.

۴. دولت شناخته شده به عنوان مقام حاکمه، از صلاحیّت محاکم داخلی کشور شناسنده مبرّا می‌باشد.

۵. دولت شناخته شده حق دارد اموال خود در دولت شناسنده را مطالبه و مسترد دارد.

۶. دولت شناخته شده می‌تواند از اجرای احکام دادگاههای کشور شناسنده ادعای مصونیّت نماید.[1]

---

1. The Tinoco Arbitration, (UK.V. Costa Rica) 1923, I *Report of Int. Arbitral Award,* P.369.

جانشینی دولتها

منظور از جانشینی دولتها، بررسی آثار حقوقی تغییر حاکمیّت بر روی سرزمین است. هنگامی که سرزمین از یک دولت به دولت دیگر منتقل می‌شود، چه حقوق و تکالیفی از دولت قبلی[1] به دولت جانشین[2] منتقل می‌گردد؟ جانشینی دولتها ممکن است چند صورت به خود بگیرد.

یک دولت، ممکن است بخشی یا تمامی سرزمین خود را از دست بدهد. سرزمین مزبور ممکن است به صورت جزئی از سرزمین یک یا چند دولت موجود در آید یا به ایجاد یک یا چند دولت جدید (مانند منحل شدن اتّحاد شوروی و امپراتوری عثمانی) منجر شود. این موارد مختلف را باید از هم تفکیک کرد؛ زیرا قواعد حاکم بر هر یک متفاوت از یکدیگر است، مثلاً آثار حقوقی ایجاد یک دولت جدید متفاوت از آثار حقوقی بزرگتر شدن قلمرو یک دولت موجود است. بنابراین، سئوال اوّلیه این است که آیا در اثر از دست دادن سرزمین توسط یک دولت، یک دولت جدید به وجود می‌آید یا یک دولت موجود دارای اراضی وسیعتری می‌گردد.

در مورد اینکه آیا یک دولت جدید تأسیس گردیده یا یک دولت سابق تداوم پیدا کرده است، باید نخست ادعای دولت مربوط و سپس واکنش دولتهای دیگر را (از حیث قبولی آن ادّعا) در نظر گرفت.

معاهدات

در مورد معاهداتی که حقوقی را در رابطه با یک سرزمین تعیین می‌کنند

---

1. Predecessor State.

2. Successor state.

(معاهدات مربوط به حقوق عینی)، جانشینی حقوق و تکالیف همیشه صورت می‌گیرد. این گونه معاهدات، همراه سرزمین، «حرکت» می‌کنند و تغییر حاکمیّت، تأثیری در وضع آنها ندارد. (مواد ۱۱ و ۱۲ کنوانسیون وین دربارهٔ جانشینی معاهدات، ۱۹۷۸)[1] از این جمله‌اند معاهدات مرزی و معاهدات مربوط به حق ارتفاق. چنانکه اگر سرزمین واقع در یک طرف مرز به دولت ثالثی منتقل شود، دولت ثالث ملتزم به معاهده مرزی می‌باشد. از آثار قاعدهٔ مزبور این است که دول تازه استقلال یافته (مستعمرات پیشین)، وارث مرزهایی می‌شوند که توسط دولتهای استعماری تعیین گردیده است. گرچه این نوع مرزها خود موجب مشکلاتی گردیده زیرا ملاحظات سیاسی در تقسیم آنها تأثیر داشته‌اند نه ملاحظات اقتصادی، قومی، قبیله‌ای و غیره، معذلک دولتهای تازه استقلال یافته از این امر آگاه‌اند که اگر مرزهای موجود زیر سئوال برده شوند، به جنگ و خونریزی و ویرانی بیشتر می‌انجامد.

در مورد انواع دیگر معاهدات، قواعد مربوط، بر حسب نوع تغییرات ارضی، فرق می‌کند. چنانچه دولتی به موجب معاهده‌ای حقوق و تکالیفی را در رابطه با سرزمین به عهده داشته باشد (مانند دولتی که مسئول اداره سرزمینهای وابسته بوده است) و سپس سرزمین مزبور را از دست بدهد، حقوق و تکالیف ناشی از معاهده مزبور نیز منتفی خواهد بود. (مانند معاهدات استرداد بین دو دولت در رابطه با مستعمراتی که به استقلال رسیده‌اند).

چنانچه دولتی صاحب سرزمینی گردد، معاهدات دولت قبلی (به جز معاهدات مربوط به حقوق عینی) به دولت جانشین، منتقل نمی‌گردد؛ ولی معاهدات دولت

---

1. Vienna Convention on the Succession of State in Respect of Treaties, 1978, *ILM.*, 17 (1978) P. 1488.

جانشین شامل سرزمین مورد انتقال می‌گردد. (مثلاً طبق آرای دادگاههای فرانسه، پس‌از آنکه سرزمینهای آلزاس و لورن در ۱۹۱۹ به فرانسه منتقل شد، معاهدات فرانسه به سرزمینهای مزبور نیز قابل اعمال‌گردید.

اما وضع دولت‌های نوبنیاد، طبق کنوانسیون وین از این قرار است:

۱. یک دولت جدید مکلّف نیست، عضویت یک معاهدهٔ چند جانبه را که دولت ما قبل عضو آن بوده، بپذیرد مگر اینکه خود بدین امر رضایت دهد. (مادهٔ ۱۷).

۲. معاهدات دو جانبه‌ای که توسط دولت ماقبل، منعقد شده، فقط در صورتی شامل دولت جدید می‌شود که مورد توافق دولت جدید و طرف دیگر، قرار گیرد (مادهٔ ۲۴). این توافق ممکن است صریح یا ضمنی باشد. مثلاً چنانچه طرفین به حقوق و تکالیف ناشی از معاهده استناد کنند، دیگر نمی‌توانند ادعا کنند که در مورد معاهده مورد بحث، جانشینی صورت نگرفته است.[1] این گونه موافقتهای ضمنی غالباً اتّفاق می‌افتد؛ زیرا دو طرف به سود خود تشخیص می‌دهند که معاهدات منعقده توسط دولت ماقبل را ادامه دهند.

قواعد فوق در مورد دولتهایی صادق است که قبلاً مستعمره بوده و به استقلال رسیده‌اند. در مورد دولتهای جدیدی که در اثر جدایی[2] یا تجزیه[3] دولت ماقبل، به وجود آیند، خود به خود جانشین اکثر معاهدات دولت ماقبل می‌شوند (مادهٔ ۳۴ کنوانسیون وین). وقتی یک دولت جدید در اثر ادغام (یا ترکیب) دو یا چند دولت موجود، تأسیس شود، به جز موارد استثنا، معاهداتی که به وسیلهٔ دولتهای ماقبل منعقد گردیده، در مورد سرزمینهایی که به آنها قابل اعمال بوده، همچنان اعمال می‌گردد. (مادهٔ ۳۱).

---

1. Stoppel
2. Secession
3. Disintegration

مواد ۱۷ و ۲۴ و ۳۴ کنوانسیون وین از مواد مورد مناقشه است، زیرا فقط رویه و عمل (پراتیک) برخی دولتها مویّد آن است نه همهٔ دولتها.

دعاوی بین‌المللی

در مورد دعاوی بین‌المللی، حقوق دولت خواهان و تعهدات دولت خوانده از طریق جانشینی، منتقل نمی‌شود. به سخن دیگر دولتهای جدید با «دست پاک» آغاز می‌کنند و مسئولیتی از بابت دعاوی دولت ماقبل به آنها منتقل نمی‌شود.

تابعیّت

در مورد مسئله تابعیت، گاه گفته می‌شود که تغییر حاکمیّت بر سرزمین به معنای آن است که اتباع دولت ماقبل ساکن در آن سرزمین خود به خود، تابعیت گذشته را از دست داده و تابعیّت دولت جانشین را کسب می‌کنند. ولی دشواری مسئله این است که چه کسانی ساکنان سرزمین مربوط به شمار می‌روند آیا ملاک «تولّد» است یا «اقامت» یا هر دو. این گونه امور باید به موجب قوانین ملّی یا معاهدات تنظیم گردد.

اموال عمومی

چنانچه در اثر جانشینی، تمامی سرزمین دولتی به دولت دیگر منتقل شود، کلیهٔ اموال عمومی (یعنی اموال دولتی) به دولت جانشین منتقل می‌گردد. ولی چنانچه قسمتی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر منتقل شود، دولت جانشین فقط اموال عمومی واقع در آن سرزمین را صاحب خواهد شد.[1]

---

1. *Yearbook of Int. Law Commission*, 1981, Vol.2, Part 2, PP.25-71.

اموال خصوصی

اموال خصوصی در صورت انتقالِ سرزمین، در تملّک صاحبان آنها باقی می‌ماند. چنانچه دولت جانشین بخواهد اموال خصوصی را مصادره کند، حدود اختیاراتش بستگی به تابعیّت مالک دارد. اگر مالک تابعیّت دولت جانشین را دارد (خواه اصلی یا اکتسابی)، اختیارات دولت جانشین طبق حقوق عرفی بین‌المللی کاملاً وسیع است مگر به موجب تعهدات حقوق بشر ناشی از معاهدات بین‌المللی، محدود شده باشد.

در صورتی که اموال خصوصی، متعلق به تبعهٔ دولت ماقبل یا دولت ثالثی باشد، دولت جانشین مکلّف است حداقل استاندارد بین‌المللی در مورد رفتار با بیگانگان را رعایت نماید؛ یعنی مصادره باید برای یک هدف عمومی، بدون تبعیض، و همراه با غرامت باشد.

کشورهای آسیایی، آفریقایی استاندارد مزبور را نمی‌پذیرند؛ زیرا معتقدند سرمایه‌گذاریهایی که در کشورهای مستعمره قبل از استقلال صورت گرفته در شرایط نابرابر و در جهت استثمار مناطق صورت گرفته است. برخی نیز نظریه دارا شدن غیر عادلانه را به عنوان مبنای پرداخت غرامت، می‌پذیرند.

حقوق قراردادی

آیا تعهدات قراردادی دولت ماقبل، به دولت جانشین، منتقل می‌شود؟ برخی به این سئوال پاسخ منفی می‌دهند، گفته می‌شود که یک دولت جانشین نمی‌تواند ملتزم به قراردادی باشد که عضو آن نبوده است.

در مورد اتباع خارجی که به موجب قرارداد، حقوقی در سرزمین دولت جانشین

دارند، مقرّرات مربوط به مصادره اموال خارجیان صدق می‌کند. این امر بویژه در رابطه با حقوق ناشی از قراردادهای امتیاز و دیون مطرح می‌شود.[1]

---

1. Vienna Convention on Succession of States in respect of state property, Archives and debts (1983).

فصل پنجم

صلاحیت

فصل پنجم

صلاحیّت

کلیات

صلاحیت[1] جنبهٔ خاصی از حاکمیت[2] است و حاکمیت عبارت است از توانایی عمومی حقوقی دولت[3]. صلاحیت به قدرت دولت بر اشخاص، اموال و امور دلالت دارد. این قدرت ممکن است جنبهٔ قانونگذاری بر افراد ـ اموال و امور داشته باشد و یا جنبهٔ اجرایی، مانند توقیف اشخاص و اموال، یا رسیدگی به دعاوی توسط محاکم. باید بین اعمال قدرت اجرایی و اعمال قدرت قضایی (صلاحیت محاکم) تفکیک قایل شد؛ زیرا اگر در کشوری جرمی اتفاق بیفتد، بنابر اصل سرزمینی بودن جرم، دادگاه کشور مربوط صالح برای رسیدگی به آن جرم است، ولی پلیس آن کشور نمی‌تواند مثلاً وارد خاک کشور همسایه شده مجرم را دستگیر و برای محاکمه به کشور خود بیاورد، بلکه در این مورد باید از مقامات کشور همسایه تقاضای استرداد متهم را بنماید.

نقطهٔ آغاز در این بحث، فرض «سرزمینی بودن صلاحیت» است. به موجب اصل سرزمینی بودن صلاحیت، هر دولتی حق دارد نسبت به اشخاص و اموالی که در

---

1. Jurisdiction
2. Sovereignty.
3. Ian Browlie, *Principles of public International Law* (Oxford, 1979), 298,

سرزمینش قرار دارند، یا اموری که در محدودهٔ قلمروش اتفاق می‌افتند، اعمال صلاحیت کند. باید بین موضوع صلاحیت و مبنای سرزمینی ارتباط اصیل و واقعی وجود داشته باشد و منافع معقول در رابطه با حقوق کشورهای دیگر رعایت شود.[۱]

دولتهای انگلیس و ایالات متحده مبنای صلاحیت را اصل سرزمینی بودن قرارداده‌اند، در حالی که کشورهای قارهٔ اروپا نظر وسیعتری دربارهٔ صلاحیت خود دارند. به علت سهولت رفت و آمد از مرزها و پیشرفت ارتباطات، اموری که جنبهٔ بین‌المللی دارند، افزایش یافته‌اند. همین طور با بین‌المللی شدن جرایم، مانند «قاچاق مواد مخدر» و «جعل اسکناس»، گرایش در جهت اعمال صلاحیت بر مبنایی به جز سرزمین، افزایش یافته است.

طبق رأی دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیهٔ کشتی «لوتوس»: «حقوق بین‌الملل محدودیتی برای صلاحیتی که یک کشور ممکن است به خود اختصاص دهد قایل نشده است، مگر با قاطع‌ترین ادله بتوان ثابت کرد که این محدودیت به عنوان یک اصل در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است. در واقع دولتی که منکر وجود صلاحیت است باید ثابت کند که اعمال صلاحیت غیر موجه و خلاف حقوق بین‌الملل است»[۲]. ولی یک محدودیت عملی دربارهٔ اعمال صلاحیت وسیع به وسیلهٔ یک دولت

---

1. M. Akehurst, "Jurisdiction in International Law" *British Yearbook of International Law,* Vol. 46, Juridiction 972-3, PP.145-177.

۲. دعوا مربوط بود به تصادم کشتی باربری ترک به نام «بوزکورت» و کشتی فرانسوی به نام «لوتوس» (Loutus) که در اثر غفلت افسر دیده‌بان فرانسوی حادث شد و منجر به غرق کشتی ترک و تلفات جانی شد. کشتی فرانسوی به راه خود ادامه داد و در استانبول، دادگاه ترکیه به استناد قانون کیفری خود، افسر فرانسوی را به قتل غیر عمد محکوم کرد. این قانون به دادگاه ترکیه صلاحیت می‌داد که اتباع بیگانه را که در خارج از ترکیه، مرتکب جرم علیه ترکیه یا اتباع آن کشور می‌شوند، محاکمه کند. دولت فرانسه مدعی شد که قانون مزبور به دلیل مغایرت

معین وجود دارد و آن اینکه هیچ دولتی در صدد بر نمی‌آید بر اشخاص، اشیاء یا اموری که هیچگونه ارتباطی با آن دولت ندارند، اعمال صلاحیت کند. از آن‌جا که اشخاص یا اشیایی که در سرزمین یک دولت قرار دارند به آن دولت مربوط می‌شوند، لذا صلاحیت سرزمینی، قاعده‌ای کلی و معمول است.

صلاحیت سرزمینی (یا درون مرزی)

اعمال صلاحیت دولت بر اموال، اشخاص و امور واقعه در سرزمین خود، در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است. در بریتانیا صرف حضور فیزیکی شخص یا شیئی در آن کشور برای جلب صلاحیت کفایت می‌کند، بدون اینکه نیازی به اقامت باشد. بنابراین به موجب اصل صلاحیت گذرا[1]، چنانچه شخصی در حال عبور از سرزمین بریتانیا باشد، می‌توان با ابلاغ اوراق قضایی به او، وی را در دادگاه بریتانیا تحت

با حقوق بین‌الملل بی‌اعتبار است، لذا دو دولت موافقت کردند که موضوع برای تعیین تکلیف به دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی ارجاع شود. دادگاه با رأی نصف به علاوهٔ یک، (رأی رئیس دادگاه) اعلام کرد که «هیچیک از قواعد حقوق بین‌الملل، دادگاه ترکیه را از احراز صلاحیت در قضیه مطروحه منع نمی‌کند، زیرا آثار عمل خلاف ناخدای فرانسوی به کشتی ترکیه سرایت کرده است.» (P.C.I.J. Rep., 1927, Series A., No. 10) یکی از قضات دادگاه به نام قاضی مور Moor ضمن قبول اصل صلاحیت عینی نظر داد که قانون کیفری ترکیه خلاف اصول مسلم حقوق بین‌الملل است، چون تبعهٔ یک کشور هنگام سفر به کشور دیگر، حقوق کشورش را برای حفاظت خود به همراه می‌برد؛ زیرا در غیر این صورت، تبعهٔ یک کشور بیگانه ممکن است ظرف یک ساعت به طور ناخودآگاه تحت عملکرد قوانین کیفری بیگانه قرار گیرد. نگاه کنید به:

J.L. Brierly, *The Law of Nations*,(Oxford, 1963). P. 302.

و نیز براونلی، پیشین، ص ۴۰۲.

1. Transient Jurisdiction.

محاکمه قرار داد.[1]

بعلاوه، فرض بر این است که قانونگذار قصد داشته قانونی که وضع می‌کند از حیث اجرا محدود به اشخاص و اموال و اموری باشد که در سرزمین آن کشور قرار دارند، مگر آن که خلاف آن پیش‌بینی شده باشد و قوانین نیز با این نیت فرضی مقنن تفسیر می‌شوند و در ایالات متحده نیز قاعدهٔ تفسیر مشابهی وجود دارد.

گسترش صلاحیت سرزمینی

علاوه بر قسمت خشکی، دریای سرزمینی[2] و بنادر[3] و کشتی[4] در دریا، جزو قلمرو یک دولت محسوب می‌شود. علاوه بر اینها، گاهی گسترش اصل صلاحیت سرزمینی لازم می‌آید و آن در موردی است که برخی عناصر تشکیل دهندهٔ یک عمل یا جرم خارج از سرزمین یک دولت اتفاق می‌افتد و لذا برای توجیه اقدام دولت، گسترش صلاحیت سرزمینی لازم می‌آید. به علت گسترش و تسهیل ارتباطات، گاهی اتفاق می‌افتد که مقدمه و تدارک جرم در یک کشور و وقوع آن در کشور دیگر صورت می‌گیرد.

برخی دولتها از تعقیب یا مجازات این گونه اعمال و افعال کمکی و اولیه، به این دلیل که اصل جرم در جای دیگر ارتکاب شده خودداری می‌کردند. ولی تعدادی از دولتها اقدام به گسترش صلاحیت خود زیر عنوان «صلاحیت ذهنی سرزمینی»[5] کرده‌اند، و جرایمی را که در سرزمین آنها آغاز ولی در سرزمین دولت دیگر تکمیل شده یا به نتیجه رسیده است تحت تعقیب و مجازات قرار داده‌اند. گرچه این اصل به طور عام

---

1. J.G. Starke, *Introduction to International Law* (Butterworths, 10th. ed., 1989), 290.

2. Territorial Sea.

3. Ports.

4. Ships.

5. Subjective Territorial Principle.

مورد قبول دولت‌ها قرار نگرفته، ولی با امضای مقاوله‌نامه‌هایی چند، اصل مزبور در مواردی خاص جزو حقوق بین‌الملل شده است. از این گونه است دو مورد زیر:

۱. مقاوله‌نامه ژنو برای مبارزه با جعل اسکناس[1] (۱۹۲۹).

۲. مقاوله‌نامه ژنو برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر[2]. (۱۹۳۶)

به موجب این مقاوله‌نامه، دولتهای عضو متعهد شده‌اند که تبانی و مواضعه برای ارتکاب و شرکت عمدی در ارتکاب جعل اسکناس و ارز و قاچاق مواد مخدر را، قطع نظر از محل نهایی ارتکاب جرم، مجازات کنند. به علاوه شروع به ارتکاب و نیز کمک و معاونت قابل مجازات شناخته‌شده و نیز برخی اقدامات مشخص به عنوان جرم جداگانه و مستقل، در نظر گرفته شده و نه به عنوان معاونت در ارتکاب جرم اصلی که در جای دیگر صورت گرفته است. همچنین کنوانسیون مبارزه با قاچاق مواد مخدر و روانگردان مصوب ۲ دسامبر ۱۹۸۸، در مادهٔ ۴، صلاحیت وسیعی را برای مبارزه علیه مواد اعتیاد آور به دولتها داده است.

اصل عینی صلاحیت سرزمینی[3]

براساس این اصل، برخی دولتها، صلاحیت خود را به جرایم یا اعمالی که در کشور دیگر شروع شده ولی در سرزمین آنها کامل شده یا به نتیجه رسیده است و یا برای نظم اجتماعی و اقتصادی داخل سرزمین آنها زیان‌آور بوده، اعمال کرده‌اند. به گفته پروفسور «هاید»[4]، در مواردی که عملی که در خارج شروع شده، مستقیماً آثار

---

1. The Geneva Convention for the Suppression of Counterfeiting Currency (1929).

2. The Geneva Convention for the Suppression of the Illicit Drug Traffic (1936).

3. Objective Territorial Jurisdiction. 4. Hyde.

زیان‌آوری برای یک کشور داشته باشد، کشور اخیر می‌تواند عامل یا مرتکب را هنگامی که وارد قلمروش می‌شود تحت تعقیب قرار دهد.[۱]

اصل عینی صلاحیت نیز در کنوانسیون‌های بین‌المللی فوق‌الذکر منعکس گردیده و توسط محاکم انگلیس و امریکا و آلمان به رسمیت شناخته شده است، ولی بهترین نمونهٔ اعمال آن در رأی دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در دعوای لوتوس (۱۹۲۷) است. چنانکه قبلاً گفته شد بین کشتی پستی فرانسوی لوتوس و کشتی باربری ترک در دریای آزاد به علت غفلت فاحش افسر دیده‌بان فرانسوی تصادم رخ داد و در نتیجه کشتی ترک غرق و هشت ملوان ترک مفقود شدند. مقامات ترکیه افسر فرانسوی را تحت پیگرد قرار دادند و مبنای صلاحیت خود را این امر بیان داشتند که در اثر غفلت از جانب افسر مربوط، آثار زیانباری برای کشتی ترک به وجود آمده است و مانند آن است که این آثار متوجه یک قسمت از سرزمین ترکیه شده است. در این پرونده اکثریت اعضای دادگاه رأی دادند که اقدام مقامات ترکیه با حقوق بین‌الملل مغایر نبوده است.[۲]

اصل صلاحیت عینی نقش مهمی در رابطه با اعمال صلاحیت نسبت به شرکتهای چند ملیتی یا به عبارت دیگر فراملی[۳] دارد. در این جا اعمال صلاحیت عینی به معنی آن خواهد بود که هر کشور فقط آن فعالیتها و اعمالی را که در داخل مرزهایش صورت می‌گیرد، تنظیم نماید. این امر ممکن است از یک سو یک شرکت را تابع رژیمهای حقوقی متضاد کند و از سوی دیگر به شرکت امکان دهد از مسئولیت برای اعمالی که

---

۱. نقل از استارک، منبع پیشین، ص ۲۰۵.

2. The Lotus Case, France v. Turkey (1972). *P.C.I.J. Reports* Series A, No. 10; sea also D.J. Harris, *Cases and Materials on Int'l Law,* third. ed., 1983, P. 212-23.

3. Transnational

اجزای آن در هر یک از کشورهای محل فعالیتش قانونی بوده، ولی در مجموع غیر قانونی می‌باشد، بگریزد... .

بنابراین، از سوی سازمان ملل متحد و سازمانهای اقتصادی بین‌المللی کوشش شده است مقرراتی[1] برای نحوهٔ فعالیت این گونه شرکتها، تنظیم گردد. یک راه حل در مورد فوق، اعمال صلاحیت عینی است یعنی کشوری که در سرزمین او آثار تصمیمات متخذه در مرکز اصلی شرکت حادث می‌شود، اعمال صلاحیت کند. مثلاً علیه کارکنان یا اموال شعبه که در محل واقع است. راه حل دیگر آن است که شعبه را مانند خود کمپانی اصلی تلقی کنیم تا دولتی که شعبهٔ فرعی در آن واقع است بتواند طبق نظریه گسترش تابعیت[2]، به شرکت مادر اعمال صلاحیت کند، این امر همانند اعمال صلاحیت به شعبهٔ فرعی، تلقی می‌شود. اعمال صلاحیت برون مرزی بر شرکت اصلی مبتنی بر اصل تابعیت واحد شرکتهای فراملی مرتبط به هم است و بدین ترتیب هویت جداگانهٔ شرکتهای ادغام شده نفی می‌گردد.

صلاحیت بر حسب آثار و نتایج[3]

در ایالات متحده محاکم فدرال به ویژه در مورد قوانین ضدتراست مبادرت به اعمال صلاحیت برون مرزی براساس آثار یا نتایج حاصل در داخل ایالات متحده می‌نمایند (اثرات اقتصادی و غیره). این صلاحیت بر حسب آثار به وسیلهٔ برخی از کشورها از جمله بریتانیا و استرالیا مورد اعتراض قرار گرفته است و قوانینی برای مقابله با اجرای احکام و سایر امور قضایی مرتبط با آن تصویب کرده‌اند.

---

1. Code of Conduct.

2. Extension of Nationality Principle.

3. Effects Doctrine.

صلاحیت سرزمینی همان‌قدر که در مورد شهروندان اعمال می‌شود در مورد بیگانگان نیز قابل اعمال است. بنابراین، تبعه بیگانه نمی‌تواند به صرف اینکه بیگانه است از شمول قوانین محلی مستثنی گردد، مگر آنکه بتواند ثابت کند که:

۱. به دلیل برخی مصونیتهای ویژه (مانند مصونیت نمایندگان سیاسی و کنسولی) تابع قوانین محلی نیست.

۲. قانون محلی منطبق با حقوق بین‌المللی نمی‌باشد.

صلاحیت سرزمینی بر مجرمین

بسیاری کشورها از جمله ایران نظریه سرزمینی صلاحیت کیفری را پذیرفته‌اند. کشور محل وقوع جرم بیش از هر کشور دیگری برای رسیدگی به جرم صلاحیت دارد، نه‌تنها از حیث اینکه نظم اجتماعی او مختل شده؛ بلکه از حیث جمع‌آوری ادله و مبارزه با جرم، اعم از اینکه جرم به وسیله اتباع داخلی یا بیگانگان ساکن یا مقیم در کشور ارتکاب شده باشد.

ماده ۳ «قانون راجع به مجازات اسلامی» مصوب، ۲ مهر ۱۳۶۱، اصل سرزمینی بودن جرم را پذیرفته است و نیز بند الف همین ماده به ترتیب صلاحیت ذهنی و صلاحیت عینی سرزمینی را با عبارات زیر پذیرفته است:

«هرگاه قسمتی از جرم در ایران واقع و نتیجه آن در خارج از قلمرو حاکمیت ایران حاصل شود و یا قسمتی از جرم در خارج و نتیجه در ایران حاصل شود، آن جرم واقع شده در ایران محسوب می‌شود».

به‌علاوه، ماده مزبور طبق اصل گسترش صلاحیت سرزمینی یا صلاحیت برون مرزی، برخی جرایم مانند اقدام علیه امنیت و تمامیت ارضی کشور، جعل اسکناس و

اوراق بهادار، جعل فرامین و دستخط مقامات رسمی را که در خارج از قلمرو حاکمیت ایران توسط اتباع ایران یا اتباع بیگانه ارتکاب شده باشد، جرم واقع شده در ایران محسوب دانسته است.

همچنین مأموران دولت در خارج، که دارای مصونیت سیاسی هستند، چنانچه مرتکب جرم شوند مشمول صلاحیت دولت ایران خواهند بود. و نیز طبق بند هـ ماده ۳ «قانون راجع به مجازات اسلامی» کسانی که به موجب قوانین خاص یا عهود بین‌المللی هر کجا یافت شوند قابل محاکمه می‌باشند، اگر در ایران دستگیر شوند طبق قوانین جمهوری اسلامی ایران، محاکمه و مجازات می‌شوند». (اصل جهانی بودن صلاحیت که ملاک صلاحیت را محل توقیف متهم می‌داند)[1].

استثناء و معافیت از صلاحیت سرزمینی

طبقات زیر دارای مصونیت از صلاحیت سرزمینی هستند:

الف) دولتها و رؤسای دولتهای خارجی؛

ب) نمایندگان سیاسی و کنسولهای دولتهای خارجی؛

ج) کشتی‌های دولتی کشورهای خارجی؛

د) نیروهای مسلح دولتهای خارجی؛

میزان مصونیت گروههای فوق به رویه و عمل دولتها مربوط می‌شود و حقوق بین‌الملل آزادی عمل زیادی در تعیین حدود این‌گونه مصونیت‌ها به دولت اعطا کرده است.[2] بحث تفصیلی در این‌باره را به وقت دیگر موکول می‌کنیم.

---

1. Universality Principle.

2. J.G. Starke. *Op.Cit.*

صلاحیت شخصی

صلاحیت شخصی مربوط به خصوصیت و کیفیتی است که در شخصی که موضوع صلاحیت قرار می‌گیرد، وجود دارد، مانند رابطه تابعیت. بنابراین دولتی که تبعه خود را تحت تعقیب قرار می‌دهد، صلاحیت شخصی خود را به کار برده است (اصل تابعیت فعال)[1]. اصل مزبور با اصلی که در حقوق استرداد وجود دارد، مرتبط است و آن اینکه هیچ دولتی ملزم نیست تبعه خود را برای جرمی که در خارج مرتکب شده‌است به دولت دیگر تسلیم کند.

صلاحیت شخصی جنبه دیگری نیز دارد و آن موردی است که تبعه دولت در خارج مورد صدمه و زیان قرار گرفته باشد و دولت سرزمینی از تعقیب و مجازات متخلف خودداری نماید. در این صورت هنگامی که متخلف در اختیار دولت متبوع فرد متضرر قرار گرفت، قابل تعقیب و مجازات می‌باشد.[2] مبنای این اصل عبارت از حق هر دولت است که از اتباع خود حمایت می‌کند و چنانچه متخلف در اختیار او قرار گرفت نسبت به محاکمه و مجازات او اقدام کند.

اصل صلاحیت حمایتی[3]

هر دولتی حق دارد نسبت به جرایمی که علیه امنیت و استقلال و منافع حیاتی اقتصادیش صورت می‌گیرد، اعمال صلاحیت کند. این اصل که به اصل صلاحیت حمایتی معروف است در غالب قوانین جزایی کشورها از جمله ایران، موجود است. توجیه این‌گونه صلاحیت، شدت مخاطره و صدمه‌ای است که متوجه امنیت و منافع یک

---

1. Active Nationality Principle.
2. Passive Nationality Principle.
3. Protective Principle.

کشور می‌شود. به‌علاوه از آنجا که متخلف، مرتکب نقض مقررات کشور محل ارتکاب جرم، نشده است ممکن است از مجازات بگریزد یا به علل سیاسی از استرداد وی خودداری شود. البته اشکال این نوع صلاحیت آن است که هر کشوری ممکن است خطرات و صدمات را طبق سلیقه خود تفسیر و قضاوت‌کند.

صلاحیت عام یا جهانی[1]

جرمی که تابع صلاحیت عام یا جهانی است جرمی است که تحت صلاحیت همه دولتها قطع‌نظر از محل ارتکاب آن قرار می‌گیرد. چون این‌گونه جرایم علیه جامعه بین‌المللی تلقی می‌شود[2]، همه دولتها حق تعقیب و مجازات متخلف را دارند. هدف صلاحیت عام یا جهانی آن است که این‌گونه جرایم بدون مجازات نمانند. از جمله موارد مسلم جرایم جهانی دو مورد زیراست:

۱. دزدی دریایی[3]

۲. جرایم جنگی[4]

علی‌القاعده، باید با توجه به کنوانسیونهای مربوط، هواپیماربایی و تروریسم را نیز در زمره این‌گونه جرایم تلقی کرد.[5]

تمامی دولتها حق دارند دزد دریایی را در دریای آزاد توقیف و قطع‌نظر از تابعیت و محل ارتکاب جرم، مجازات کنند. اصل جهانی‌بودن مجازات مجرمین جنگی به وسیله

---

1. Universal Jurisdiction.
2. Delict Jure Gentium.
3. Piracy.
4. War Crimes.

۵. حمل و نقل برده از مصادیق جرایم جهانی تلقی نشده است. ر.ک: مادهٔ ۱۳ کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو درباره دریای آزاد و نیز ماده ۹۹ کنوانسیون حقوق دریاها مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲.

کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو راجع به اسرای جنگی، حمایت از غیرنظامی‌ها و پرسنل بیمار و مجروح مورد تأیید قرار گرفته است. این معنی، همچنین، به وسیله پروتکلهای ۱۹۷۷ متمم کنوانسیونهای ۱۹۴۹، مورد تأیید قرار گرفته است.

محاکمه آیشمن توسط اسرائیل در ۱۹۶۲ که از آرژانتین ربوده شده بود، به دلیل اینکه مجرم جنگی تلقی می‌شد، به استناد صلاحیت عام و جهانی دولتها برای مجازات «جرایم جنگی» صورت گرفت.[1]

جرایم دیگری مانند خرید و فروش مواد مخدر، تجارت زنان و کودکان و جعل اسکناس، موضوع کنوانسیونهای دیگر بین‌المللی قرار گرفته است. طبق این کنوانسیونها، متخلفان یا توسط دولتی که در قلمرو آنها یافت می‌شوند مجازات شده یا تسلیم دولتی می‌گردند که صالح و علاقه‌مند برای اعمال صلاحیت است. یک نمونه دیگر، ماده ۸ کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری می‌باشد که توسط مجمع عمومی در ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹ به تصویب رسید. همین معنی در مورد جرم کشتار جمعی نیز صادق است (صلاحیت با دولت محل ارتکاب یا با یک دادگاه بین‌المللی است و صلاحیت عام نیست).

مسئله صلاحیت در مورد هواپیماها

به علت افزایش حجم پروازهای بین‌المللی و ثبت هواپیماهای خطوط منظم هوایی، مسائل دشواری در مورد صلاحیت نسبت به جرایمی که در هواپیمای در حال پرواز صورت می‌گیرند، پدید آمده است. علاوه بر این به علت افزایش هواپیماربایی و

1. D.H. Harris, *Cases and Materials on International Law* (Sweet, 3rd. ed, 1983), 223-30.

اقدامات تروریستی نسبت به هواپیما و مسافرین آن، خطراتی که متوجه ایمنی هواپیمایی بین‌المللی کشوری شده است، افزایش یافته است.

نخستین تلاش برای مقابله با این دشواری‌ها، تصویب کنوانسیون توکیو مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۳ «درباره جرایم و دیگر اعمال ارتکابی در داخل هواپیما» بود.[1] هدف کنوانسیون توکیو این بود که اولاً کسانی که در هواپیمای در حال پرواز، مرتکب جرم می‌شوند، یا اعمالی در هواپیما مرتکب می‌شوند که ایمنی و سلامت پرواز را به مخاطره می‌اندازد، به علت اینکه هیچ کشوری خود را برای بازداشت و محاکمه آن صلاح نمی‌داند، از مجازات نگریزند. ثانیاً اختیارات ویژه‌ای به خلبان هواپیما، خدمه و حتی مسافرین، به منظور حفاظت و انتظامات، داده شود. هواپیماهای گمرکی، پلیسی و نظامی از قلمرو این کنوانسیون مستثنی می‌باشند.

معمولاً کشوری که در قلمرو هوایی او جرم اتفاق می‌افتد برای رسیدگی به این جرایم صلاحیت دارد. ولی ممکن است کشور مزبور به هواپیمایی که از فراز آن عبور می‌کند دسترسی نداشته باشد و یا متوجه ارتکاب جرم در آن نگردد. برای تأمین هدف اول، کنوانسیون مقرر می‌دارد که کشوری که هواپیما در آن به ثبت رسیده است برای رسیدگی به جرایم و اعمال ارتکابی در هواپیما صالح می‌باشد و باید تدابیر لازم را برای اعمال صلاحیت به‌عنوان کشور محل ثبت هواپیما اتخاذ کند. جرایم ارتکابی در هواپیما از لحاظ استرداد در حکم جرایم ارتکابی در خاک کشوری تلقی می‌شود که هواپیما در

---

1. Tokyo Convention of offences and certain other acts committed on Board Aircraft.

این کنوانسیون در ۱۹۶۹ لازم‌الاجرا شد و در آخر دسامبر ۱۹۸۱ جمعاً ۱۰۶ کشور عضویت آن را داشتند. ر.ک. هریس، پیشین، ۲۳۴.

آن به ثبت رسیده است. بنابراین، اگر متخلف به کشوری که عضو کنوانسیون است پناهنده شود و آن کشور با کشور محل ثبت هواپیما قرارداد استرداد داشته باشد و جرم ارتکابی نیز جزء جرایم مذکور در قرارداد استرداد باشد، در صورتی که تقاضای استرداد گردد، باید مسترد شود، (ماده ۱۶ کنوانسیون). این امر مانع از اعمال صلاحیت توسط کشوری که متخلف، تابعیت او را دارد یا کشوری که تبعهٔ او از جرم ارتکابی زیان‌دیده است نمی‌گردد. در مورد هدف دوم، کنوانسیون به فرمانده هواپیما اجازه می‌دهد که متخلف را پیاده کند و به مقامات صالحه دولتی که عضو کنوانسیون است تحویل دهد. کنوانسیون توکیو به‌طور اخص با مسئله هواپیماربایی برخورد نکرده است ولی مقرراتی را، همانند رفتار با دیگر متخلفان در زمینه توقف هواپیماربا، استرداد هواپیما به فرمانده آن، و تداوم سفر مسافران وخدمه هواپیما، پیش‌بینی کرده است.[1]

با گسترش دامنه هواپیماربایی، کنوانسیون جدیدی در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰ به نام «کنوانسیون جلوگیری از توقیف غیرقانونی هواپیما» در لاهه به تصویب رسید.[2] این کنوانسیون در ۱۹۷۱ لازم‌الاجرا شد و دولت ایران در ۱۹۷۳ به آن ملحق گردید.[3]

کنوانسیون مزبور، پس از تعریف هواپیماربایی در ماده اول، کشورهای عضو را متعهد می‌سازد که برای هواپیماربایی مجازاتهای شدیدی تصویب نمایند. در ماده یک، هواپیماربایی بدین‌گونه تعریف شده است:

«توقیف یا کنترل هواپیمای در حال پرواز یا شروع به این اعمال یا معاونت در انجام آن،

---

1. Brownlie, *Op.Cit.* 319-20; Starke, *Op.Cit.*, 236-41.

2. Hague Convention for the Suppersion of Unlawful Seizure of Aircratf, 1970.

۳. کنوانسیون مشابهی در زمینهٔ «مبارزه با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی» در ۱۰ مارس ۱۹۸۸ به تصویب رسیده است.

به طور غیرقانونی، با زور یا تهدید یا هر نوع ارعاب دیگر».

برطبق ماده ۴، دولتهای عضو در موارد زیر دارای صلاحیت می‌باشند.

۱. کشورهای محل ثبت هواپیمایی که جرم در آن اتفاق افتاده است.

۲. هنگامی که هواپیمای ربوده شده در سرزمین یک دولت عضو فرودآید و متهم به هواپیماربایی در آن باشد.

۳. وقتی جرم در هواپیمایی ارتکاب شده باشد که بدون خدمه به شخصی که مرکز اصلی امور یا اقامتگاه او در یک کشور عضوکنوانسیون است به‌اجاره داده شده باشد.

کنوانسیون ناظر به هواپیمایی کشوری است، خواه پرواز داخلی باشد یا بین‌المللی، و شامل هواپیماهای نظامی یا گمرکی یا پلیس نمی‌شود. برطبق ماده ۶ دولتهای طرف کنوانسیون مکلف‌اند متهم به هواپیماربایی راکه در سرزمین آنها حضور دارد توقیف نمایند و کسانی را که مشمول قرارداد استرداد نمی‌شوند تحت پیگرد و محاکمه قرار دهند ونیز جرم هواپیماربایی را در فهرست جرایم قابل استرداد قرار دهند (مواد ۶ و ۷). کنوانسیون لاهه بعداً به وسیله کنوانسیون جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه ایمنی در هواپیمایی کشوری، که در ۲۳ سپتامبر در مونترال به تصویب رسید، تکمیل گردید (ایران در ۱۹۷۳ به این کنوانسیون ملحق شده است). کنوانسیون مونترال علاوه بر هواپیماربایی، سایر اعمال خشونت‌آمیز علیه هواپیمایی کشوری، مانند خرابکاری، بمب‌گذاری، یا حملات مسلحانه، را نیز دربر می‌گیرد. همین طور، به جای فرمول هواپیمای در حال پرواز، هواپیمای در حین خدمت، ملاک عمل قرارگرفته است که شمول آن را وسیعتر می‌کند. در مورد هواپیما، کنوانسیون مونترال ناظر به جرایمی است که جنبه بین‌المللی داشته باشد، یعنی محل پرواز یا فرود هواپیما خارج از قلمرو کشور محل ثبت هواپیما باشد یا جرم ارتکابی علیه هواپیما درکشور دیگری به جز محل ثبت هواپیما رخ داده باشد. همچنین کنوانسیون، در صورتی که متهم در قلمرو کشوری

که محل ثبت هواپیما نیست، یافت شود، قابل اجرا می‌باشد. به موجب سایر مواد کنوانسیون، کشورهای عضو متعهد شده‌اند برخی جرایم را برابر قوانین کیفری خود مجازات کنند. از جمله در مواردی که جرم در سرزمین آنها ارتکاب شود یا در هواپیمایی که در کشور آنها به ثبت رسیده است اتفاق افتد و همچنین متعهد می‌شوند که با یکدیگر همکاری داشته باشند و اطلاعات لازم را مبادله کنند. بنابراین مقررات کنوانسیون لاهه در مورد توقیف متهم، استرداد و تعقیب و گزارش به سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی (ICAO)، در کنوانسیون مونترال تکرار شده است. علاوه‌بر کنوانسیونهای توکیو، لاهه و مونترال، هواپیماربایی به موجب قطعنامهٔ مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۹۷۰ محکوم شده است.[1] این قطعنامه‌ها، از جمله، از دولتها خواسته‌اند که افرادی را که موجب اخلال در امر هواپیمایی کشوری می‌شوند تحت تعقیب و مجازات قرار دهند یا، طبق مقررات، اقدام به استرداد آنان نمایند و نیز موجبات ایمنی خدمه و مسافران را، در صورتی که هواپیما در سرزمین آنها فرود آمده باشد و نیز استرداد هواپیما را به مالک قانونی آن، فراهم آورند. قواعد مشابهی در مورد صلاحیت، در کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۷۹ علیه گروگانگیری به تصویب رسیده است که هدف آن مبارزه با تروریسم بین‌المللی است. طبق این کنوانسیون کشورهای عضو باید جرم گروگانگیری را در قوانین خود پیش‌بینی کنند و افراد متهم را تحت تعقیب و مجازات قرار دهند یا موجبات استرداد آنان را فراهم کنند.

مصونیت از صلاحیت

مصونیت از صلاحیت دادگاههای داخلی در درجه اوّل شامل دولتهای خارجی و

---

1. Resolution 2645 (XXV).

نمایندگان دیپلماتیک می‌گردد که ذیلاً به بررسی آن می‌پردازیم:

۱. مصونیت دولتها

با توجه به اینکه دولتها مستقل و با هم برابرند، هیچ دولتی نمی‌تواند بر دولت دیگر بدون رضایت او، اعمال حاکمیّت کند. بویژه، دادگاههای یک کشور نمی‌توانند صلاحیّت خود را بر دولت دیگر، اعمال کنند. همچنین رؤسای کشورها از مصونیت کامل برخوردارند، حتی برای اموری که در ظرفیت خصوصی انجام می‌دهند. چنانچه دولت (الف)، دولت (ب) را به‌رسمیّت بشناسد، دادگاه دولت الف مکلّف است - پس از صدور گواهی مقامات اجرایی دایر بر تأیید شناسایی - به دولت ب مصونیّت اعطا کند. البته، مسئله به این سادگی نیست. مثلاً آیا مصونیت مزبور شامل تقسیمات ارضی یک کشور (مانند ایالات و استانها) و صنایع ملّی شده نیز می‌گردد؟ در این گونه موارد اختلاف نظر وجود دارد. مسئله دیگر اینکه آیا مصونیت شامل فعالیّتهای بازرگانی دولت نیز می‌گردد؟

در قرن نوزدهم به علّت محدود بودن فعالیتهای بازرگانی دولت، نظر بر این بود که دولتها همیشه از صلاحیّت دادگاههای خارجی مصون هستند. در زمان حاضر به علّت فعالیتهای روزافزون دولت در امور اقتصادی نظریه مصونیت مشروط[1]، در مقابل مصونیّت مطلق[2] طرح شده است؛ به این معنی که فقط در مورد اعمال حکومتی (یا اعمال حاکمه)[3] نه در مورد اعمال تصدّی[4] مصونیّت داده می‌شود. مثلاً انگلستان طبق

---

1. Qualified Immunity
2. Absolute Immunity
3. *Acts Jure Imperi*
4. *Acts Jure gestioni*

قانون مصونیّت دولتها مصوب ۱۹۷۸[1]، مصونیّت در مورد معاملات تجاری دولتها را نمی‌پذیرد.

اعمالی که طبعاً به وسیلهٔ دولتها صورت می‌گیرد (مانند مصادره اموال یا آزمایشهای هسته‌ای) به علت ارتباط با موضوعات حساس سیاسی، برای طرح در دادگاههای داخلی مناسب نیست. ولی اعمالی که متساویاً قابل انجام توسط دولتها و اشخاص خصوصی است، مانند قرارداد برای خریدِ گندم، مناسب رسیدگی در دادگاههای داخلی می‌باشد و چنانچه دادگاههای داخلی از رسیدگی به این گونه دعاوی خودداری کنند سبب دشواری غیر موجّه برای طرف دیگر قرارداد خواهد شد.

ایرادی که به تقسیم‌بندی مذکور شده این است که ملاک تشخیص بین اعمال حاکمه و اعمال تصدّی همیشه دقیق نیست. برخی دولتها، طبیعت عمل و برخی، هدف عمل را ملاک تشخیص قرار می‌دهند. در این صورت مثلاً خرید چکمه‌ای برای ارتش طبق ضابطه اوّل، یک عمل تجاری تلقی خواهد شد و طبق ضابطه دوم یک عمل حاکمیّت.

موارد فوق مربوط به طرح دعوا علیه دولت خارجی است. ولی مواردی نیز وجود دارد که بی‌آنکه دولت خارجی طرف دعوا باشد در آن ذینفع است؛ مانند دعوای مالی که دولت خارجی در آن ذینفع باشد، مثلاً ملکی که در اجارهٔ دولت خارجی باشد. در این گونه موارد دولت خارجی می‌تواند درخواست توقّف دعوا را بنماید؛ زیرا صدور رأی نامساعد می‌تواند به منافع مالی وی لطمه بزند. در این گونه موارد دولت خارجی باید قاعدتاً ادله‌ای دایر بر اثبات حقوق خود، به دادگاه عرضه کند تا معلوم شود ادّعای او

---

1. State Immunity Act, *I.L.M.*, 1978.

بی‌اساس نمی‌باشد.[۱]

۲. مصونیت دیپلماتیک

قواعد مصونیت دیپلماتیک تقریباً همیشه توسّط کشورها رعایت می‌گردد؛ زیرا متضمن منافع مشترک آنهاست. چنانکه کشوری مصونیت دیپلماتیک را نقض کند، سابقه‌ای به وجود می‌آورد که ممکن است علیه دیپلماتهای خود او نیز به کار رود. همه دولتها، هم «دولت فرستنده»[۲] و هم دولت پذیرنده[۳] هستند. لذا قواعد مصونیت دیپلماتیک چون به سود دو طرف است، بیش از قواعدی که فقط به سود یک طرف تلقی می‌شود، مراعات می‌گردد.

دادگاه دادگستری بین‌المللی می‌گوید:

«قواعد مصونیت دیپلماتیک برای حفظ روابط بین دولتها جنبهٔ اساسی دارد و از سوی همه کشورها از هر آیین و مسلک و سیاستی پذیرفته شده است.»[۴]

موارد نقض این قواعد نادر است؛ ولی چنانچه تاریخچه اخیر نشان می‌دهد، موارد نقض صورت گرفته است. بیشتر قواعد مربوط به مصونیت دیپلماتیک در «کنوانسیون وین دربارهٔ روابط دیپلماتیک» (۱۹۶۱)، گنجانده شده است. تا ۱۹۸۱ متجاوز از ۱۳۷ کشور از جمله دول بزرگ به آن ملحق شده‌اند و غالب مواد کنوانسیون حقوق عرفی را تدوین کرده است؛ لذا می‌تواند به عنوان شاهد حقوق عُرفی، حتّی علیه کشورهای غیر عضو کنوانسیون به کار رود.

---

1. M. Akehurst, *op. cit.*, PP. 110-111.

2. Sending state.

3. Receiving state.

4. USA v. Iran, *ICJ REP.* 1980, P. 3, 24.

دادگاهها برای احراز مصونیت یک دیپلمات به گواهی وزارت خارجه استناد می‌کنند و لذا گواهی وزارت خارجه در این گونه موارد کافی است.

طبق ماده ۲ کنوانسیون وین (۱۹۶۱)، روابط دیپلماتیک با رضایت متقابل دولتهای مربوط، برقرار می‌شود. ولی قطع روابط می‌تواند از سوی یک طرف صورت گیرد (غالباً به نشانه عدم رضایت یا رفتار خلاف قانون از سوی طرف دیگر) در این صورت هیأتهای دیپلماتیک در دولت مربوطه فراخوانده می‌شوند.

رضایت دولت پذیرنده برای انتخاب رئیس هیأت نمایندگی[1]، ضروری است که امروزه معمولاً عنوان سفیر[2] را دارد.

چنانچه از مصونیت سوء استفاده شود، کشور پذیرنده همیشه می‌تواند دیپلمات مربوط را «عنصر نامطلوب» یا غیر قابل‌قبول[3] اعلام کند که این امر دولت فرستنده را مجبور می‌کند دیپلمات خود را فراخواند.

بر طبق مادّهٔ ۱۱ کنوانسیون وین، دولت پذیرنده می‌تواند بخواهد که تعداد اعضای هیأت دیپلماتیک به حدّ «معقول و متعارف» کاهش داده شود. این امر از نوآوریهای کنوانسیون وین می‌باشد.

بنابر بند یک مادهٔ ۳ کنوانسیون وین، وظایف هیأت دیپلماتیک شامل موارد زیرمی‌گردد:

۱. نمایندگی دولت فرستنده نزد دولت پذیرنده[4].

۲. حفظ منافع دولت و اتباع کشور فرستنده، در چارچوب حقوق بین‌الملل، در

---

1. Head of mission.

2. Ambassedor.

3. Persona non grata

4. Representation.

کشورپذیرنده[1].

۳. مذاکره با حکومت کشور پذیرنده.

۴. اطلاع از اوضاع و تحوّلات کشور پذیرنده به وسیلهٔ کلیه طرق قانونی، و گزارش آن به مقامات کشور فرستنده[2].

۵. پیشبرد روابط دوستانه بین دو کشور و توسعه روابط اقتصادی، فرهنگی و علمی.

در حال حاضر ترویج صادرات از وظایف عمدهٔ هیأتهای دیپلماتیک به شمار می‌رود. همچنین تبلیغات یا به عبارت دیگر (روابط عمومی). بدیهی است این امر نباید منجر به مداخله در امور داخلی کشورِ پذیرنده گردد (بند یک ماده ۴۱ کنوانسیون) چنانکه در مقدمه کنوانسیون وین آمده است، مصونیتها و امتیازات برای استفاده فرد برقرار نشده، بلکه برای آن است که هیأتها و نمایندگان بتوانند به طور موثر به انجام وظایف خود بپردازند. بنابراین، مصونیت مبنای کارکردی دارد یعنی بمنظور انجام موثر وظایف هیأت دیپلماتیک داده می‌شود.

مصونیت از صلاحیت دادگاه

طبق بند یک ماده ۳۱ کنوانسیون وین:

نماینده سیاسی دارای مصونیت از صلاحیت کیفری دولت پذیرنده است. وی همچنین دارای مصونیت از صلاحیت مدنی و اداری است مگر در موارد زیر:

الف) دعاوی مدنی مربوط به اموال غیر منقولِ خصوصی واقع در سرزمین دولت

---

1. Protection.

2. Information.

پذیرنده، مگر اینکه مال از طرف دولت فرستنده برای هدفهای هیأت نمایندگی در اختیار او باشد.

ب) دعاوی مربوط به جانشینی، که در آن نماینده دیپلماتیک، به عنوان یک شخص خصوصی، دخیل است.

ج) دعاوی مربوط به هر گونه فعالیّت حرفه‌ای یا تجاری که توسّط نماینده دیپلماتیک خارج از وظایف رسمی وی در کشور پذیرنده، صورت می‌گیرد.

مصونیتهای فوق شامل خانوادهٔ دیپلمات نیز می‌گردد مشروط بر اینکه تبعه دولت پذیرنده نباشد. وجود مصونیت به معنی آن نیست که حقوق کسانی که توسّط دیپلمات متضرّر شده‌اند، از بین می‌رود.

در درجه اول حُسن شهرت دیپلمات اقتضا می‌کند دعاوی خصوصی را قبل از آنکه به توجّه مقامات فوق برسد فیصله دهد. در غیر این صورت افراد خصوصی یا دولت متبوعشان ممکن است از سفیر بخواهند مصونیت فرد زیر دست خود را لغو کند که اغلب اتّفاق می‌افتد. بیشتر دعاوی از تصادفات رانندگی ناشی می‌شود و به علت وجود بیمه، خسارات معمولاً از جانب شرکت بیمه پرداخت می‌شود. در صورت سوء استفاده از مصونیت می‌توان دیپلمات را عنصر نامطلوب اعلام کرد.

یکی از ویژگیهای کنوانسیون وین این است که مصونیت کامل به تمام کارمندان هیأت نمایندگی نمی‌دهد. کنوانسیون علاوه بر نمایندگان دیپلماتیک، از کارمندان اداری و فنّی (مانند بایگان، مأمور بی‌سیم) و خدمات (مانند راننده، دربان) نام می‌برد. این کارمندان ردهٔ پایین، از صلاحیت کیفری، مصونیت کامل دارند؛ ولی مصونیت آنان از صلاحیت اداری و مدنی، محدود به اعمال رسمی آنهاست. (در این جا نیز ویژگی

کارکردی مصونیت نشان داده می‌شود؛ به این معنی که ضرورت کمتری وجود دارد که منافع شاکیان خصوصی در کشور میزبان را فدای کارآیی انجام وظیفه این دسته از کارکنان کنیم). چنانچه مأموریت یک فرد در هیأت دیپلماتیک پایان یابد، مصونیت وی تا مدتی که برای خروج وی از کشور ضروری است، ادامه پیدا می‌کند. پس از این مدت، می‌توان برای اعمال حقوقی ولی نه برای اعمال رسمی که در مدت مأموریتش انجام داده علیه وی اقامه دعوی نمود. (بند ۲، مادهٔ ۳۹)

سایر امتیازات و مصونیتها

دیپلماتها، علاوه بر مصونیت از صلاحیت دادگاهها، دارای مصونیتها و امتیازات دیگری نیز هستند. بنابراین ساختمان هیئت نمایندگی و اقامتگاه خصوصی دیپلمات از هر گونه تعرّض مصون می‌باشند و مأموران کشور میزبان مجاز نیستند، بدون اجازه کشور فرستنده وارد محلهای فوق شوند و باید اقدامات لازم را برای جلوگیری از صدمه زدن به آنها، اتخاذ کنند.

از سوی دیگر ساختمانهای هیأتهای دیپلماتیک جنبهٔ برون مرزی ندارند و اعمالی که در آن جا صورت می‌گیرد در قلمرو دولت پذیرنده اتفاق می‌افتد نه در قلمرو دولت فرستنده و مجرمینی که در ساختمان هیأت دیپلماتیک پناه می‌گیرند باید به پلیس دولت میزبان تسلیم گردند. همچنین کشور فرستنده مجاز نیست افراد را در ساختمانهای هیأت دیپلماتیک بازداشت و زندانی کند. آرشیو و اسناد و سایر اموال متعلّق به هیأت نمایندگی[1] یا دیپلمات از تعرّض مصون است. هیأت نمایندگی حقّ دارد با هر وسیله

1. Diplomatic Mission.

ارتباطی مناسب با دولتِ خود تماس برقرار کند، از جمله پست ویژه (کوریر)[1] (ولی استفاده از فرستندهٔ بی‌سیم[2] باید با اجازه دولت میزبان باشد).

مراسلات رسمی هیأت نمایندگی غیر قابل تعرّض است و کیسه‌های[3] دیپلماتیک نباید باز یا توقیف شود (کیسه‌های دیپلماتیک فقط باید حاوی اسناد دیپلماتیک یا اشیایی باشد که مورد استفادهٔ رسمی قرار می‌گیرد)[4]. استراق سمع تلفنهای هیأت دیپلماتیک خلاف روح کنوانسیون وین است؛ ولی در بین کشورها رایج می‌باشد.

ساختمانهای هیأت نمایندگی از مالیات و عوارض معاف است، مگر در مورد پرداخت بهای خدمات، مانند (آب ـ برق ـ گاز) (مادهٔ ۲۳). طبق مادهٔ ۳۶ کنوانسیون، دولت پذیرنده بایستی ورود اشیایی را که مورد استفاده رسمی هیأت و یا استفاده شخصی دیپلمات و خانواده او قرار می‌گیرد بدون عوارض گمرکی مجاز بدارد (قبل از سال ۱۹۶۱، قاعدهٔ مزبور به عنوان یک قاعده نزاکت بین‌المللی رعایت می‌شد ولی نه به عنوان قاعدهٔ حقوقی) به موجب مادهٔ ۲۹ کنوانسیون وین، دیپلماتها را نمی‌توان توقیف یا بازداشت کرد و باید اقدامات مناسب برای جلوگیری از حمله به آنان اتّخاذ شود. معمولاً کشور میزبان کوشش می‌کند که دیپلماتها را در مقابل حمله محافظت کند (دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه گروگانهای امریکایی در تهران، پشتیبانی دولت ایران را از

---

1. Courier.

2. Wireless Transmitter.

3. Bag.

۴. گرچه در سالهای اخیر موارد سوءاستفاده از مصونیت کیسه دیپلماتیک مانند حمل مواد مخدر و اسلحه و اشیای عتیقه دیده شده ولی نظر اقوا آن است که چنانچه کیسه‌های مزبور با علامت خارجی مشخص شده باشد، باید از گشودن آن خودداری شود.

بازداشت دیپلماتهای امریکایی در نوامبر ۱۹۷۹ «بی‌مانند» توصیف کرده است).[1] اقدام مزبور همچنین به اتفاق آرا، توسّط شورای امنیّت و دادگاه دادگستری بین‌المللی محکوم گردید.[2] دولت ایران معتقد بود که دیپلماتهای مورد بحث در امور داخلی ایران مداخله کرده‌اند؛ ولی دادگاه اعلام کرد که حتّی در صورت اثبات ادعای مذکور، احترام به مصونیت دیپلماتیک یک تعهّد مطلق[3] است که باید در همه شرایط رعایت شود.

مصونیتهای کنسولی

کنسولها مانند دیپلماتها، نمایندهٔ کشور خود در کشور دیگر هستند؛ ولی بر خلاف دیپلماتها، حوزهٔ وظایف آنها مربوط به روابط سیاسی بین دو کشور نیست بلکه شامل امور غیر سیاسی است از جمله صدور گذرنامه و ویزا[4]، مراقبت از منافع بازرگانی و کشتیرانی کشور خود و غیره. کنسولگری‌ها علاوه بر پایتختها در شهرهای استانهای یک کشور نیز حضور دارند.

در سال ۱۹۶۳، به دنبال تشکیل کنفرانسی از سوی سازمان ملل متّحد در وین، «کنوانسیون وین دربارهٔ روابط کنسولی» تدوین گردید. غالب کشورها از جمله کشورهای بزرگ عضو این کنوانسیون هستند. کنوانسیون به طور عمده، حقوق عرفی را تدوین کرده است. در مواردی که کنوانسیون از حقوق عرفی فراتر رفته است، موافقتنامه‌های دو جانبه پس از جنگ را منعکس نموده است، مانند حقّ برقراری ارتباط با اتباع کشور

---

1. USA v. Iran / *IJC Rep*. 1988, PP. 3, 42.

2. *UN. Chronicle,* 1980, No. 1, P. 13; *ICJ Rep.* 1960, PP, 29-45.

3. An absolute obligatin

4. Issuing Passports and visas

مربوط که در زندان هستند خواه پیش یا پس‌از محاکمه، در پرونده‌های کیفری (مادهٔ ۳۶).

کنوانسیون تا حدّ زیادی وضع کنسولها را شبیه وضع دیپلماتها قرار داده است. این امر نباید موجب شگفتی شود چون دولتها به طور روزافزون خدمات سیاسی و کنسولی را ادغام می‌کنند. افرادی که در آن واحد هم به عنوان دیپلمات و هم کنسول عمل می‌کنند، دارای مصونیت دیپلماتیک می‌باشند. کنسولهایی که به عنوان دیپلمات عمل نمی‌کنند از بسیاری از مصونیتها و امتیازات دیپلماتها برخوردار هستند؛ ولی فقط در رابطه با اعمال رسمی از صلاحیت مدنی یا کیفری دولت پذیرنده (میزبان) مصون می‌باشند. بعلاوه، آنها می‌توانند کالا و اشیایی را که مورد استفاده شخصی آنان است فقط هنگام نخستین انتصاب خود بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد کنند.

نظریه عمل دولت[1]

اصل مصونیت سیاسی، بازتاب و نتیجه اصل بسیار گسترده‌تری است دایر بر اینکه کلیه مأموران یا نمایندگان یک دولت خارجی از دادرسی در مورد اعمالی که از جانب دولت خود انجام داده‌اند، مصون می‌باشند. این اصل یا دکترین «عمل دولت» نتیجه و لازمهٔ مصونیت مقام حاکم[2] است. این گونه دعاوی به طور غیر مستقیم پای دولت را به میان می‌کشد؛ زیرا دولت مربوط خود را ملزم می‌بیند که از فرد مورد نظر حمایت کرده و خساراتی که به او وارد شده، بپردازد. به علاوه، این گونه دعاوی با سیاست بین‌الملل مرتبط می‌باشد که باز مناسب رسیدگی قضایی توسط دادگاههای داخلی نمی‌باشد. معذلک در مورد برخی جرایم مانند جنایت علیه صلح، جرایم جنگی

1. Act of state.

2. Sovereign Immunity.

و جرایم علیه بشریت نمی‌توان به دکترین عمل دولت استناد نمود.[1]

لغو مصونیت

مصونیت از صلاحیت دادگاه به معنی آن نیست که دارندهٔ مصونیت، مافوق حقوق داخلی است. تعهدات ناشی از حقوق داخلی برای وی الزام‌آور است؛ ولی قابل اجرا نیست[2]. (این امر در مورد مصونیت از صلاحیت دادگاه صادق است نه در مورد مصونیت از تعهد مانند مصونیت از پرداخت مالیات).

بنابراین، هم مصونیت دیپلماتیک و هم مصونیت مقام حاکم قابل لغو است. نتیجه آن است که یک تعهد غیر قابل اجرا به یک تعهد قابل اجرا تغییر پیدا می‌کند. چون مصونیت به سود دولت برقرار شده، فقط به وسیلهٔ دولت قابل لغو می‌باشد.

بنابراین دولت می‌تواند مصونیت یکی از دیپلماتهای خود را بر خلاف میل او لغو کند. ولی انصراف از مصونیت توسّط دیپلمات بدون تنفیذ مقام مافوق او، نافذ نمی‌باشد. انصراف از مصونیت ممکن است در دادگاه پس از طرح دعوا، یا قبل از آن به عمل آید.

بند ۲ مادهٔ ۳۲کنوانسیون ۱۹۶۱ وین می‌گوید انصراف باید به طور صریح به عمل آید. ولی گفته شده است شرکت در دادرسی برای پاسخگویی به دعوا، انصراف تلویحی از مصونیت تلقی می‌گردد.

طرح دعوا توسّط دولت یا دیپلمات به معنی انصراف از مصونیت در مقابل دعوای متقابل ناشی از همان موضوع، تلقی خواهد شد. همچنین انصراف از مصونیت

---

1. Akehurst, *op. cit*, PP. 109-117; Akehurst, *B.Y.B.I.L.* , Vol. 46, 1972-3, PP. 240-44.

2. Unenforceable.

در دادگاه بدایت، شامل پژوهش در همان دعوا نیز می‌گردد و دولت خواهان نمی‌تواند مانع از پژوهش توسط طرف دیگر دعوا شود. لغو مصونیت از صلاحیت دادگاه به معنی انصراف از مصونیت در مقابل اجرای حکم نیست. بنابراین، برای اینکه بتوان حکم دادگاه را علیه اموال دولت خارجی یا دیپلمات خارجی اجرا کرد لغو مصونیت از «اجرا» نیز ضرورت دارد (بند ۴ ماده ۳۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۱). بدیهی است اگر دولت به لغو مصونیت از صلاحیت دادگاه، رضایت داده باشد، آمادهٔ اجرای حکم علیه خود خواهد بود، زیرا در غیر این صورت مبادرت به لغو مصونیت نمی‌کرد.[1]

مصونیت سازمانهای بین‌المللی

موضوع مصونیت سازمانهای بین‌المللی به موجب کنوانسیونهای بین‌المللی تنظیم شده است، مانند کنوانسیون امتیازات و مصونیت‌های سازمان ملل متّحد[2] (۱۹۶۴).

به موجب این کنوانسیون، سازمان ملل متّحد از هر گونه پروسهٔ قانونی مصون می‌باشد (مانند طرح دعوا علیه سازمان ملل متّحد). ساختمانها، دارایی، آرشیو و اسناد آن غیر قابل تعرض می‌باشد. از مالیاتهای مستقیم و عوارض گمرکی معاف می‌باشد و کارمندان آن از مالیات بر حقوق معاف هستند، دبیر کل و معاونان دبیر کل دارای مصونیت دیپلماتیک هستند؛ ولی کارمندان فقط دارای مصونیت محدود می‌باشند مانند مصونیت از پروسهٔ قانونی در مورد اعمال رسمی‌شان و معافیّت از خدمت نظامی.

---

1. Akehurst, *op, cit*, 119-20.

2. General Convention on the privileges and Immunities of the UN.

دبیر کل می‌تواند مصونیت یک کارمند را در صورتی که به عقیدهٔ وی مانع از اجرای عدالت می‌گردد، لغو کند. اقدام مذکور به هر حال نمی‌تواند به منافع سازمان ملل زیان برساند. ولی سازمان ملل باید ترتیبات لازم را برای حل و فصل دعاوی که علیه وی مطرح می‌شود، به عمل آورد و اینکار از طریق انعقاد موافقتنامه‌های داوری، و بیمه در مقابل جرایم مدنی، صورت گرفته است.

نمایندگان کشورهای عضو که در جلسات سازمان ملل متّحد شرکت می‌کنند تقریباً دارای همان مصونیتها و امتیازات دیپلماتها هستند. بجز اینکه مصونیت آنها از پروسهٔ قانونی فقط در مورد اعمال رسمی آنها جاری است. مصونیت از عوارض گمرکی، فقط در مورد بار و لوازم شخصی آنها وجود دارد[1].

1. Akehurst, *op. cit.*, P. 118.

فصل ششم

حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی

فصل ششم

حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی

به موجب مادهٔ ۲ منشور ملل متّحد، دولتها مکلّف‌اند دعاوی خود را از طرق مسالمت‌آمیز حلّ کنند و از توسّل به زور برای حل و فصل اختلافات خودداری کنند. اصل مذکور نتیجه طبیعی اصل تحریم استفاده از زور است.[1]

همچنین مادهٔ ۳۳ منشور ملل متّحد کشورها را مکلّف کرده است که دعواهایی که محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر بیاندازد به یکی از طرق مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.

طرق حل و فصل مسالمت‌آمیز به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. طرق سیاسی

۲. طرق قضایی

منظور از راههای سیاسی حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی، مذاکره ـ مساعی جمیله، تحقیق، میانجیگری و سازش است.

---

1. Prohibition of the use of force

برای مذاکره تشریفات خاصّی مقرر نشده است. روشن است همان طور که در حقوق داخلی ابتدا کوشش می‌شود از طریق مذاکره، اختلاف حل شود. در جامعه بین‌المللی نیز مذاکره اوّلین قدم در راه حلّ و فصل اختلاف است. مذاکره امکان می‌دهد که کلیه مسائل مربوط به اختلاف اعم از ملاحظات سیاسی، اقتصادی و حقوقی، مورد توجّه قرار گیرد. نتیجه مذاکره ممکن است به صورت معاهده، یادداشت تفاهم یا صورت جلسه در آید. بدیهی است الزام حقوقی معاهده بیش از طرق دیگر است و در هر حال قصد طرفین، ملاک است نه ظاهر سند.

گاهی لازم است دو طرف به انجام مذاکره تشویق شوند. در این جا نقش شخص ثالث مطرح می‌شود. چنانچه نقش طرف سوم تشویق و ترغیب طرفین اختلاف به انجام مذاکره باشد، کوششهای طرف سوم را، مساعی جمیله[1] می‌گویند؛ ولی چنانچه نقش طرف سوم بیش از این حد، یعنی متضمن ارائه راه حل برای فیصله اختلاف باشد، در آن صورت به آن سازش یا میانجیگری گفته می‌شود. فرق این دو در آن است که در سازش[2]، طرف سوم پس از انجام تحقیق و احراز حقایق شرایط حل و فصل دعوا را ارائه می‌دهد و پس از آن به عهدهٔ خود طرفهای اختلاف است که آن را بپذیرند یا رد کنند. ولی در میانجیگری[3]، طرف سوم کوشش می‌کند با شرکت در مذاکرات موضع دو طرف را به هم نزدیک کرده و راه حلی که منطبق با نظریات دو طرف و مرضی‌الطرفین است ارائه دهد. بدیهی است، شخصی می‌تواندنقش میانجی داشته باشد که مورد اعتماد هر دو طرف اختلاف باشد و معمولاً یافتن چنین فرد یا دولتی، کار آسانی نیست. سازش از

---

1. Good Offices
2. Conciliation
3. Mediation.

میانجیگری رسمی‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر است، مگر اینکه طرف سوم، قبل از ارائهٔ پیشنهادات خود، به اندازهٔ کافی با طرفین دعوا مشورت و مذاکره کرده باشد. برخی اوقات، طرفین اختلاف یک مرجع یا مقام بی‌طرف را برای انجام «تحقیق» تعیین می‌کنند؛ زیرا غالب دعاوی از اختلاف نظر دربارهٔ حقایق امر ناشی می‌شود. پس هدف تحقیق روشن کردن حقایق موضوع مورد اختلاف است و چنانچه این امر از طرف یک مقام بی‌طرف احراز و اعلام گردد، راه برای فیصله اختلاف از طریق «مذاکره» هموار خواهد شد. بدیهی است طرفین اختلاف می‌توانند از قبول نتیجهٔ تحقیق خودداری نمایند؛ ولی معمولاً آنرا می‌پذیرند.

در مورد میانجیگری و سازش نیز طرفین اختلاف ملزم نیستند پیشنهادهای ارائه شده را بپذیرند.

حل و فصل اختلاف از طریق سازمان ملل متحد

یکی از هدفهای سازمان ملل متحد، حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی بین‌المللی است که ممکن است منجر به نقض صلح شود. بعلاوه، اعضای سازمان مکلّف شده‌اند دعاوی خود را بدون توسّل به زور از راههای مسالمت‌آمیز حل کنند. به جز دادگاه دادگستری بین‌المللی، دو رکن اصلی ملل متحد، یعنی شورای امنیت و مجمع عمومی، وظایفی در زمینهٔ حل مسالمت‌آمیز دعاوی به عهده دارند.

هر یک از اعضای سازمان ملل متحد یا مجمع عمومی یا دبیر کل می‌توانند از شورای امنیت درخواست کنند که موضوعی را در دستور جلسه قرار دهد. حتّی یک دولت غیر عضو سازمان که طرف یک دعوی است بشرط آنکه از قبل، تعهد حل مسالمت‌آمیز دعاوی را بپذیرد، می‌تواند از شورای امنیت درخواست کند موضوع مورد

اختلاف را در دستور کار خود قرار دهد. شورای امنیت اختیار دارد درخواست برای درج موضوع در دستور جلسه را بپذیرد یا رد کند. تصمیمات مربوط به دستور جلسه از مسائل تشریفاتی است و مشمول حق وتو نمی‌باشد. همچنین شورای امنیت است که تصمیم می‌گیرد که موضوعی را از دستور جلسه حذف کند و بستگی به خواست طرف دعوا ندارد. شورای امنیت می‌تواند روش خاصی را برای حل و فصل اختلاف پیشنهاد کند یا راساً شرایط مصالحه را تعیین نماید. گرچه توصیه‌های شورای امنیت به موجب فصل ششم منشور ایجاد تعهد حقوقی نمی‌کند، ولی از نظر سیاسی از نفوذ فراوان برخوردار است. همچنین، اعضای سازمان ملل و نیز دولتهایی که طرف اختلاف هستند می‌توانند موضوع اختلاف را به مجمع عمومی ملل متّحد ارجاع کنند. اختیارات مجمع در این مورد وسیع است فقط از نظر آیین کار، چنانچه موضوعی در دستور جلسه شورای امنیت باشد تا زمانی که آن موضوع از دستور جلسه شورا خارج نشده، مجمع حق رسیدگی نخواهد داشت.[۱] دبیر کل این گونه موضوعات را به اطلاع مجمع می‌رساند. مجمع می‌تواند توصیه کند و یا کمیسیونهای حقیقت‌یاب تشکیل دهد. دولتها تعهد قانونی ندارند که از توصیه‌های مجمع عمومی تبعیت کنند؛ ولی این قطعنامه‌ها معمولاً از نفوذ سیاسی زیادی برخوردارند.

شورا و مجمع ملل متّحد، ارکان حقوقی بی‌طرف نیستند؛ بلکه ملاحظات سیاسی و منافع، در آنها نقش مهمّی بازی می‌کند. معمولاً دولتها به منظور زیر فشار قرار دادن طرف مقابل، موضوع مورد اختلاف را به سازمان ملل متّحد ارجاع می‌کنند تا افکار جهانی را علیه مخالف خود تجهیز کنند. گاه نیز برای ارضای افکار عمومی و مصرف

---

۱. مادهٔ ۱۲ منشور ملل متحد.

داخلی این کار صورت می‌گیرد. در هر حال شکایت به سازمان ملل متحد، از سوی دولتها به عنوان یک عمل غیر دوستانه تلقی می‌شود.

داوری[1]

داوری از طرق قضایی حل و فصل دعاوی است. مانند تمام راههای حل مسالمت‌آمیز، نیازمند رضایت طرفین اختلاف است که ممکن است به صورت ویژه[2] و پس از حدوث اختلاف به عمل آید (از طریق موافقت‌نامه داوری) یا از پیش، مانند شرط یا ماده ارجاع به داوری در قراردادها. آرای داوری برای طرفین دارای الزام قانونی است و طرفین با قبول ارجاع به داوری تعهد به اجرای رأی را می‌پذیرند. معمولاً داوری یک طریق حقوقی حل و فصل دعاوی است؛ زیرا هدف آن تعیین حقوق و تکالیف طرفین به موجب قواعد حقوقی (بویژه حقوق بین‌الملل) است.

فرق داوری با دادرسی قضایی در آن است که در اولی داوران به انتخاب طرفین دعوا تعیین می‌شوند معمولاً به تعداد مساوی؛ و سپس داوران منتخب، داور بی‌طرف که نقش سرداور[3] را دارد، انتخاب می‌کنند. بنابراین، تعداد داوران فرداست مانند ۳،۵،۷،۹ نفر. معمولاً سه نفر به دعاوی داوری رسیدگی می‌کنند. البتّه امکان انتخاب فرد واحد به این منظور وجود دارد. همچنین ممکن است از قضات دادگاه دادگستری بین‌المللی به این منظور انتخاب نمود یا از رئیس دادگاه دادگستری بین‌المللی درخواست نمود داور مربوط را تعیین نماید. با توجّه به اینکه داوری یک فرایند اختیاری است و داوران با

---

1. Arbitration.
2. ad hoc
3. Umpire

رضایت طرفهای دعوی برگزیده می‌شوند امکان توفیق و اجرای آرای آن بیشتر است. به همین دلیل داوری بیش از سایر طرق قضایی حل و فصل دعاوی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخلاف دادگاه دادگستری بین‌المللی که فقط دولتها می‌توانند طرق دعوی باشند، داوری بین دولتها و اشخاص دیگر حقوق بین‌الملل (مانند شرکتهای چند ملیتی) یا حتی افراد امکان‌پذیر است (مانند دیوان مختلط داوری دعاوی ایران و آمریکا که شامل شاکیان خصوصی از جمله اتباع امریکایی نیز می‌گردد). وجه اختلاف دیگر داوری با دادرسی قضایی این است که تشریفات و آیین دادرسی در دیوان داوری انعطاف‌پذیرتر و با نظر اصحاب دعوا تعیین می‌شود. از نظر قواعد حاکم، فرقی بین دادگاههای دادگستری و دیوان داوری نیست؛ زیرا هر دو بر طبق اصول و قواعد حقوقی رأی می‌دهند و هر دو می‌توانند با توافق اصحاب دعوا طبق اصولی مانند انصاف و استحسان، حکم صادر کنند؛ ولی در لازم‌الاجرا بودن آرا فرقی بین آنها وجود ندارد.

از نظر سازمانی، به موجب کنوانسیون‌های لاهه (۱۸۹۹ و ۱۹۰۷) درباره حل وفصل مسالمت‌آمیز دعاوی، یک دیوان دائمی داوری به وجود آمد که در واقع فهرستی از داوران یا گروههای ملی بود. به این معنی که هر یک از دول عضو کنوانسیون می‌توانست ۴ داور معرفی کند. این داوران (که می‌تواند از شهروندان کشورهای دیگر نیز باشد) مجموعاً هیأت[1] داوران را به‌وجود می‌آورد که در صورت اقتضا، دولتهایی که مایل‌اند دعوای خود را به دیوان ارجاع کنند، از میان این هیأت داوران افراد مورد علاقه خود را انتخاب می‌کنند. در واقع نام «دیوان دائمی داوری» گمراه‌کننده است؛ زیرا چنین دیوان یا دادگاهی وجود خارجی ندارد. دیوان فقط دستگاه لازم را برای تشکیل آن در

---

1. Panel

اختیار قرار داده که هنگام نیاز می‌توان به ترتیبی که گفته شد آنرا تشکیل داد. این دیوان بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۳۲ جمعاً به بیست دعوی رسیدگی کرده و حکم صادر کرده است؛ ولی از آن تاریخ کمتر مورد استفاده قرار گرفته زیرا تحت‌الشعاع دیوان دادگستری بین‌المللی (PCIJ) قرار گرفته است.

به‌جز دیوان دائمی داوری، امروز دادگاههای داوری گوناگون بخصوص برای حل و فصل دعاوی بازرگانی و سرمایه‌گذاری خارجی تأسیس شده است که از جمله باید از «مرکز بین‌المللی حل و فصل دعاوی سرمایه‌گذاری»[1] نام برد که به موجب کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۶۴ تأسیس گردیده است و به دعاوی بین دولتها و شرکتهای فراملی در زمینهٔ دعاوی سرمایه‌گذاری رسیدگی می‌کند.

آرای داوری همانند آرای دادگاه دادگستری نقش مهمی در تحوّل حقوق بین‌الملل داشته است از این قبیل می‌باشد آرای داوری آلاباما[2] بین آمریکا و انگلستان (۱۸۷۲)، جزیره پالماز[3]، ۱۹۲۸ (در مورد تملّک سرزمین)، و اخیراً آرای دیوان مختلط داوری بین ایران و آمریکا، بویژه در زمینهٔ مصادره اموال خارجی[4].

دادگاه دادگستری بین‌المللی

دادگاه دادگستری بین‌المللی یکی از ارکان اصلی سازمان ملل متّحد است و اساسنامهٔ آن جزو لاینفک منشور می‌باشد.

---

1. Int. Center for the Settlement of Investment Disputes

2. Alabama Arbitration

3. Island of palmas case (1898), *2 Rep. of Int. Arbitral Award,* 829.

4. Amoco Finance case, 15 Iran _ US CTRI 1890, (1891).

تمامی اعضای سازمان، خود به خود عضو اساسنامه دادگاه می‌باشند.

دولتهای غیر عضو سازمان ملل می‌توانند عضو اساسنامه دادگاه باشند و کشورهایی که عضو اساسنامه دادگاه نیستند می‌توانند تحت شرایطی که شورای امنیّت تعیین می‌کند به دادگاه دسترسی داشته باشند. (مثل مورد آلبانی در قضیهٔ کانال کورفیو)[1]. به موجب مادهٔ ۳۴ اساسنامه دادگاه، فقط دولتها می‌توانند طرف ترافع در دادگاه قرار گیرند و برخی ارکان سازمان ملل و سازمانهای تخصصی حقّ دارند از دادگاه درخواست رأی مشورتی نمایند (مانند مجمع عمومی و شورای امنیّت و سازمان انرژی اتمی). بدیهی است عضویت در اساسنامه یا حقّ ارجاع دعوا به دادگاه، با مسئله صلاحیت متفاوت است؛ زیرا رسیدگی دادگاه به پرونده موکول به قبول صلاحیت دادگاه از سوی اصحاب دعواست.

دادگاه قبل از هر گونه اقدام باید قابل پذیرش بودن[2] دعوا از نظر حقوقی و صلاحیّت خود را احراز کند. چون دادگاه یک دادگاه حقوقی است فقط می‌تواند به موضوعات حقوقی رسیدگی کند؛ یعنی موضوعاتی که با اعمال قواعد و اصول حقوق بین‌الملل قابل حل و فصل باشد. همچنین دادگاه باید صلاحیّت خود را قبل از ورود در ماهیت دعوا احراز کند.[3]

به عنوان یک اصل کلّی، حکم دادگاه باید دارای آثار عملی باشد یعنی باید در تعهّدات حقوقی یک دولت تأثیر داشته یا یک مسئله مورد اختلاف را فیصله دهد. معذلک دادگاه از اعمال صلاحیت، صرفاً به این دلیل که یک موضوع دارای جنبه‌های

---

1. Corfu Channel Case, 1949, *ICJ Rep.*, 4.   2. Admissibility

3. South west Africa case (1962) *ICJ Rep.* 319.

سیاسی یا نظامی است، یا انگیزه‌های سیاسی، سبب توسّل به حل و فصل مسالمت‌آمیز شده است، خودداری نمی‌کند (مانند قضیهٔ نیکاراگوئه و هندوراس) و می‌تواند قبول صلاحیت کند، گرچه موضوع حقوقی دارای آثار سیاسی باشد (مانند موضوع آپارتاید در قضیهٔ آفریقای جنوب غربی، ایراد مقدماتی). همین‌طور در دعوای نیکاراگوئه علیه آمریکا، دادگاه موضوع را قابل رسیدگی تشخیص داد به رغم آنکه شورای امنیّت، مشغول رسیدگی به جنبه‌های دیگر همان موضوع بود.

تدابیر موقتی[۱]

دادگاه می‌تواند قبل از رسیدگی به مسئله صلاحیت، برای آنکه حقوق هر یک از اصحاب دعوا حفظ شود، اقدامات احتیاطی لازم را تجویز کند (مادهٔ ۴۱ اساسنامه دادگاه). این گونه تدابیر جنبهٔ الزام‌آور حقوقی ندارند و در عمل گرچه از نفوذ سیاسی زیاد برخوردارند ولی توسط دولتها رعایت نشده‌اند (دعوای نفت ایران و انگلیس (۱۹۵۱) ـ دعوای آمریکا و ایران در مورد کارکنان سفارت آمریکا درتهران (۱۹۸۰)،[۲] و دعوای نیکاراگوئه و آمریکا، (۱۹۸۴)[۳]. از این جهت تدابیر موقتی با دستور دادگاه که جنبهٔ الزام‌آور دارد متفاوت است.

صلاحیّت ترافعی[۴]

صلاحیّت دادگاه دادگستری بین‌المللی اجباری نیست و موکول به رضایت

---

1. Interim Measure

2. US Diplomatic and Consular staff in Tehran case, (interim Measures), 1979, *ICJ Rep.*, P.7.

3. Nicaragua V. USA, 1984, *ICJ Rep*, 169.

4. Contentious Jurisdiction

طرفهای دعوا است. چنانکه قبلاً گفتیم عضویّت در اساسنامه دادگاه دسترسی[1] به دادگاه را امکان‌پذیر می‌کند و به معنی اعطای صلاحیّت به دادگاه نیست. صلاحیّت باید به طور روشن و صریح به دادگاه داده‌شود و این امر از راههای مختلف ممکن است صورت‌گیرد.

گفته شده است در صورتی که مسئولیت بین‌المللی دولت ثالث به دعوای بین «خواهان» و «خوانده» گره خورده باشد، رضایت دولت ثالث برای اعمال صلاحیّت از سوی دادگاه ضروری است. معذلک می‌توان استدلال کرد که ماده ۵۹ اساسنامه دادگاه، حقوق دولت ثالث را محفوظ داشته و بعلاوهٔ مادهٔ ۶۲ به دولت ثالث حقّ مداخله در جریان دادرسی را می‌دهد.

بررسی رویه دادگاه بین‌المللی در سالهای اخیر نشان می‌دهد که دادگاه با تفسیر وسیع از «سیستم اختیاری»، صلاحیّت خود را تا حدّ زیادی گسترش داده است. چنانکه اکثریّت اعضای دادگاه در دعوای نیکاراگوئه علیه آمریکا، از این رویه پیروی کردند. برای قبول صلاحیّت دادگاه، طرفین دعوا می‌توانند طی موافقتنامه‌ای[2] توافق خود را دایر بر ارجاع موضوع به دادگاه اعلام کنند.

یک طریق دیگر اعلام رضایت، آن است که یک طرف دادخواست تسلیم دادگاه کند و طرف دیگر (خوانده)[3] قبولی خود را از صلاحیّت دادگاه اعلام نماید. بدیهی است موافقت‌نامه مسئلهٔ صلاحیّت را به طور روشن فیصله می‌دهد.

ولی اصل همان احراز رضایت طرفین دعواست. مسئله احراز صلاحیت از وظایف دادگاه می‌باشد و اینکه آیا رضایت معتبر بوده یا شامل موضوع مورد اختلاف می‌گردد یا نه با دادگاه است.

---

1. Access.
2. Compromis.
3. Respondent.

مسئله اعطای صلاحیت به دادگاه به شکل و فرم خاصّی نیازمند نیست. حتّی پس از تسلیم دادخواست توسّط یکی از طرفین، چنانکه طرف دیگر در جریان دادرسی شرکت نماید یا لایحه دفاعیه تنظیم و ارسال دارد به طور ضمنی قبول صلاحیت دادگاه تلقّی خواهد شد؛ مانند نامه آلبانی به دادگاه در قضیهٔ کانال کورفیو و نیز لایحه دفاعیه انگلستان در قضیه امتیاز فلسطین[1] (۱۹۲۴). همچنین رضایت به صلاحیث دادگاه ممکن است ضمن یک عهدنامه دو جانبه یا چند جانبه بین‌المللی داده شود در این گونه موارد یک دولت از پیش، با قبول شرط صلاحیت[2]، در واقع صلاحیت اجباری دادگاه را در موضوع مورد نظر می‌پذیرد. بدیهی است در این جا نیز ملاک، احراز رضایت است. (مانند دعوای نیکاراگوئه و هندوراس که طی آن دادگاه اعلام کرد، کشور اخیر با امضای پیمان «بوقوتا» صلاحیت اجباری دیوان دادگستری را در موضوع مورد اختلاف پذیرفته است). طریق دیگر، قبول صلاحیت دادگاه از پیش، طبق بند ۲ مادهٔ ۳۶ اساسنامه دادگاه است که به آن شرط قبول صلاحیت دادگاه می‌گویند.[3] این کار از طریق صدور اعلامیه‌های یکجانبه دایر به قبول صلاحیت دادگاه و تودیع آن نزد دبیر کل ملل متّحد، صورت می‌گیرد.

از زمانی که دولتی اعلامیه قبول صلاحیت را نزد دبیرکل تودیع می‌کند، یک تعهد الزام‌آور بین آن دولت و دولتهای دیگر که عضو سیستم می‌باشند، ایجاد می‌شود. خواه این دولتهای دیگر قبل از آن زمان تعهد به صلاحیت اجباری دادگاه کرده باشند یا بعد از آن. مصداق این امر دعوای بین هند و پرتقال در مسئله «حق عبور از سرزمین هند»

---

1. Mavromatis palestine concessions, *PCIJ* Ser. A No. 2.

2. Jurisdictional Clause.

3. Optional Clause.

(ایرادات مقدماتی)[1] ۱۹۵۷ است.

پرتقال و هند در مورد سرزمینهایی در آسیا با یکدیگر اختلاف داشتند. هند صلاحیت اجباری دادگاه را پذیرفته بود، ولی پرتقال عضو این سیستم نبود. در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۵۵ پرتقال اعلامیه قبولی صلاحیت اجباری را تودیع کرد و در ۲۲ دسامبر دادخواست خود را به دادگاه تسلیم نمود. دولت هند به این امر اعتراض کرد، ولی دادگاه اعتراض هند را وارد ندانست؛ زیرا به نظر دادگاه از زمان تودیع اعلامیه، بین دولتهایی که تعهد مشابهی کرده‌اند یک رابطه قراردادی[2] دایر به قبول صلاحیت دادگاه به وجود می‌آید و با تسلیم دادخواست به دیوان از طرف پرتقال، صلاحیت دادگاه استقرار یافته و اقدام یکجانبه یک طرف، در پس گرفتن اعلامیهٔ خود، بی‌اثر می‌باشد.

در دعوای نیکاراگوئه و آمریکا،دولت آمریکا در صدد برآمد پس از تسلیم دادخواست نیکاراگوئه به دادگاه، بخشی از اعلامیه خود را تغییر دهد. در اعلامیه آمریکا یک مهلت[3] شش ماهه برای پایان یافتن اعلامیه قید شده بود. دادگاه لزوم سپری شدن این مدت را برای انجام هر گونه تغییر در اعلامیه‌ها که در حکم پایان دادن به آن تلقی می‌شد ـ لازم دانست. دادگاه بعداً صلاحیت خود را برای رسیدگی به شکایت نیکاراگوئه احراز کرد، ولی پس از آن، آمریکا در اکتبر ۱۹۸۵ اعلامیه خود را پس گرفت. تا ژانویه ۱۹۹۰ جمعاً ۵۱ اعلامیه در مورد قبول صلاحیت اجباری دادگاه از سوی کشورها صادر شده است.

---

1. Right of Passage... (Prelm. Objections) 1957 *ICJ Rep,* 125.

2. Consensual bond

3. Notice

اعلامیه‌های مشروط

در عمل دولتها قبول صلاحیت اجباری دادگاه را موکول به شرایطی می‌کنند مانند شروط زمانی یا موضوعی که اثر آن محدود کردن اموری است که دادگاه می‌تواند در مورد آن، اعمال صلاحیت کند. (محدودیت زمانی مانند اعلامیه دولت ایران در قبول صلاحیت دادگاه در قضیهٔ نفت ایران و انگلیس ۱۹۵۱). یک محدودیت دیگر مسائل مربوط به صلاحیت داخلی است. دولتها ممکن است اموری که در قلمرو صلاحیت داخلی [1] آنها قرارداد از صلاحیت دادگاه مستثنی نمایند.

گاه در این گونه اعلامیه‌ها، تعیین اینکه چه موضوعاتی جزو صلاحیت داخلی است به عهده خود دولت مربوط واگذار شده است. دربارهٔ این گونه اعلامیه‌ها، نظر حقوقی اینست که اعلامیه‌های مزبور دارای اعتبار نیستند؛ زیرا طبق بند ۶ مادهٔ ۳۶ این امر به عهدهٔ دادگاه است که حدود صلاحیت خود را تعیین نماید، برخی نیز گفته‌اند این گونه شروط اتوماتیک [2]، سبب بطلان کل اعلامیه می‌گردد.

طبق مادهٔ ۳۶ اساسنامه دادگاه، قبول صلاحیت اجباری دادگاه، براساس رفتار متقابل [3] صورت می‌گیرد. بنابراین، سیستمِ صلاحیتِ اجباری، فقط بین دولتهایی قابل اعمال است که آن را پذیرفته باشند. در برخی اعلامیه‌ها، صلاحیت اجباری در مورد دولتهایی که فقط برای یک دعوا صلاحیت دادگاه را پذیرفته‌اند یا اعلامیه آنها برای دست کم یکسال لازم‌الاجرا نبوده، پذیرفته نشده است (مانند اعلامیه انگلستان). این گونه تدابیر بمنظور جلوگیری از سوء استفاده توسط دولتهایی است که حاضر نیستند تن

---

1. Domestic Jurisdiction.
2. Automatic Reservation.
3. Reciprocity.

به تعهد متقابل برای حل و فصل دعاوی خود با کشورهای دیگر در دادگاه بین‌المللی بدهند.

همچنین دادگاه، تا حدّی خود را واجد صلاحیت می‌داند که اعلامیهٔ طرفهای دعوا منطبق بر یکدیگر می‌باشد؛ یعنی حوزه‌ای که مشترک بین دو اعلامیه است. در عمل این به معنی آن است که یک دولت می‌تواند به شروط مندرج در اعلامیه دولت طرف دعوا استناد کند. بنابراین، چنانچه یک طرف، مثلاً امور مربوط به فلات قاره و مرزهای دریایی را از صلاحیت دادگاه مستثنی کرده باشد و طرف دیگر امور نظامی و تعرفه خود را مستثنی نموده باشد، دادگاه در مورد هر چهار موضوع فوق دارای صلاحیت نمی‌باشد. این امر ناشی از کاربرد اصل رفتار متقابل می‌باشد.

سرانجام، باید توجه داشت که شرط رفتار متقابل قابل اعمال بر ماهیت آنهاست نه جنبه‌های صوری و تشریفاتی شروط مزبور. بنابراین، در قضیه نیکاراگوئه، ادعای آمریکا دایر بر اینکه نیکاراگوئه برای پس گرفتن اعلامیه خود شرط اخطار شش ماهه مندرج در اعلامیه آمریکا را منظور نکرده و لذا آمریکا می‌تواند برای پس گرفتن اعلامیه خود از شرط مزبور استفاده کند را وارد ندانست. زیرا به نظر دادگاه اصل رفتار متقابل، در مورد مسائل ماهوی قابل اجراست نه در مورد مسائل صوری و تشریفاتی.

طبق بند ۵ مادهٔ ۳۴ کشورهایی که قبلاً صلاحیت اجباری دادگاه دادگستری بین‌المللی دائمی را پذیرفته‌اند، چنانچه قبل از انحلال آن دادگاه، به عضویت دادگاه دادگستری بین‌المللی (فعلی) در آیند، اعلامیه آنها در حکم قبولی صلاحیت اجباری دادگاه فعلی تلقی خواهد شد. به این استناد نیکاراگوئه به صلاحیت دیوان بین‌المللی علیه آمریکا در دعوای خود با آن دولت، استناد نمود.

گاهی اوقات دولتها ضمن ایراد به صلاحیت دادگاه و احراز صلاحیت از سوی

دادگاه، از حضور در جریان دادرسی خودداری می‌کنند مانند ایران در مورد شکایت آمریکا در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران[1] و ایالت متحده در مورد شکایت نیکاراگوئه دایر بر مداخله آمریکا در امور آن کشور. در موارد فوق دادگاه به دعوا رسیدگی کرد و حکم غیابی صادر نمود. البته دولت ایران در جریان دادرسی لایحه‌ای به دادگاه فرستاد و در آن نقطه نظرات خود را در مورد سیاست مداخله آمریکا در امور داخلی ایران از تاریخ ۲۸ مرداد ۳۲ و اینکه دولت مزبور باید به ایران ۵۰ میلیارد دلار خسارت بپردازد، تسلیم دادگاه کرد. نه ایران در قضیهٔ «گروگانها»، و نه ایالات متحده در قضیهٔ «نیکاراگوئه»[2]، رأی دادگاه دادگستری بین‌المللی را اجرا نکردند.

این مواردی است که یکی از دو طرف حاضر به قبول صلاحیت دادگاه نبوده است ولی در مواردیکه صلاحیت دادگاه به موجب موافقت‌نامه‌های ویژه صورت گرفته باشد مانند دعاوی مربوط به تعیین حدود فلات قاره، دیوان دادگستری بین‌المللی نقش قابل توجهی بازی کرده است؛ مانند دعوای بین تونس و لیبی[3] (۱۹۸۲)، لیبی و مالت[4] (۱۹۸۵) و رأی خلیج مین[5] بین آمریکا و کانادا (۱۹۸۴).

آرای مشورتی

علاوه بر مسائل ترافعی بین دولتها، دادگاه دادگستری بین‌المللی به موجب فصل ۴ اساسنامه خود و نیز بر طبق ماده ۹۶ منشور ملل متحد، می‌تواند در مورد هر مسئلهٔ

---

1. US Diplomatic and Consular Staff in Tehran Case, 1980 *ICJ Rep*. 3.

2. Nicaragua v USA, 1986 *ICJ Rep*. 14.

3. *ICJ Rep*. 18.

4. *ICJ Rep*. 13.

5. Gulf of Maine case, 1984 *ICJ Rep*. 246.

حقوقی به درخواست برخی ارکان سازمان ملل متحد (مانند مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی) و نیز سازمانهای تخصصی ملل متحد، آرای مشورتی صادر کند. این صلاحیت به‌کرات مورد استفاده ارکان سازمان ملل متحد بویژه مجمع عمومی در مورد مسائلی مانند عضویت در سازمان ملل یا هزینه‌های سازمان ملل متحد، قرار گرفته است.[1]

---

۱. برای اطلاع از این آرا به کتاب تحولات سازمان ملل متّحد از نگارنده، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۸، چاپ دوم، مراجعه کنید.

فصل هفتم

توسل به زور

فصل هفتم

توسل به زور

حقوق بین‌الملل، مانند هر سیستم حقوقی دیگر باید از به کار بردن زور توسط دولتها برای حلّ و فصل اختلافات فی ما بین، جلوگیری کند. قاعدهٔ منع توسل بزور امروزه از مهمترین تکالیف دولتها به موجب حقوق بین‌الملل است و به عنوان یک قاعده امری[1] شناخته شده است. گرچه کشورها اذعان دارند که استفاده از زور مجاز نیست، معذلک درباره شرایط و اوضاع و احوالی که به موجب آن می‌توان بطور قانونی از زور استفاده کرد، اختلاف نظر وجود دارد. این امر به علّت اهمیّت نیروهای مسلح در روابط بین‌الملل موجب شگفتی نیست، به علاوه حقوق بین‌الملل نتوانسته است به طریق موثّر و کافی، یک مکانیسم اجباری حل و فصل دعاوی را به مرحله اجرا بگذارد.

قواعد حقوق بین‌الملل برای تنظیم استفاده از زور[2] در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش اوّل استفاده یکجانبه از زور توسّط دولتها مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم به استفاده دستجمعی از زور توسط مراجع بین‌المللی (سازمان ملل متّحد) می‌پردازیم.

در این جا منظور از کاربرد زور، نیروهای مسلّح است، خواه به طور مستقیم علیه

---

1. Jus Cogens.

2. Jus ad bellum.

دولت دیگر یا به طور غیر مستقیم (مانند استفاده از نیروهای چریک). در تعریف مجمع عمومی از «تجاوز» نیز در قطعنامه مورخ ۱۹۷۴، تجاوز به کاربرد نیروهای مسلّح محدود شده است. در این جا نیز منظور از زور، نیروی فیزیکی است نه اجبارهای غیر فیزیکی مانند فشار اقتصادی و تبلیغات.

استفاده یکجانبه از زور

پیش از ۱۹۴۵ یک سلسله قواعد عرفی و قراردادی وجود داشت که استفادهٔ یک جانبه از زور توسط دولتها را تنظیم می‌کرد.

در حقوق اولیه، نظریه «جنگ عادله»[1]، حاکم بر مقرّرات مربوط به استفاده از زور بود. طبق این نظریه، (که در غرب توسّط نویسندگانی مانند سن اگوستین و گروسیوس بیان شده)، جنگ غیر قانونی بود، مگر برای علّت یا هدف عادلانه. شرایط و اوضاع و احوالی که عادله تلقّی می‌شد متنّوع بود ولی عمدتاً شامل دو مورد بود: یکی موردی که خسارت و زیانی غیر قانونی وارد می‌آمد و دیگر موردی که حقی سلب می‌شد. در این شرایط، جنگ، قانونی محسوب می‌شد که با حقوق امروز دارای وجوه مشترک آشکاری است.

در اواخر قرن هفدهم، به علّت ظهور دولتهای سرزمینی براساس ملیّت، اصل مذکور تا حدّی تغییر جهت داد. در ابتدا گفته شد در صورتی که دولتی بر این باور است که دارای سبب مشروعی است می‌تواند به جنگ متوسّل شد و سپس از قرن هیجدهم که پراتیک دولتها را منبع نهایی حقوق بین‌الملل تلقی کردند (یعنی پوزی تیویسم) این تفسیر

1. Just war

ظاهری نیز رها شد و گفته شد اصل بر این است که دولت حاکم دارای حق توسّل به جنگ می‌باشد. بنابراین، هر دولتی کاملاً محق بود به هر دلیلی به جنگ مبادرت ورزد.

حقوق بین‌الملل رفتار در ایام جنگ را تنظیم می‌کرد، ولی در مورد حق توسّل به جنگ توسط دولتها دخالتی نداشت. در این ایّام نمی‌توان از حقّ دفاع مشروع یا تلافی سخن گفت؛ زیرا جنگ به طور عام تحریم نشده بود، تا موارد فوق استثنایی بر آن باشد. این حقّ که براساس رویه کشورها به وجود آمده بود تا زمان تأسیس جامعه ملل در ۱۹۱۹ ادامه یافت. معذلک کشورها از قبل شروع به طبقه‌بندی استفاده از زور با توجّه به هدفی که برای آن به کار رفته بود، کردند. بنابراین، نمونه‌هایی از استفاده از زور برای «دفاع» وجود داشت مانند نجات اتباع یک کشور در خارج یا «تلافی»[1] در مقابل زیانهای وارده. به علاوه، کشورها مدّعی شدند که اقدامی که برای این هدفها صورت گرفته منجر به برقراری حالت جنگ نشده، لذا از تعهدات حالت «مخاصمه» پرهیز می‌کردند. بنابراین مفاهیمی مانند دفاع، تلافی و حمایت از اتباع، به وجود آمد که به موجب آن توسّل به زور (بدون آنکه منجر به حالت جنگ شود) توجیه شده بود. معذلک هنوز قاعدهٔ تحریم عمومی جنگ به وجود نیامده بود و استفاده از مفاهیم فوق بیشتر مصرف سیاسی داشت تا توجیه حقوقی.

میثاق جامعه ملل محدودیتهایی برای توسّل به جنگ پیش‌بینی کرده بود، از جمله این که یک کشور قبل از توسّل به جنگ می‌بایستی از طرق مسالمت‌آمیز مانند ارجاع به دادگاه دادگستری بین‌المللی یا شورای جامعه ملل یا داوری استفاده کند و مکلّف بود تا مدت سه ماه از تاریخ صدور رأی توسّط مراجع فوق از توسل به جنگ خودداری کند.

---

1. Reprisal.

بنابراین، پس از گذشت سه ماه مذکور هر کشوری قانوناً حق داشت برای حل دعاوی خود به جنگ متوسّل شود. فقط در ۱۹۲۸ بود که قرارداد معروف به «پیمان بریان کلوگ»، جنگ را کاملاً تحریم نمود.[1]

اعضای پیمان در مادهٔ یک، توسّل به جنگ را برای حلّ مناقشات بین‌المللی محکوم می‌کنند و آن را به عنوان ابزار سیاست ملی در رابطه با یکدیگر ملغی می‌کنند.

در ۱۹۴۵ سازمان ملل متّحد تأسیس شد. مادهٔ یک منشور، یکی از هدفهای عمدهٔ آن سازمان را «سرکوب تجاوز، یا سایر طرق نقض صلح»، ذکر می‌کند.

به موجب بند ۲ مادهٔ ۴ منشور: «تمام اعضا در روابط بین‌المللی‌شان از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیّت سرزمینی یا استقلال سیاسی دولتهای دیگر یا به هر نحوی مغایر با هدفهای ملل متّحد خودداری خواهد کرد. این یکی از تعهدات محوری منشور سازمان ملل متحد است و یک تحریم عمومی در مورد استفاده یک طرفه از زور را برقرار می‌کند.

از سال ۱۹۴۵ به بعد، اصل مزبور مکرراً مورد تأیید قرار گرفته است بویژه در قطعنامه‌های مجمع عمومی مانند:

۱. اعلامیهٔ غیر قانونی بودن مداخله در امور داخلی دولتها (۱۹۶۵)[2]

۲. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل دربارهٔ روابط دوستانه (۱۹۷۰)[3]

۳. قطعنامهٔ تعریف تجاوز (۱۹۷۴)[4]

---

1. Kellog - Briand pact.

2. Declaration on the Inadmissibility of intervention. *(GA Res. 2131 (XX)*, 1965.

3. Declaration of the principles of Int - Law ... *(G.A. Res. 2625* (XXV) 1970.

4. Definition of Aggression *(G.A.Res. 3314 (XX1 X)*, 1974.

۴. اعلامیهٔ افزایش کارآیی تحریم استفاده از زور[1].

گرچه تحریم استفاده از زور یا تهدید زور، مورد قبول کشورهاست؛ ولی در مورد قلمرو و دامنه این اصل اختلاف است.

بنابر یک نظر[2]، در جایی که توسّل به زور بمنظور تجاوز علیه تمامیّت ارضی یا استقلال سیاسی کشوری نیست و برای هدفهایی می‌باشد که با هدفهای منشور مغایرت ندارد، مانند اقدامات انسان دوستانه و حمایت از اتباع در خارج (نظیر اقدام نظامی هند در پاکستان شرقی در ۱۹۷۱)، این گونه توسل به زور مجاز است.

بنابر نظر دیگر[3]، تحریم مقرر در بند ۲ مادهٔ ۴ منشور هرگونه توسّل به زور را قطع نظر از انگیزه آن، به جز مواردی که صریحاً مستثنی گردیده، ممنوع ساخته است. بعلاوه، ملاکهای ذهنی مانند هدفهای انساندوستانه، نمی‌تواند معیار درستی برای مجاز شمردن کاربرد زور باشد. بنابراین، حق دفاع مندرج در مادهٔ ۵۱ و اقدام علیه کشورهای دشمن (در جنگ جهانی دوم مادهٔ ۱۰۷ منشور) تنها استثنائات وارد بر اصل عام تحریم استفاده از زور است.

مراجعه به مذاکرات کنفرانس سانفرانسیسکو نشان می‌دهد که تفسیر دوم از مادهٔ (۴) درست‌تر است. همچنین رویه و عمل دولتها نشان می‌دهد که به جز مواردی اندک (مانند حمله اسرائیل به فرودگاه انتبه)، کشورهایی که از زور استفاده کرده‌اند مانند حمله به گرانادا (۱۹۸۳) ـ بمباران راکتوار اتمی عراق (۱۹۸۱)، تهاجم هند به پاکستان شرقی (۱۹۷۱) .... همه به استثنا بر اصل کلی یعنی دفاع مشروع استناد کرده‌اند نه به تفسیر

---

1. Decl. on Incre Asing effectiveness of the prohibition of the use of force, GA Res. 4222, 18 nov. 1987.

2. Bowett, *self - defecne in Int. Law.* 1958.

3. I. Brownlie, *Int. Law and the use of force,* 1963.

محدود از اصل مذکور (مادهٔ (۴)).

استثنائات بر تحریم عمومی استفاده از زور

۱. دفاع مشروع

گرچه حق دفاع مشروع در حقوق عرفی وجود داشته است و از حقوق طبیعی و ذاتی به شمار می‌رود؛ ولی این حقّ ذاتی با توجّه به ممنوعیّت عمومی استفاده از زور، معنی پیدا می‌کند. حقّ عرفی دفاع، در نامه‌ای که ویستر، وزیر خارجه آمریکا در جریان غرق کشتی کارولین به مقامات انگلیسی در کانادا در ۱۸۳۷ ارسال داشت، بیان شده است. مقامات انگلیسی یک کشتی حامل شورشیان را که متعلق به آمریکا و در سواحل آن کشور بود تصرّف کرده آنرا بر روی آبشار نیاگارا غرق نمودند. وزیر خارجه آمریکا طی نامه‌ای از مقامات انگلیسی خواست که معذرت خواسته و به دولت آمریکا غرامت پرداخت کنند، مگراینکه بتوانند ثابت کنند که اقدام آنها برای دفاع ضرورت داشته و هیچ راه دیگری جز غرق کشتی وجود نداشته، خطر فوری بوده به طوری که فرصتی برای تأمّل و چاره‌اندیشی نبوده و عمل آنها معقول و متناسب با خطری بوده که آنها را تهدید می‌کرده است.[1] بنابراین، اگر استفاده از امکانات دیپلماتیک می‌توانست مانع بحران شود یا خطر دور و ناشی از سوء ظن می‌بود، دفاع مشروع مصداق پیدا نمی‌کرد.

بدین ترتیب ارکان دفاع مشروع عبارت است از:

۱. ضرورت

۲. فوریت

---

1. The Caroline case, 29 *Brit., & for. st. papers,* 1137.

۳. نبودن راه دیگری برای مقابله با خطر
۴. تناسب (دفاع باید متناسب با خطر و معقول باشد).

دامنهٔ استفاده از حقّ دفاع ذاتی بشرط آنکه با ضوابط بالا تطبیق کند، نسبتاً وسیع است بنابراین، حقّ استفاده از زور برای مقابله با یک خطر قریب‌الوقوع[1] (حتی قبل از وقوع آن) مجاز می‌باشد. همچنین استفاده از زور برای حفظ منافع دولت مانند دفاع از سرزمین، اتباع، اموال و حقوق آن، مجاز می‌باشد. در صورتی که هر یک از این حقوق مورد تهدید قرار گیرد، دولت مجاز باستفاده از زور برای دفاع از آنها می‌باشد.

سرانجام، طبق حقوق عرفی، استفاده از زور حتی اگر «تهاجم» صورت فیزیکی و مادی به خود نگیرد؛ بلکه به صورت تهاجم اقتصادی یا تبلیغاتی باشد، مجاز می‌باشد. تنها چیزی که مورد نیاز است وجود ضرورت و نیاز فوری و غالب، برای توسّل به اقدام قهری است.

اکنون باید دید تصویب منشور ملل متّحد که در حکم قانون اساسی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم است چه تأثیری بر حقوق عرفی مذکور داشته است.

همان طور که قبلاً گفته شد در این مورد دو نظریه وجود دارد، یکی برداشت محدود از حقّ توسّل به زور است که می‌گوید طبق مادهٔ (۲) هر گونه استفاده از زور ممنوع گردیده، مگر به موجب استثنائات مذکور در منشور از جمله ماده ۵۱ در مورد دفاع مشروع. ماده ۵۱ حقّ دفاع فردی و جمعی را فقط در صورتی مجاز می‌داند که «یک حمله مسلحانه واقع شده باشد». بنابراین، موارد دیگری که به عنوان دفاع مشروع ذکر می‌شود از قلمرو مادهٔ ۵۱ منشور خارج است. به طور مشخّص، حق استفاده از زور در

---

1. Anticipatory self - defence.

مواردی که فقط بیم تجاوز می‌رود یا هنگامی که خطر جنبهٔ خشونت‌آمیز و قاهره ندارد و یا برای حفظ منافعی به جز حفظ تمامیت سرزمینی است، مجاز نمی‌باشد.

نظریه فوق توسط اکثریت قضات در دعوای نیکاراگوئه و آمریکا، اتخاذ گردید (گرچه دادگاه مسئله دفاع در برابر خط قریب‌الوقوع و منتظر را، بررسی نکرد بلکه با موضوع یک حمله عینی رویه رو بود) از سوی دیگر برخی قضات مانند جنینگز[1] و شوبل[2] بر این نظر بودند که حق عرفی دفاع به موجب مادهٔ ۵۱ منشور محدود نشده‌است.

بعلاوه، برخی نویسندگان مانند «براون لی» معتقدند که در مورد حق دفاع، قلمرو حقوق عرفی حتی قبل از ۱۹۴۵، به وسعتی که ادعا می‌شود، نبوده است.

بنابراین قلمرو دقیق حق دفاع مشروع مورد بحث است. اکثریت اعضای سازمان ملل متّحد حق دفاع مندرج در مادهٔ ۵۱ را به طور مضیق تفسیر می‌کنند از سوی دیگر کشورهای قدرتمند که گرایش بیشتری به استفاده از نیروی قهری دارند، طرفدار تفسیر موسع از حق دفاع هستند که نه تنها شامل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها بلکه منافع آنها را ـ چنانکه در حقوق عرفی قبل از منشور مرسوم بود ـ نیز در بر می‌گیرد. برعکس کشورهایی که با نیروی نظامی نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند از تفسیر مضیق و محدود حق دفاع طرفداری می‌کنند.

۲. دفاع جمعی

مادهٔ ۵۱ منشور، همچنین مبنای تشکیل سازمانهای نظامی منطقه‌ای، از قبیل

1. Jennings. 2. Schwebel.

پیمان ناتو، قرار گرفته است. در اساسنامه این گونه سازمانها، هر گونه حمله به یکی از اعضا در حکم حمله به همهٔ اعضا تلقی شده و در اجرای حق دفاع جمعی اعضا متعهد شده‌اند به کمک دولتی که مورد حمله قرار گرفته، بشتابند. دفاع جمعی مستلزم تدارک و آمادگی قبلی نیز می‌باشد از این رو این گونه دفاع پیرامون یک تشکیلات و سازمان رسمی با خطوط فرماندهی، متشکل شده است.

لازم نیست که همهٔ اعضای یک پیمان جداگانه مورد حمله قرار گیرند تا دفاع جمعی مصداق پیدا کند؛ بلکه حمله به یکی کافی است که اقدام به دفاع جمعی را توجیه کند (همین نظر در ردّ نظریه اکثریت اعضای دادگاه در دعوای نیکاراگوئه (علیه آمریکا) در مورد مادهٔ ۵۱ منشور مستند قرار گرفت.

۳. دعوت از نیروهای خارجی

یک دولت می‌تواند از دولت دیگر درخواست کند که نیروهای نظامی‌اش را برای کمک به آن کشور اعزام دارد. (درخواست اردن از بریتانیا برای اعزام نیرو در سال ۱۹۵۸ برای مقابله با ناآرامیهای داخلی و درخواست عربستان و کویت از نیروهای متّحدین در جنگ با عراق، ۱۹۹۰). این امر چون با رضایت دولت سرزمینی صورت می‌گیرد، نقض حقوق بین‌الملل به شمار نمی‌رود، مگر دعوت برای هدفی غیر قانونی صورت گیرد (مانند کشتار جمعی).

هنگامی که ناآرامیهای داخلی به «جنگ داخلی» بیانجامد، هیچیک از طرفهای جنگ داخلی نمی‌تواند از قدرتهای خارج درخواست کند که نیروی نظامی به کمک آنها بفرستد. در این جا اصل «عدم مداخله در امور داخلی کشورها»[1] حاکم است و از آن جا

---

1. Principle of Non - Intervention.

که حقوق بین‌الملل جنگ داخلی را به رسمیّت می‌شناسد، فرستادن نیرو برای کمک به یکی از طرفهای جنگ داخلی، مداخله در امور داخلی کشورها به شمار می‌رود؛ زیرا در این شرایط مقام ذیصلاحی وجود ندارد که بتواند از دولت خارجی درخواست اعزام نیرو نماید (استثنا بر این، کمک به نیروهایی است که برای کسب استقلال و تعیین سرنوشت، مبارزه می‌کنند).

مسئله دشوار این است که چه موقع یک ناآرامی داخلی تبدیل به یک جنگ داخلی می‌شود؟ در بیشتر موارد به مداخله قدرتهای بزرگ در کشورهای جهان سوم انجامیده، دعوت از سوی کسانی بوده است که اعتبار و صلاحیّت آنها محل تردید بوده است (مانند مداخله آمریکا در گرانادا و ویتنام و شوروی در افغانستان). به هر حال مسئله دعوت از نیروهای خارجی از مواردی است که می‌تواند بهانه‌ای برای دخالت در امور داخلی یک کشور باشد.

۴. تلافی[1]

تلافی از انواع خودیاری و از اشکال قصاص است که فی‌نفسه عملی است غیر قانونی. ولی به علت مسبوق بودن به یک عمل غیر قانونی دیگر، مجاز شناخته می‌شود. تلافی باید متناسب با عمل خلاف ارتکابی باشد و هدف از آن، متوقف کردن اعمال غیر قانونی است و در صورت تأمین منظور فوق، باید متوقف گردد. نظر به اینکه سیستم امنیت دستجمعی مندرج در منشور نتوانسته است از نقض صلح و تجاوز جلوگیری کند، عده‌ای از نویسندگان از جمله «باوت» قایل به چنین حقّی شده‌اند. معذلک در مواردی

1. Reprisal

استفاده از تلافی، مجاز نیست مانند کاربرد آن علیه اشخاص و اموال و اماکن حمایت شده. به موجب مقاوله نامه‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹). همچنین، در اعلامیه مجمع عمومی دربارهٔ اصول حقوق بین‌الملل[1] گفته شده است که دولتها باید از توسّل به «تلافی» که متضمن استفاده از زور است، خودداری نمایند.

۵. حمایت از اتباع و اموال در خارج

گاه استفاده از زور توسط یک دولت در داخل سرزمین کشور دیگر به عنوان حمایت از جان اتباعی که در خطر هستند و یا حمایت از اموال توجیه شده است. این ادّعا از سوی اسرائیل در مورد عملیات در فرودگاه انتبه (۱۹۷۶)، از سوی آمریکا در مورد مداخله در گرانادا (۱۹۸۳) و پاناما (۱۹۸۹) و نیز بریتانیا در مورد بحران سوئز ۱۹۵۶، مطرح شده است.

در حقوق عرفیِ سنتی، وجود شرایطی استفاده از این حق را به موارد استثنایی محدود می‌کرد از جمله فوری بودن خطر، توسّل به نیروی نظامی به عنوان آخرین چاره، عدم تمایل دولت خارجی به حمایت از اتباع در خارج و تناسب اقدام نظامی. اینکه پس از ۱۹۴۵ و تصویب منشور، این گونه مداخلات جنبهٔ قانونی داشته باشد محلّ حرف است و باید به پراتیک کشورها، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و عقاید نویسندگان حقوق بین‌الملل، و آرای محاکم بین‌المللی مراجعه کرد. ولی تردید نیست که حمایت از اتباع گاه برای مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر و اشغال آن کشورها، به کار رفته است (مانند مداخله آمریکا در گرانادا و پاناما).

---

1. G.A. Res - 2656 (XX V).

۶. مداخله انساندوستانه

گاهی مداخله نظامی در کشور دیگر به‌منظور حفظ حقوق انسانی مطرح شده است، مانند مداخله هند در پاکستان شرقی در ۱۹۷۱. گفته می‌شود این اقدام برای نجات اتباع کشور موضوع مداخله که با جنایات سیستماتیک (مانند کشتار جمعی) رو به رو شده‌اند، صورت‌می‌گیرد.

این گونه مداخلات اکنون در مورد کردهای عراق و شیعیان جنوب آن کشور، از سوی سازمان ملل متّحد به مرحلهٔ اجرا گذارده شده، گرچه مجری آن تعداد اندکی از کشورهای عضو شورای امنیّت (مانند آمریکا ـ انگلیس و فرانسه) می‌باشند. این گونه مداخله همچنین از سوی ویتنام برای جلوگیری از خونریزی در کامبوج در ۱۹۷۸ صورت گرفته است. باز در این جا نیز قانونی بودن این اقدامات بستگی به رویه کشورها و تأیید جامعه بین‌المللی دارد.

۷. تعیین سرنوشت و جنبشهای آزادی بخش ملی

یکی دیگر از مواردی که به عنوان توجیه استفاده از زور مطرح شده، حق تعیین سرنوشت است. این حق اصولاً، در مورد سرزمینها و مردم مستعمره و مناطق اشغالی مطرح می‌شود. حق مزبور چنانچه توسط مردمی که جزو سرزمین کشور مستقل هستند مطرح شود، با اصل دیگر حقوق بین‌الملل که عبارت از حاکمیّت سرزمینی است برخورد پیدا می‌کند. مثلاً حق مردم فالکلند به اینکه بتوانند سرنوشت خود را آزادانه تعیین کنند و حق دولت آرژانتین به حاکمیت و تمامیّت سرزمینی خود و حقّ کردهای شمال عراق و شیعیان باطلاق جنوب آن کشور به تعیین سرنوشت، با حق دولت عراق در مورد حاکمیّت سرزمینی، تضاد پیدا می‌کند.

همان طور که گفته شد قطعنامه‌های سازمان ملل متحد (مانند مادهٔ ۷ قطعنامه تعریف تجاوز و مادهٔ ۵ اعلامیهٔ اصول حقوق بین‌الملل) این حق را در مورد مردم سرزمینهای مستعمره و نهضتهای آزادی‌بخش که برای رهایی و کسب استقلال تلاش می‌کنند، به کار برده است؛ ولی حتّی در آنجا نیز عبارات به کار برده شده روشن و بدون ابهام نیست. بدون شک یک دولت استعماری نمی‌تواند از زور برای سرکوب مردم مستعمره که برای استقلال خود مبارزه می‌کنند، استفاده کند. این گونه کاربرد زور غیر قانونی است. از سوی دیگر مبارزه مردم مستعمرات و جنبشهای آزادی‌بخش برای حصول استقلال، مورد تأیید جامعه بین‌المللی قرار گرفته است (مانند جنبشهای سواپو (نامی بیا) و پولیساریو (صحرای غربی).

اقداماتی مانند مداخله نظامی هند در پاکستان شرقی به قصد کمک به ناسیونالیستهای بنگالی از سوی عدّه‌ای از کشورها به عنوان کمک به نهضتهای آزادی‌بخش و اصل تعیین سرنوشت مورد تأیید قرار گرفته و آن را در راستای هدفهای منشور معرفی کرده‌اند؛ در حالی که برخی با توجّه به تحریم استفاده از زور در مادهٔ (۴)۲ منشور، در مورد قانونیّت این گونه اعمال، تردید کرده‌اند.

استفاده از زور توسط سازمان ملل متحد

در اجرای هدفها و اصول منشور، دو فصل ششم و هفتم در منشور گنجانده شده است که اولی مربوط به حلّ و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی و دوّمی مربوط به اقدامات قهری است. در واقع در فصل هفتم منشور، یک سیستم امنیّت دستجمعی به وجود آمده که به شورای امنیّت که در آن پنج کشور بزرگ کرسی دائمی و حقّ وتو دارند، اجازه می‌دهد که از نیروی نظامی علیه تجاوز و نقض صلح و تهدید زور، استفاده کند. شورای

امنیّت تنها رکن ملل متحد است که دارای این اختیار می‌باشد. طبق طرح منشور، اعضا می‌بایستی به موجب موافقتنامه‌های خاص، نیروهایی را برای استفاده شورای امنیّت در اختیار آن شورا قرار دهند. ابتدا شورا بایستی وقوع تهدید یا تجاوز به صلح را احراز کند و سپس برای مقابله با آن از تدابیر غیر نظامی، مانند تحریمهای اقتصادی، سیاسی و غیره استفاده کند و چنانچه این تدابیر برای مقابله با تجاوز یا تهدید صلح، موثّر واقع نشد از نیروهای نظامی استفاده کند. شورای امنیّت در مواردی اجازه استفاده از نیروی نظامی را صادر کرده است مانند تجویز استفاده از زور برای جلوگیری از نقض تحریم نفتی علیه رودزیای جنوبی (۱۹۶۶) و اقدامات سازمان ملل در کره در ۱۹۵۰. در تاریخ اخیر هم، پس از حمله عراق به کویت در جریان جنگ خلیج‌فارس، شورای امنیّت در قطعنامه‌های پیاپی به نیروهای مؤتلف امکان داد به مقابله با نیروهای اشغالی عراق بپردازند و پس از عقب‌نشینی عراق، قطعنامه‌های شورای امنیّت مجوز اقدامات بعدی در عراق مانند برقراری «پناهگاه امن»[1] در کردستان شمال عراق و منطقه ممنوعیت پرواز[2] در جنوب عراق، و نیز انهدام نیروی اتمی و سلاحهای شیمیایی و بیولوژیک آن کشور گردیده است. این اقدامات به علت آنچه که «نظم بین‌المللی جدید» نام گرفته امکان‌پذیر شده که خود محصول فروپاشی اتحاد شوروی و تغییرات گسترده در باقیماندهٔ امپراتوری شوروی سابق می‌باشد. چون دیگر دنیای دو قطبی بر جای نیست، آمریکا و متحدین آن کشور (مانند انگلستان و فرانسه) می‌توانند قطعنامه‌های دلخواه را از تصویب شورای امنیّت بگذرانند و به هدفهای جهانی خود دست یابند. در واقع شورای امنیّت در این گونه موارد ابزار سیاست خارجی نیروهای مؤتلف خواهد بود. در آینده ممکن است

---

1. Safe Haven

2. Security zone.

کشورهای دیگری نیز به شورای امنیت راه یابند، مانند آلمان و ژاپن و هندوستان و جایگاه قدرت بزرگ با کرسی دائمی و حق وتو به آنان داده شود. بدیهی است کشورهای موجود علاقه‌ای ندارند که دولتهای دیگری به جمع انحصاری آنها افزوده شود. ولی از سوی دیگر الزامات جامعه بین‌المللی، از جمله لزوم به عهده گرفتن هزینه‌های عملیات نظامی ممکن است از عواملی باشد که این امر را امکان‌پذیر سازد.

به‌جز شورای امنیت، مجمع عمومی با توجّه به قطعنامه اتحاد برای صلح[1] اختیار دارد در زمینه حفظ صلح و امنیّت بین‌المللی توصیه کند. منشور در مادهٔ ۲۴، مسئولیت اوّلیه حفظ صلح را به عهدهٔ شورای امنیّت قرار داده است. بنابراین مجمع عمومی می‌تواند طبق مواد ۱۱ الی ۱۴ در این زمینه دارای مسئولیّت ثانویه باشد.

این اختیار مجمع عمومی توسّط دادگاه دادگستری بین‌المللی در رأی مربوط به هزینه‌های ملل متّحد، مورد تأیید قرار گرفته است.[2]

همان‌طور که گفته شد اختیار مجمع عمومی جنبهٔ «توصیه» را دارد و نمی‌تواند مانند شورای امنیّت تصمیم الزام‌آور در مورد کاربرد زور اتّخاذ کند. مجمع عمومی توانسته است در امر حفظ صلح نقش مهمی به عهده بگیرد، مانند تأسیس نیروهای حافظ صلح ملل متحد در خاورمیانه در ۱۹۵۶ که به نیروهای مهاجم امکان داد با حفظ ظاهر، از تهاجم به مصر دست بردارند.

در موارد دیگر به طور عمده، شورای امنیّت بوده است که نیروهای حافظ صلح و نیز نیروهای ناظر ملل متّحد را به وجود آورده است که یکی از آنها در ارتباط با جنگ

---

1. Uniting for peace Resolution (GA - Res. 377 (V) 1950.

2. Certain Expenses case, 1963, *ICJ Re.* p.151.

ایران و عراق و قطعنامه آتش‌بس بوده است. (قطعنامه ۵۹۸).

به موجب این قطعنامه پس از برقراری آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروهای دو طرف به مرزهای شناخته شده بین‌المللی، با کمک دبیرکل یک نیروی ناظر نظامی ملل متحد برای نظارت بر آتش‌بس در طول مرزهای دو طرف به وجود می‌آید که به یونیماگ[1] معروف است.

1. United Nations, Iran - Iraq Military observer group.

فصل هشتم

مسئولیت بین‌المللی دولت

فصل هشتم

مسئولیت بین‌المللی دولت

در هر نظام حقوقی، خواه ملّی یا بین‌المللی، نقض یک تعهّد الزام‌آور، موجب مسئولیت حقوقی می‌گردد. قواعد مسئولیت بین‌المللی وضعیت‌هایی را که در آن یک دولت برای نقض تعهد بین‌المللی دارای مسئولیت می‌گردد، و نیز آثار این مسئولیت را تعیین می‌کند.

در این زمینه طرحهای پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل باید مورد توجّه قرار گیرد. بعلاوه، حقوق مسئولیت بین‌المللی را باید در حقوق عرفی، آرای دادگاههای بین‌المللی (مانند آرای دیوان مختلط داوری دعاوی ایران و آمریکا) و نیز معاهدات دو جانبه و چند جانبه، جستجو کرد. همچنین برخی قطعنامه‌های مجمع عمومی، موضوعات مشخّصی را در زمینهٔ مسئولیّت بین‌المللی مورد توجّه قرار داده است.

مسائل کلّی مسئولیّت دولت

مسئولیت بین‌المللی وقتی رخ می‌دهد که یک دولت تعهدی را در مقابل دولت دیگر نقض می‌کند. هر عمل غیر قانونی بین‌المللی توسّط یک دولت، متضمن مسئولیت بین‌المللی آن دولت است. خواه دولت قدیم باشد یا جدیدالتأسیس. تعهد ممکن است از

یک «معاهده» یا «حقوق عرفی» سرچشمه گرفته یا ناشی از عدم اجرای یک تصمیم الزام‌آور قضایی باشد. همچنین ممکن است مسئولیت در اثر بدرفتاری با اتباع خارجی یا عدم اجرای یک تصمیم الزام‌آور یک سازمان بین‌المللی ذیصلاح، مانند شورای امنیّت ملل متحد پدید آید. منشأ تعهد بین‌المللی فرقی از حیث مسئولیت دولت نمی‌کند. به طور کلی مسئولیت دولت دو عنصر را در بر می‌گیرد: ۱. یک عمل غیرقانونی ۲. قابلیت انتساب به دولت. معذلک اگر دولت دارای دفاع معتبری باشد می‌تواند از مسئولیت مبرّا شود و الاّ در نتیجهٔ مسئولیت، مجبور به پرداخت خسارت است.

عمل غیر قانونی

اینکه عمل یک دولت، موجب مسئولیت بین‌المللی می‌گردد، فقط به موجب حقوق بین‌الملل تعیین می‌گردد. بنابراین اگر عملی در حقوق بین‌الملل غیر قانونی باشد، مقررات حقوق داخلی دربارهٔ قانونی بودن آن عمل، تأثیر ندارد. زیرا طبق یک اصل مورد قبول، اعمال در حقوق بین‌الملل، به وسیلهٔ قواعد بین‌المللی مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

بنابراین، در صورتی که فعل یا ترک فعل از سوی دولت، منجر به نقض یک تعهد بین‌المللی گردد، مسئولیت بین‌المللی به وجود می‌آید. مثلاً چنانچه دولتی به طور غیر قانونی از زور علیه کشور همسایه استفاده کند، مسئولیت دارد؛ ولی همین طور در صورتی که از اقدامات غیر قانونی گروههای مسلح خودمختار از داخل سرزمین خود، علیه کشور همسایه جلوگیری نکند، دارای مسئولیت می‌باشد (این امر به موجب مادهٔ ۳ طرح مواد پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل و نیز آرای محاکم بین‌المللی ـ نظیر قضیه کانال کورفیو که دولت آلبانی به علت ندادن هشدار در مورد مین‌های موجود در تنگهٔ کورفیوی شمالی، مسئول شناخته شد، مورد تأیید قرار گرفته است). در صورتی فعل یا ترک فعل موجب مسئولیت می‌گردد که یک تعهد بین‌المللی در زمان فعل یا ترک فعل

وجود داشته باشد. صرف نقض تعهد موجب مسئولیت است خواه عنصر تقصیر وجود داشته یا نداشته باشد (نظریه مسئولیت عینی یا مسئولیت مطلق). بنابراین، در حادثه رآکتور اتمی شوروی (چرنوبیل واقع در اوکراین، آوریل ۱۹۸۶) که منجر به سرایت مواد رادیواکتیو به لهستان، آلمان و فرانسه گردید شوروی، به موجب حقوق بین‌الملل برای خسارت وارده به سلامت افراد و محصولات این کشورها دارای مسئولیت می‌باشد. این اصل قبلاً در داوری بین کانادا و ایالات متحده در مورد کارخانه‌هایی که در کانادا قرار داشت و سبب سرایت دیوکسید سولفور به خاک آمریکا می‌گردیده، نیز مورد تأیید قرار گرفت.[1] در رأی داور گفته شد که هیچ دولتی حقّ ندارد از سرزمین خود به گونه‌ای استفاده کند یا اجازه استفاده آن را بدهد که موجب صدمه سرزمین دیگری گردد؛ هنگامی که این صدمه شدید و با ادله و شواهد قانع‌کننده قابل اثبات باشد.

همچنین، در قضیه آزمایش اتمی فرانسه در ۱۹۷۳، دولت‌های استرالیا و نیوزیلند به طور جداگانه علیه فرانسه به دادگاه بین‌المللی شکایت کردند و به علّت گسترش مواد رادیو اکتیو به سرزمین‌هایشان، عمل فرانسه را غیر قانونی دانستند. فرانسه به صلاحیّت دادگاه اعتراض کرد و دادگاه طبق تقاضای دولت‌خواهان، دستور مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۷۳ را به عنوان تدابیر موقتی[2] صادر کرد که به موجب آن از فرانسه خواسته شده بود از ادامه آزمایش‌ها خودداری کند.

گرچه فرانسه از پذیرش دستور دادگاه خودداری کرد؛ ولی بعد به طور یکجانبه، قطع آزمایشها را اعلام کرد و دادگاه بدون آنکه وارد ماهیّت موضوع شده باشد، به علّت منتفی بودن موضوع شکایت، آنرا از دستور کار خود خارج کرد.

---

1. Trail smelter Arbitration (1935)

2. Provisional measures.

جرم و شبه جرم بین‌المللی

کمیسیون حقوق بین‌الملل در طرح کنوانسیون پیشنهادی در مورد مسئولیت دولت[1]، در مادهٔ ۱۹، اعمال غیر قانونی بین‌المللی دولتها را ـ یعنی اعمالی که ناقض یک تعهد بین‌المللی است ـ به دو دسته تقسیم کرده است. دسته‌ای را عنوان جرایم بین‌المللی[2] و دسته‌ای را شبه جرم بین‌المللی[3] نامیده و دلایل و مدارکی را نیز برای این تقسیم‌بندی ذکر کرده است. به طور کلی جرایم بین‌المللی شامل آن دسته از اعمال غیر قانونی است که یک تعهد مهم و بنیادی را که از نظر منافع جامعه بین‌المللی دارای اهمیّت اساسی است، نقض می‌کند مانند نقض جدّی تحریم تجاوز ـ نقض جدّی حقّ تعیین سرنوشت (مانند استقرار یا حفظ سلطهٔ استعماری از طریق زور)، نقض جدّی حقوق بشر در مقیاس وسیع (مانند برده‌داری، کشتار جمعی، تبعیض نژادی)، نقض جدّی مقررات اساسی برای حفظ محیط زیست (مانند آلودگی وسیع هوا یا دریا).

واضح است که موارد فوق که جنبهٔ حصری هم ندارد، مرتبط با مفهوم قواعد آمره[4] است، به عبارت دیگر جرایم بین‌المللی متضمّن نقض قواعد امری می‌باشد.

همچنین باید توجّه داشت که جرایم فوق در مورد مسئولیتِ بین‌المللیِ «دولت» است و شامل جرایم بین‌المللی که توسط «افراد» صورت می‌گیرد، نمی‌شود این دسته اخیر در جای دیگر زیر عنوان جرایم علیه صلح و بشریّت توسط کمسیون حقوق بین‌الملل، تدوین شده است.

بند ۴ مادهٔ ۱۹ طرح پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل، در مورد دسته دوم از

---

1. *ILC. Rep.* 175 (1976).

2. Int. Crimes.

3. Int. delicts.

4. Jus cogens

اعمال غیر قانونی می‌گوید: هر عمل غیر قانونی بین‌المللی که طبق بند ۲، «جرم» بین‌المللی نیست، شبه جرم بین‌المللی محسوب می‌شود.

کمیسیون در آن هنگام دربارهٔ «رژیم مسئولیت بین‌المللی» یعنی آثار حقوقی مترتب بر جرایم بین‌المللی، توضیحی نداد ولی در گزارش مخبر ویژه به کمیسیون در ۱۹۸۵[1]، برخی از اثرات «جرم بین‌المللی» را متذکر شد (مادهٔ ۱۴ پیشنهادی).

ارتکاب یک جرم بین‌المللی، حقوق و تکالیفی را برای اعضای جامعه بین‌المللی به وجود می‌آورد از جمله وظیفه عدم شناسایی وضعیت حاصله از ارتکاب جرم و نیز خودداری از کمک به دولتی که مرتکب جرم شده است.

به طور کلی در مورد جرایم بین‌المللی، تمامی دولتها حقّ دارند علیه کشور متخلّف، به نقض تعهد مربوط، استناد کنند و تدابیر لازم برای مقابله با آن اتخاذ کنند. هدف این است که هر دولتی حقّ داشته باشد برای استقرار این گونه قواعد اساسی جامعه بین‌المللی، تلاش کند.

این تفکیک بین جرایم و شبه جرم بین‌المللی مورد انتقاد برخی دولتها و حقوق‌دانان بویژه دولتهای غربی قرار گرفته است.

خمنز دِآرکاگا[2]، رئیس پیشین دادگاه بین‌المللی معتقد است که نظام سنّتیِ دو جانبهٔ مسئولیتِ دولتها در مورد قواعدی که منافع مشترک و اساسی تمامی دولتها را حفظ می‌کند، کافی نیست و برای حفظ این گونه حقوق اساسی باید به هر کشوری حق داد که در حفظ و تأمین حقوق مزبور علیه دولت متخلف اقدام کند؛ ولی چون این امر ممکن است به هرج و مرج بیانجامد؛ قاضی مزبور پیشنهاد می‌کند که اقدام دولتها باید از طریق

---

1. *ILC. Rep.* 42 (1985).

2. Jimenez de Arechaga

ارکان صالح سازمانهای بین‌المللی به مرحلهٔ اجرا درآید.[1]

قابل انتساب بودن به دولت[2]

برای تحقق مسئولیت، باید فعل یا ترک فعل غیر قانونی قابل انتساب به دولت باشد. به عبارت دیگر، فعل باید از سوی دولت سر زده باشد نه از سوی افراد و ارکانی که از جانب خود عمل کرده‌اند. مثلاً عدم رعایت مقرّرات یک معاهده از جانب دولت، «عمل دولت» محسوب می‌شود، ولی اگر عمل صادره از سوی افراد و ارکانی باشد که از جانب خود عمل کرده‌اند، نقض حقوق بین‌الملل، مطرح نمی‌شود. اینکه عمل صادره از سوی افراد و ارگانها قابل انتساب به دولت است، موضوعی است که حقوق بین‌الملل معیّن می‌کند گرچه حقوق بین‌الملل برای تعیین وضع افراد و ارکان مورد نظر ممکن است به حقوق داخلی ارجاع کند ولی تصمیم نهایی با سیستم بین‌المللی است. قاعدهٔ کلّی این است که فعل و ترک فعل ارگانهای دولت، متعلق به دولت‌است.

بنابراین، دولت مسئولِ اقدامات ارگانهای خود، مانند ارتش، پلیس، قوهٔ قضاییه، سازمانها و دوایر دولتی است. افعال ارگان فوق، افعال دولت محسوب می‌شوند؛ حتی اگر خارج از حوزهٔ مسئولیت‌شان عمل کرده باشند. مثلاً چنانچه پلیس در ظرفیت پلیسی خود به تبعهٔ خارجی صدمه بزند، دولت مسئول خواهد بود ولو آنکه پلیس مزبور خارج از اختیاراتش عمل کرده باشد، بنابراین چون ارگان مزبور از جانب دولت عمل کرده، اقدام او موجب مسئولیت دولت می‌گردد و تجاوز از حدود اختیارات، رافعِ مسئولیت دولت نمی‌باشد (مادهٔ ۱۰ طرح کنوانسیون مسئولیت دولتها). ولی چنانچه پلیس مزبور

---

1. 159 Rec. Des Cours, 275 (1978-1).

2. Imputability or attributability.

خارج از وظایف اداری خود در یک درگیری خیابانی یک شهروند خارجی را مصدوم کند. چون به عنوان ارگان دولت عمل نکرده است، دولت مسئول نمی‌باشد. قاعدهٔ مسئولیتِ دولت برای اعمال ارکان آن، شامل همهٔ ارگانها و هرنوع عمل، اعم از اداری، قضایی، قانونگذاری و اجرایی می‌گردد، (مواد ۶ و ۷ طرح کنوانسیون). دولت، مسئول اقدامات افراد خصوصی نیست گرچه این اقدامات در داخل سرزمینش صورت گرفته باشد. بنابراین، اگر یک شهروند عادی به تبعه خارجی حمله کند، دولت از نظر بین‌المللی مسئول این اقدام او نخواهد بود. ولی در صورتی که فرد خصوصی از جانب دولت عمل کند، دولت ممکن است از نظر بین‌المللی مسئول اعمال آنها باشد مانند مواردی که از افراد برای وظایف دولتی استفاده می‌شود، مانند کمک به انجام تحقیقات پلیسی یا حفظ نظم عمومی و غیره. این گونه افعال قابل انتساب به دولت است و صدمه به اتباع خارجی توسّط افراد مزبور، اعمال دولت محسوب می‌شود. همین طور اگر یک کشتی خصوصی مورد استفاده نیروهای دولتی قرار گیرد، مسئولیت بین‌المللی دولت در رابطه با کشتی مزبور مطرح می‌شود. همچنین در نبود مأموران رسمی، چنانچه افراد خصوصی وظایف آنها را به عهده بگیرند (در مواقعی که دستگاه نظم و امنیت از کار افتاده باشد) اعمال آنان می‌تواند قابل انتساب به دولت باشد، مانند افرادی که اقدام به ربودن آیشمن کرده بودند؛ ولی در ظاهر معلوم نبود که مأموران دولت اسرائیل هستند یا خیر.

در موارد فوق در واقع افراد خصوصی در شرایط و اوضاع و احوالی که ایجاب می‌کرده است به انجام وظایف دولتی پرداخته‌اند و لذا افعال آنها، افعال دولتی محسوب می‌شود. در مواقع شورش و انقلاب، چنانچه نیروهای انقلابی به قدرت برسند و حکومت جدید را تشکیل دهند، افعال صادره از آنها افعال دولت تلقی خواهد شد؛ ولی

چنانچه اقدامات آنها علیه دولت وقت، به تغییر حکومت نیانجامد دولت وقت، مسئول اعمال آنها نخواهد بود؛ زیرا شورش آنها از کنترل دولت خارج بوده است، (مواد ۱۴ و ۱۵ طرح کنوانسیون کمیسیون حقوق بین‌الملل).

چنانچه شورشیان موفق شوند دولت جدیدی در یک قسمت از کشوری تأسیس کنند، اعمال شورشیان قابل انتساب به آن دولت جدید خواهد بود.

در دعوای شورت[1] علیه ایران[2]، دادگاه به دو دلیل، دولت جدید را مسئول نشناخت:

۱. عدم اثبات رابطهٔ علیّت بین اعمال «انقلابیون» و اخراج خواهان از کشور؛

۲. عدم کنترل اوضاع از سوی دولت جدید در زمان اخراج وی

چنانچه یک فرد خصوصی مرتکب جرمی علیه یک تبعه خارجی شود، مثلاً او را به قتل برساند، بنابر آنچه گفته شد، عمل فرد قابل انتساب به دولت نیست. معذلک دولت ممکن است به علت نقض تعهدات دیگر مسئول باشد مانند: عدم اقدام برای بازداشت و مجازات فردمتخلف.

در رأی دادگاه بین‌المللی در مسئله اشغال سفارت آمریکا در تهران (که جمعیتی به سفارت مزبور حمله و آن را اشغال کردند) دادگاه بین‌المللی اظهار داشت: نه فقط دولت ایران از این وقایع جلوگیری نکرده است، بلکه شواهد روشنی وجود دارد که با مشارکت و تصویب دولت صورت گرفته است.[3]

به گفتهٔ دادگاه، در وقایع مزبور نیروهای امنیّتی ایران به رغم درخواستهای مکرر

---

1. Short.
2. Short V. Iran, (1988), AJIL. 140.
3. Dipiomatic & Consular staff in Tehran, ICJ, 1979.

برای کمک، از هر گونه اقدامی خودداری ورزیده بود.

غرامت

این یک اصلِ مورد قبول است که نقضِ یک تعهد بین‌المللی، موجب تعهد ثانوی پرداخت غرامت می‌گردد.

در رأی کارخانهٔ کورزو[1] (بین آلمان و لهستان ۱۹۲۸)، دادگاه بین‌المللی اظهار داشت: «این یک اصل حقوق بین‌الملل است... که نقض یک تعهد متضمن تعهد به پرداخت غرامت است.»[2] همچنین، در رأی کانال کورفیو گفته شد: نتیجهٔ وجود مسئولیت تعهد به پرداخت خسارت است[3] غرامت ممکن است اشکال مختلف به خود بگیرد. مثلاً شامل پوزش خواهی، استرداد اموالی که به طور غیر قانونی گرفته شده یا استرداد مثل[4] آن، ولی معمول‌ترین نوع خسارت پرداخت پول به‌ازای زیانهای وارده است. سرانجام باید توجّه داشت که نقض یک تعهد، خود یک عمل غیر قانونی است که موجب مسئولیت می‌گردد؛ و نیازی نیست که ثابت شود که ضرر و زیان وارد شده است مگر خود تعهد (قاعدهٔ اوّلیه) لازمهٔ نقضِ تعهد را ورود خسارت قرار داده باشد. مانند تعهد به حفاظت از سفارتخانه‌های خارجی که صرفِ غفلت از مراقبت، برای[5] ایجاد مسئولیت کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید این امر موجب وارد شدن خسارت نیز شده باشد. بدیهی است در غالب موارد دول خواهان مدعی پرداخت خسارات هستند که خواه به طور بالفعل یا به صورت از دست دادن منافع، به علت نقض تعهد بآنها وارد شده است.

---

1. Chorzow.

2. Chorzow factory (Merits) case *PCIJ* 1928.

3. Corfu Channel Case. 1949.

4. Texaco V. Libya (1977(\) 53 *ILR* 389.

5. 2 *YBILC*. 183 (1973).

موارد استثنا از مسئولیت

در حقوق بین‌الملل نیز مانند حقوق داخلی، نقض یک تعهد حقوقی در همه موارد، موجب مسئولیت نمی‌گردد. زیرا ممکن است شرایطی وجود داشته باشد که اقدام‌دولت را موجّه‌نماید و مانع‌از به‌وجودآمدن مسئولیت‌گردد. از جمله این مواردداست:

۱. رضایت طرف مقابل (به جز موارد نقض قواعد امری).

۲. اقدام متقابل در مقابل عمل خلاف دولت دیگر.

۳. وقایع غیر قابل پیش‌بینی یا فورس ماژور که انجام تعهد را غیر ممکن می‌سازد.

۴. موارد اضطراری برای حفظ جان افراد.

۵. ضرورت.

۶. موارد دفاع مشروع.

رفتار با بیگانگان

به طور کلی هر دولتی مکلّف است با بیگانگانی که در سرزمین‌اش حضور دارند بد رفتاری نکند.

نقض این تکلیف، مستلزم مسئولیت بین‌المللی در مقابل کشوری است که فرد بیگانه تابعیت آن را دارد، در واقع این امر یکی از رایج‌ترین انواع مسئولیت دولتهاست که مطرح‌می‌شود.

بدرفتاری با بیگانگان ممکن است اشکال گوناگون به خود بگیرد مانند:

۱. بدرفتاری با تبعهٔ بیگانه در ایّام بازداشت توسّط مقامات قضایی.

۲. مصادره غیرقانونی اموال بیگانگان.

۳. خودداری از مجازات کسانی که به تبعه بیگانه صدمه زده‌اند.

۴. صدمه مستقیم به اتباع خارجی توسّط مأموران دولت.

۵. استنکاف از اجرای عدالت (مانند عدم رعایت تشریفات قانونی و فساد مقامات قضایی).

استاندارد یا ضابطه رفتار با اتباع بیگانگان چیست؟

کشورهای پیشرفته بر این عقیده‌اند که ملاک سوء رفتار با اتباع بیگانه عدم رعایت یک حداقل رفتار به موجب حقوق بین‌الملل است[1] و نمی‌توان ضوابط و استانداردهای داخلی را برای عدم رعایت ضوابط بین‌المللی، مورد استناد قرار داد.

برعکس، کشورهای در حال توسعه معتقدند که ملاک رفتار با اتباع بیگانه قوانین ملی است و دولت فقط در صورتی دارای مسئولیت خواهد بود که در رفتار با اتباع خارجی تبعیض قائل شده باشد، یعنی باید همان استاندارد رفتار با اتباع داخلی را در مورد بیگانگان نیز رعایت نماید. این ضابطه در مادهٔ ۹ کنوانسیون مونت ویدو[2] دربارهٔ حقوق و تکالیف دولتها مصوب (۱۹۳۳) بدین سان تصریح گردیده: بیگانگان نمی‌توانند مدّعی حقوقی به‌جز، یا بیشتر از، حقوق اتباع داخله کشوری باشند که متهم به ارتکاب تقصیر است.

طرفداری کشورهای آمریکای لاتین از «استاندارد ملّی»، به‌منظور جلوگیری از مداخلهٔ ناروای کشورهای قدرتمند در امور آنها بوده و امروزه کشورهای جهان سوم بمنظور برقراری نظام اقتصادی و اجتماعی دلخواه خود، طرفدار نظریه مزبور می‌باشند.

در مسئله غرامت برای مصادره اموال خارجیان، باز اختلاف نظر وجود دارد. طرفداران استاندارد ملّی، بر این نظرند که تبعهٔ خارجی که دست به فعالیتهای اقتصادی

---

1. Int. Minimum standard

2. Monte Vido.

در کشور دیگر می‌زند، باید قواعد آن کشور را آن چنانکه موجود است، بپذیرد ولی این نظر مورد قبول کشورهای صادرکنندهٔ سرمایه و تکنولوژی نیست که یک استاندارد بین‌المللی از جمله حفظ حقوق اساسی افراد و تضمین سرمایه‌های خود را طلب می‌کنند.

دشواری در این جا مشخص نبودن محتوای استاندارد «حداقل رفتار» است.

حمایت دیپلماتیک از اتباع

چنانچه تبعهٔ کشوری در دست کشور دیگر دچار ضرر و زیان شود، کشور متبوع وی می‌تواند در اجرای اصل حمایت[1] دیپلماتیک دعوای تبعه خود را تصدی کرده و خود رأساً طرف دعوا قرار گیرد. به گفتهٔ دادگاه دادگستری بین‌المللی، این امر یکی از قواعد ابتدایی حقوق بین‌الملل است و در واقع دولت متبوع، حقوق خود را احراز می‌کند، یعنی تأمین احترام برای حقوق بین‌الملل. در اینجا مسئله این است که چه کسی تبعه محسوب می‌شود؛ زیرا در ارتباط با صدمه به چنین شخصی است که دولت می‌تواند حقوق خود را اعمال کند. به طور کلی احراز اینکه آیا یک فرد تبعه محسوب می‌شود به موجب قوانین ملی دولت مدعی، تعیین می‌گردد.[2]

از قضیه نوتبام[3] چنین برمی‌آید که ملاک تابعیت وجود پیوند اصیل بین دولت متبوع و فرد زیان دیده است. در این مورد دولت لیختن اشتاین برای طرح دعوا در مورد

---

1. Diplomatic protection

2. Mavromatis Palestine Concessions, 1924 *PCIJ ser.*

3. Nottebohm, 1955 ICJ Rep. 4.

صدمات وارده به نوتبام توسط گواتمالا، مجاز دانسته نشد، گرچه تابعیت لیختن اشتاین بوی داده شده بود. علت این بود که دیوان، وجود علقه واقعی یا موثر بین فرد و دولت مدعی را احراز نکرد. زیرا فرد مزبور عمدتاً در گواتمالا زندگی و کار می‌کرد و در واقع، ارتباط مؤثر با گواتمالا داشت نه با دولت لیختن اشتاین.

در مورد شرکتهای تجاری مسئله تابعیت نیز دارای اهمیت است؛ زیرا فقط دولت متبوع شرکت می‌تواند از جانب آن، طرح دعوی نماید. در این مورد می‌توان محل ثبت شرکت، یا تابعیت سهامداران و یا مرکز امور تجاری شرکت را ملاک قرار داد. در بیانیه الجزایر ۱۹۸۱ در مورد دعاوی ایران و آمریکا از دو ملاک استفاده شده ۱. محل ثبت شرکت؛ ۲. تابعیت پنجاه درصد یا بیشتر از سهامداران. بنابراین، دولتی می‌تواند از جانب یک شرکت اقامه دعوا کند که دو شرط مزبور در آن جمع باشد.

لزوم طی مراحل قضایی محلی[1]

تبعه خارجی زیان دیده قبل از آنکه دولت متبوع وی بتواند از جانب او اقامه دعوا کند، باید مراجع قضائی محلی را برای احقاق حق خود مورد استفاده قرار داده باشد (مادهٔ ۲۲ طرح کنوانسیون مسئولیت دولتها). به این ترتیب دعوا ممکن است در سطح ملی حل شده و نیازی به درگیر کردن دادگاههای بین‌المللی در دعاوی بین دولتها نباشد. قاعدهٔ لزوم طی مراحل قضایی محلی فقط در مورد حمایت دیپلماتیک توسط دولت از اتباع زیان دیده مطرح می‌شود و در مواقعی که مسئولیت مستقیم دولت در برابر دولت مطرح است مانند نقض یک معاهده، موضوع بدون واسطه در سطح بین‌المللی قابل

---

1. Exhaustion of Local Remedies.

طرح می‌باشد.

گاهی دولتها با انعقاد موافقت‌نامه‌ای، اجرای قاعده طی تشریفات قضایی داخلی را مستثنی می‌کنند که شامل حال اتباع آنها نشود و یا هنگامی که یک کمیسیون مشترک حل اختلاف به منظور حل دعاوی اتباع خارجی تشکیل می‌شود، می‌توان گفت عملاً قاعده مراجعه به مراجع قضایی محلی، مستثنی شده است.[1] (مانند بیانیهٔ حل و فصل اختلافات ایران ـ آمریکا، ۱۹۸۱)

بدیهی است قاعدهٔ الزام طی مراحل قضایی داخلی در مواردی مصداق دارد که سیستم قضایی داخلی قابل اعتماد باشد و در مواردی که تعمداً مسیر عدالت سد می‌گردد یا طی مراحل قضایی بالاتر بی‌اثر است، الزام مزبور مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.[2]

برخی کشورهای امریکای لاتین کوشش کرده‌اند با گنجاندن شرط موسوم به کالو[3] (حقوقدان آرژانتینی) مانع از اجرای حق حمایت دیپلماتیک شوند؛ با قرار دادن این شرط در قراردادها، تبعه خارجی متعهد می‌شود از توسّل به حمایت دیپلماتیک توسط دولت متبوع خودداری کند. این شرط نیز در جهت تأیید رجوع به مراجع قضایی محلی است. ولی گفته شده است که حمایت دیپلماتیک مبتنی است بر صدمه‌ای که به دولت متبوع وارد شده و توسّط فرد در سطح حقوق داخلی قابل ابطال نیست.[4]

---

1. Ambatielos Arbitration (Greece V. UK) 1956. 12 *RIAA* 83; Interhandle case, 1959, *ICJ Rep.* 6.

2. Barcelona traction case, 1964, *ICJ. Rep.* 6.

3. Calvo

4. North AM. Dredging Co. case (US v. Mexico) 1926, 4 *Report of Int. Arbitral Awards.*

مصادره اموال خارجیان

یکی از موارد مهم که مصادیق زیادی در عمل داشته در ارتباط با مسئله رفتار با اتباع بیگانه، مسئله مصادره اموال خارجیان است. گفته شده است ملی کردن از مصادیق و از انواع مصادره به شمار می‌رود. حقوق بین‌الملل مصادره را با رعایت شرایطی قانونی می‌داند. از جمله اینکه برای هدفهای عمومی باشد نه خصوصی. دیگر اینکه بدون تبعیض باشد یعنی علیه دولت خاصی جهت‌گیری نشده باشد و ثالثاً، غرامت مناسب پرداخت گردد.

مسئلهٔ مصادره و ملی کردن به دعاوی زیادی در دادگاههای بین‌المللی و داوری انجامیده است. مجمع عمومی ملل متّحد در قطعنامه‌های مختلف، مصادره را ناشی از حق حاکمیت، و جزیی از حق تعیین سرنوشت دانسته است و گرچه در ابتدا (طی قطعنامه ۱۸۰۳ مورخ ۱۹۶۲) میزان پرداخت غرامت را مبتنی بر حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل اعلام کرده بود، در قطعنامه‌های بعدی (مانند قطعنامه نظام نوین اقتصادی[1] بین‌المللی و منشور حقوق و تکالیف اقتصادی)[2]، قواعد حاکم بر مصادره را قانون ملی کشور مصادره‌کننده معرفی کرده است. کشورهای صنعتی، ملاک پرداخت غرامت را غرامت کامل و موثر می‌دانند و هنوز استاندارد بین‌المللی را ملاک قرار می‌دهند؛ ولی کشورهای در حال توسعه ملاک غرامت را به قوانین ملی بخصوص مسئله سود حاصله از سرمایه‌گذاری مرتبط می‌دانند. در این زمینه آرای متعددی صادر شده که بسته به مورد یکی از دیدگاههای فوق مورد تأیید قرار گرفته است.[3]

---

1. GA res. 3201 (S-VI).
2. G.A. Res 3281 (XXIX).
3. Texaco V. Libya; starrett housing V. Iran, 4 IRAN-US CTR 122.

فصل نهم

حقوق دریاها

فصل نهم

حقوق دریاها

حقوق دریاها یکی از حوزه‌های وسیع حقوق بین‌الملل است که نه تنها به لحاظ ارتباط و داد و ستد بلکه به لحاظ منابع طبیعی و جاندار دریایی واجد اهمیت بسیار می‌باشد و دستخوش تحولات مهمی در دو دهۀ اخیر قرارگرفته است.

منظور از حقوق دریاها مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر آب‌ها-بستر دریاها - زیر بستر دریا و فضای مافوق دریا می‌باشد. استخراج منابع از فلات قاره و نیز پیشرفت امکانات فنی برای استخراج منابع طبیعی از اعماق دریاها، ماهیگیری، و حق عبور و تردد، از مباحث مهم حقوق دریاها به شمار می‌رود.

تاریخچه و منابع حقوق دریاها

در چارچوب سازمان ملل متحد، نخستین کنفرانس برای تدوین حقوق دریاها در ۱۹۵۸ تشکیل شد که به تصویب کنوانسیون‌های چهارگانۀ ژنو دربارۀ حقوق دریاها منجر گردید. این کنوانسیون‌ها که به‌طور عمده سعی در تدوین حقوق عرفی داشته‌اند عبارت‌اند از:

۱. کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور

۲. کنوانسیون دریای آزاد

۳. کنوانسیون ماهیگیری و حفظ منابع جاندار دریای آزاد

۴. کنوانسیون فلات قاره

همهٔ دولتها به این کنوانسیونها ملحق نشدند بعلاوه نارضایتیهایی در مورد آنها وجود داشت و نیز مسائلی مانند عرض دریای سرزمینی مورد توافق قرار نگرفته بود؛ لذا در ۱۹۶۰ کنفرانس‌دوم‌حقوق‌دریاها تشکیل شد که آن هم نتوانست به توفیقی دست‌یابد.

سرانجام به منظور تدوین یک کنوانسیون جامع دربارهٔ حقوق دریاها و توسعهٔ آن، کنفرانس سوم حقوق دریاها در ۱۹۷۳ تشکیل شد که تا سال ۱۹۸۲ در فواصل مختلف به کار خود ادامه داد و نتیجهٔ آن تصویب کنوانسیون حقوق دریاها در ۳۰ آوریل ۱۹۸۲، در ۳۲۰ ماده و ۹ الحاقیه بود.

دولت آمریکا، بر خلاف رویهٔ معمول کنفرانسها که تصمیمات به شیوهٔ توافق اصولی [1] (بدون اخذ رأی) به تصویب می‌رسد، درخواست رأی‌گیری نمود، که در نتیجه کنوانسیون با ۱۳۰ رأی موافق و چهار رأی مخالف (شامل آمریکا- اسرائیل - ترکیه و ونزوئلا) و ۱۷ رأی ممتنع (از جمله بریتانیا، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، شوروی) به تصویب‌رسید.

اختلاف عمده بر سر بخش ۱۱ کنوانسیون مربوط به برقراری یک رژیم بین‌المللی «در منطقه اعماق»، و رأی حاکمیت ملی بود که بعداً درباره آن سخن خواهیم‌گفت.

تاکنون کنوانسیون توسط ۱۵۹ کشور به امضا رسیده؛ لیکن برای اینکه به مرحله اجرا در آید باید دست کم شصت کشور آن را تصویب کرده یا به آن ملحق شده باشند.

---

1. Consensus

تا دسامبر ۹۴ جمعاً ۷۰ کشور چنین کرده‌اند.**

کنوانسیون در بیشتر موارد بازتاب حقوق عرفی است ولی در موضوعاتی که نسبت به آن اختلاف نظر وجود دارد، جنبهٔ حقوق قراردادی دارد و فقط برای اعضای کنوانسیون لازم‌الاجرا می‌باشد، مگر به وسیلهٔ رویهٔ بعدی دولت‌ها مورد تأیید قرار گیرد و جزو حقوق عرفی شود (مانند منطقه انحصاری اقتصادی). بعلاوه به موجب ماده ۱۸ کنوانسیون وین دربارهٔ حقوق معاهدات کشورهایی که کنوانسیون را امضا کرده‌اند (۱۵۹ کشور) نباید مبادرت به اعمالی کنند که با هدفهای کنوانسیون مغایرت داشته باشد.[1]

در مورد رابطهٔ بین کنوانسیونهای ژنو (۱۹۵۸) و کنوانسیون ۱۹۸۲ باید گفت که کنوانسیون اخیر تا آنجا که با حقوق عرفی منطبق می‌باشد باکنوانسیونهای ژنو منطبق است؛ ولی در موارد دیگر حاوی مقررات جدید می‌باشد. در رابطهٔ بین دولتهایی که عضو کنوانسیون ۱۹۸۲ هستند، کنوانسیون مزبور حاکم است، اعم از اینکه یک یا چند کشور عضو یکی از کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ باشند؛ به عبارت دیگر کنوانسیونهای ۵۸ به وسیلهٔ کنوانسیون ۸۲ بین اعضای آن، منسوخ شده است (ماده ۳۱۱) ولی رابطه دولتهایی که هر دو طرف عضو کنوانسیون ۵۸ هستند ولی یکی از آنها عضو کنوانسیون ۸۲ می‌باشد، تابع کنوانسیون ۵۸ می‌باشد. زیرا طبق قاعده کلی، دولتها متعهد به معاهداتی که عضو آن نیستند، نمی‌باشند. سرانجام چنانچه دولتی عضو هیچیک از کنوانسیونهای فوق نباشد، رابطه‌اش با دولتهای دیگر تابع حقوق عرفی خواهد بود.

کنوانسیون ۱۹۸۲ یک کل یک پارچه است که در اثر سازش بین منافع مختلف و داد و ستد بدست آمده است. چنانکه کشورهای در حال توسعه فقط در برابر تصویب فصل یازدهم حاضر شدند در زمینه‌های دیگر مانند گسترش حاکمیت دولت ساحلی بر

---

1. *Oppenheim*, P. 726.

** . کنوانسیون در ۱۶ نوامبر ۹۴ لازم‌الاجرا گردید.

فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل رضایت بدهند. لذا قبول قسمتی و رد قسمت دیگر کنوانسیون با اصل یکپارچگی آن مغایرت دارد و از این رو قید و شرط (رزرواسیون) به جز موارد تصریح شده مجاز شناخته نشده‌است.

علاوه بر کنوانسیون‌های فوق که جنبهٔ عام دارند، تعدادی کنوانسیون چند جانبه در زمینه‌های خاص حقوق دریاها به تصویب رسیده است. مانند کنوانسیون جلوگیری از آلودگی ناشی از کشتیها (۱۹۷۳) و کنوانسیون ایمنی در دریا (۱۹۷۴). علاوه بر این، موافقتنامه‌های دو جانبهٔ زیادی در مورد تحدید فلات قاره بین کشورهای مختلف به تصویب رسیده است که بین آنها لازم‌الاجرا می‌باشد. مانند موافقتنامه‌هایی که دولت ایران با کشورهای همسایه خود در خلیج فارس امضا کرده است یا کنوانسیون منطقه‌ای کویت در مورد مبارزه با آلودگی در خلیج‌فارس.

مناطق پنجگانه دریایی

از نظر حقوقی، سطح دریاها به پنج منطقه مختلف تقسیم شده است که هر یک دارای رژیم حقوقی خاصی است. اگر از ساحل به طرف دریا پیش برویم، مناطق مزبور به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. آبهای داخلی

۲. دریای سرزمینی

۳. منطقه مجاور یا نظارت

۴. منطقه انحصاری اقتصادی (EEZ)

۵. دریای آزاد[1]

1. High seas.

آبهای داخلی

آبهای داخلی نه تنها شامل رودخانه‌ها و دریاچه‌هایی است که در داخل یک کشور محصور می‌باشد؛ بلکه شامل آبهایی است که در طرف داخلی خط مبدأ دریای سرزمینی قرار دارد و بنادر ـ اسکله‌ها ـ لنگرگاهها و سایر تسهیلات بندری را در برمی‌گیرد.

رژیم ورود و توقف در آبهای داخلی

در حوزه حقوق دریاها دو منفعت در برابر هم قرار دارند:

۱. منفعت دولت ساحلی از حیث حفظ امنیت و تمامیت ارضی و منافع اقتصادی‌وتجاری.

۲. منفعت جامعه بین‌المللی از حیث حق تردد و آزادی ارتباطات.

حقوق دریاها محصول سازش بین این دو منفعت است. بدیهی است هر قدر به طرف ساحل نزدیک شویم منافع دولت ساحلی مرجح خواهد بود و هر قدر از ساحل دور شویم و به دریای آزاد نزدیک‌تر شویم منافع جامعه بین‌الملل اولویت خواهد داشت. در مورد ورود و اقامت کشتی خارجی در بنادر، باید مانند مباحث دیگر حقوق دریاها، بین کشتی جنگی و تجاری و بین زمان صلح و جنگ تفکیک قایل شد.

کشتی تجاری در زمان صلح

گرچه آبهای داخلی تحت کنترل و صلاحیت کامل یک دولت قرار دارد؛ ولی بمنظور تشویق تجارت، کشورها بنادر دریایی خود را به روی کشتیهای تجاری برای تخلیه و بارگیری، سوار و پیاده کردن مسافر و سوختگیری باز می‌گذارند. بنابراین، اصل ورود آزاد کشتی تجاری به بنادری است که به روی تجارت دریایی باز است مگر اینکه

یک دولت بنا به مصالح امنیت و دفاع قسمتهایی از آبهای داخلی و بنادر خود را به روی کشتیهای بیگانه ببندد. معذلک باید دانست که این امر برای کشتیهای خارجی ایجاد حق نمی‌کند؛ چنانکه دادگاه بین‌المللی در قضیه نیکاراگوئه کنترل ورود به بنادر یک کشور را از حقوق حاکمه آن کشور اعلام کرد[1] و حتی در مواردی که کشتی به بندر پذیرفته می‌شود دولت ساحلی می‌تواند مقررات و شرایط ورود را به کشتی خارجی تحمیل کند. معذلک باید توجه داشت که رفتار با کشتی خارجی باید طبق استاندارد و خالی از تبعیض باشد.

اعمال صلاحیت بر کشتی تجاری خارجی

گرچه کشتی در بنادر و آبهای داخلی، تحت صلاحیت کامل دولت ساحلی قرار دارد؛ ولی دولت ساحلی به جز مواردی که صلح و نظم بندر در خطر باشد در امور داخلی کشتی مداخله نخواهد کرد. بنابراین، دیسیپلین داخلی کشتی به عهدهٔ ناخدای کشتی می‌باشد، ولی چنانچه قتلی در کشتی اتفاق افتد این امر به صلح و نظم بندر مربوط می‌شود. همچنین دولت ساحلی ممکن است به تقاضای ناخدای کشتی یا کنسول دولت پرچم، اقدام به مداخله در کشتی بنماید. کشتی تجاری که در بندر است قابل توقیف برای دعاوی دریایی و دولتی می‌باشد.

کشتی تجاری مکلف است قواعد مهاجرت، دریانوردی، بهداشتی و گمرکی دولت ساحلی را رعایت کند. به طور کلی استثنائاتی که کشتی خارجی را از دخالت دولت ساحلی مستثنی می‌سازد در قراردادهای کنسولی دو جانبه، و یا کنوانسیونهای چند جانبه معین می‌گردد.

---

1. *ICJ Rep*,. 1986, P. 14.

در زمان جنگ

دولتهای درگیر در جنگ (دول متحارب) غالباً بنادر خود را بر روی کشتیهای بیگانه می‌بندند و ورود کشتیها را به آبهای داخلی خود موکول به کسب اجازه می‌کنند. طبق کنوانسیون سیزدهم لاهه[1] (۱۹۰۷) که بیان‌کنندهٔ حقوق عرفی است، در آبهای داخلی یک دولت بی‌طرف کشتی هر دولتی از حملهٔ کشتی جنگی مصون می‌باشد.

کشتی‌های جنگی و کشتی‌های دولتی (غیرتجاری)

ورود کشتی جنگی نیازمند اجازهٔ قبلی دولت ساحلی است. کشتی جنگی از مصونیت برخوردار است و در مدت اقامت از دخالت مقامات صاحب بندر مصون می‌باشد. معذلک کشتی جنگی باید رعایت مقررات محلی را بنماید در غیر این صورت می‌توان از کشتی خواست که بندر را ترک کند و برای نقض مقررات محلی نیز دارای مسئولیت بین‌المللی می‌باشد. در پایان باید اضافه کرد طبق حقوق عرفی بین‌المللی کشتیهایی که دارای شرایط اضطراری[2] هستند حق دارند وارد بندر شوند و از این بابت نباید هزینه‌ای اضافه بر هزینه معمول از بابت خدمات، از آنها مطالبه کرد.

آبهای سرزمینی

حاکمیت یک دولت نه فقط شامل قلمرو خشکی و آبهای داخلی (دریاچه‌ها و رودخانه‌ها) بلکه شامل یک کمربند دریایی در ساحل مجاورش می‌باشد. این کمربند آبی یا دریای سرزمینی، جزو قلمرو دولت بوده و لذا فضای مافوق آن و نیز بستر و زیر بستر دریای سرزمینی، تحت حاکمیت دولت ساحلی قرار دارد. معذلک به علت اهمیت

---

1. AJIL., Vol.2 (1908), SUPPI., 202.

2. Ships in distress.

دریا از جهت ارتباطات دریایی، حاکمیت دولت ساحلی بر آبهای سرزمینی یک حاکمیت مطلق نیست و دارای محدودیتهایی می‌باشد.

در این بخش نخست به مسئله حدود آبهای سرزمینی و سپس به بحث درباره رژیم حقوقی و صلاحیت در دریای سرزمینی می‌پردازیم:

مبدأ احتساب دریای سرزمینی

از آنجا که پهنای دریای سرزمینی بر مبنای خط مبدأ تعیین می‌شود مسئله مهم چگونگی ترسیم خطِ مبدأ است.

به طور عادی مبدأ احتساب دریای سرزمینی، خط پست‌ترین جزر است یعنی خطی که دریا هنگام پایین‌ترین جزر در کنار ساحل به وجود می‌آورد.[1] معذلک در مواقعی که سواحل مضرّس و دندانه‌دار باشد یا رشته جزایری در مجاورت ساحل قرار داشته باشند، می‌توان پیشرفته‌ترین نقاط جزایر یا دو طرف دهانه فرو رفتگی‌ها را با خطوط مستقیم به هم وصل نمود و از خط مبدأ مستقیم[2] برای احتساب دریای سرزمینی استفاده کرد. (این خطوط با علایم مشخص باید روی نقشه‌های با مقیاس وسیع مورد تأیید دولت به چاپ برسد).

قاعده مذکور در رای دادگاه دادگستری بین‌المللی در ۱۹۵۱ در دعوای ماهیگیری[3] بین انگلستان و نروژ بیان گردید و بعداً در کنوانسیون ژنو درباره دریای سرزمینی گنجانده شد.

موضوع از این قرار بود که دولت نروژ با توجه به وضع جغرافیایی سواحل خود

---

1. Low - water line = Low - tide mark. 2. Direct base - line.

3. Anglo - Norwegian fisheries case, *ICJ*. 1951.

که دندانه‌دار بود به موجب قانونی از خطوط مبدأ مستقیم برای احتساب دریای سرزمینی استفاده کرده بود و در نتیجه قسمتی از دریای آزاد جزو آبهای سرزمینی نروژ در آمده بود. دولت انگلستان که از ماهیگیری در این آبها محروم شده بود، ادعا کرد که اقدام نروژ در مورد استفاده از خطوط مستقیم غیر قانونی است.

دادگاه دادگستری بین‌المللی با توجه به شکل خاص زمین در سواحل نروژ و استفاده تاریخی ماهیگیران نروژی و نیز وابستگی اقتصاد مردم نروژ، اقدام نروژ را تأیید و ادعای بریتانیا را رد کرد و اعلام کرد که اقدام نروژ (در مورد خط مبدأ مستقیم) در مقابل انگلستان معتبر و قابل اجرا است.[۱]

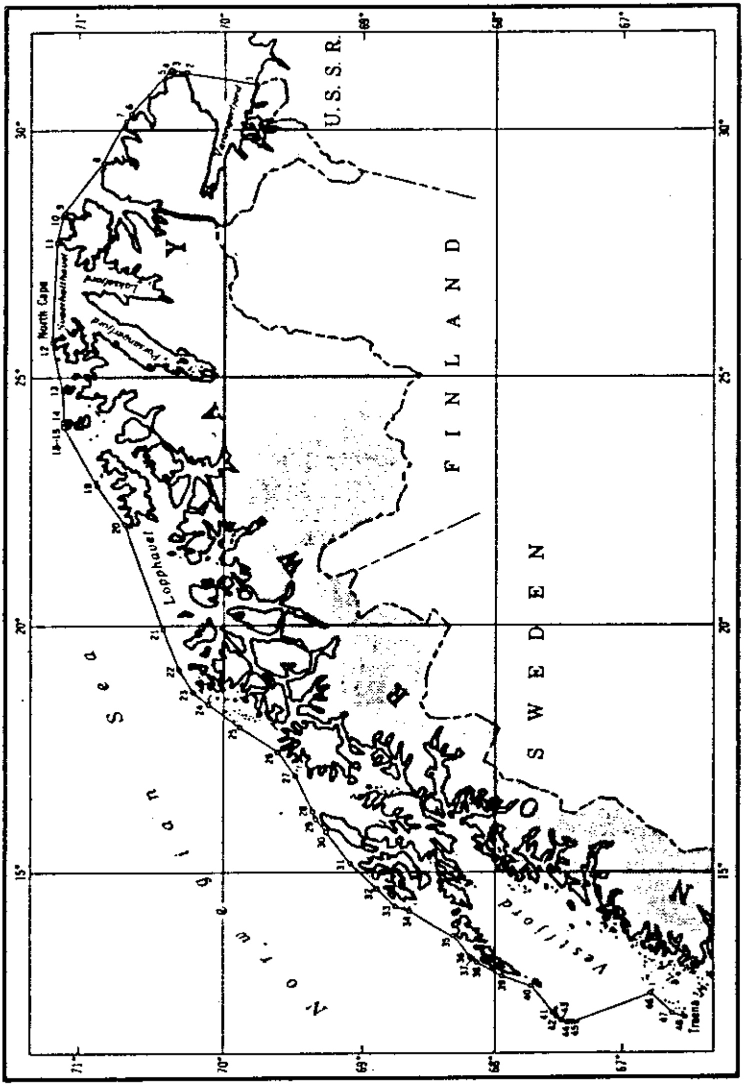
دادگاه در مورد طول خطوط مستقیم محدودیتی قایل نشد. انگلستان مدعی بود که طول خطوط مستقیم نباید از ده مایل تجاوز کند، در حالی که طول خطوط مورد استفاده نروژ گاه تا ۴۴ مایل ادامه داشت[۲] (جمع سواحلی که مورد پوشش خطوط مستقیم قرار می‌گرفت بالغ بر یک هزار مایل بود). نگاه کنید به شکل (شماره یک).

---

1. Opposable

2. O'connell, The *International law of the sea,* 1982, Vol.1 . P. 202-3.

شکل شماره یک



دولت نروژ با خط مبدأ مستقیم سواحل مضرس و رشته جزایر ساحلی خود را به هم متصل نموده است

تنها محدودیت از نظر دادگاه این بود که خطوط مزبور در جهت کلی ساحل باشد و از آن زیاد منحرف نشود:این نوآوری دادگاه بعداً در کنوانسیون حقوق دریا مورخ ۱۹۵۸ درباره دریای سرزمینی گنجانده شد و اکنون جزو حقوق عرفی به شمار می‌رود (ماده ۴).

طبق ماده ۵کنوانسیون ۱۹۵۸: «در مواردی که ترسیم خط مبدأ مستقیم طبق ماده ۴ سبب می‌شود مناطقی که قبلاً جزو دریای سرزمینی یا دریای آزاد بوده، به صورت آبهای داخلی در آید، حق عبور بی‌ضرر در آن آبها وجود خواهد داشت.» (و بند ۲ ماده ۸ کنوانسیون ۸۲)

کنوانسیون ۱۹۸۲، یک محدودیت صد مایلی برای خط مبدأ مستقیم که آبهای مجمع‌الجزایر را (باترسیم خطوط مستقیم در پیشرفته‌ترین نقاط مجمع‌الجزایر) به صورت آبهای داخلی در می‌آورد، قایل شده است (بند ۲ ماده ۴۷).

خلیج‌های داخلی

استثنای دیگر بر خط مبدأ عادی، در مورد خلیج‌های داخلی است. برای اینکه خلیج داخلی محسوب شود باید دارای دو شرط باشد:

۱. فاصله دهانه طبیعی دو طرف خلیج از ۲۴ مایل (دو برابر عرض دریای سرزمینی) بیشتر نباشد (مایل دریایی طبق مصوبه کنفرانس ۱۹۲۹ در موناکو برابر ۱۸۵۲ متر تعیین گردیده و به وسیلهٔ دفتر اوزان و مقادیر بین‌المللی انتخاب شده است).

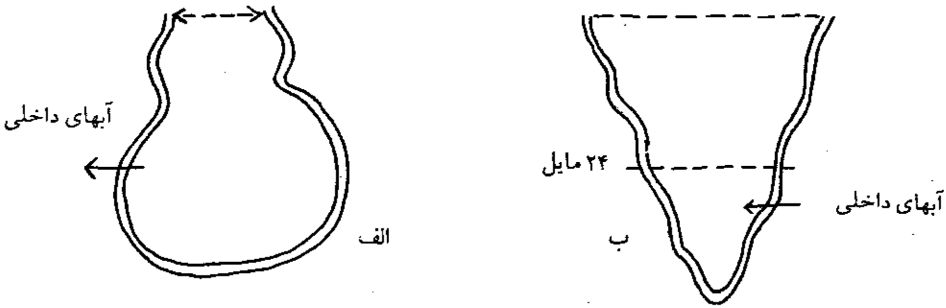
۲. مساحت خلیج بیش از مساحت نیم دایره‌ای باشد که قطر آن فاصله دو طرف دهانه خلیج است. منظور این است که پیشرفتگی آب در خشکی بیش از یک انحنای ساده باشد. در این گونه موارد، در صورتی که فاصله دهانه خلیج بیش از ۲۴ باشد،

می‌توان خط داخلی را در داخل خلیج ترسیم کرد، جایی که قطر دو طرف خلیج در محدوده ۲۴ مایل باشد (به شکل ۲ مراجعه کنید).

قواعد فوق در مواردی که در سواحل مضرس از خطوط مبدأ مستقیم استفاده می‌شود و نیز در مورد خلیج‌های تاریخی و خلیج‌هایی که سواحل آن متعلق به بیش از یک دولت است، اعمال نمی‌گردد.[1]

1. Churchil and Low, *the law of the sea.* 1985, P. 31.

شکل شمارهٔ ۲



ب) فاصله دو طرف دهانهٔ خلیج بیش از ۲۴مایل است. لذا خط مبدأ در داخل خلیج در فاصله ۲۴مایل ترسیم می‌گردد.

الف) فاصله دو طرف دهانهٔ خلیج کمتراز ۲۴مایل است.

قواعد فوق در مواردی که در سواحل مضرّس از خطوط مبدأ مستقیم استفاده می‌شود و نیز در مورد خلیجهای تاریخی و خلیج‌هایی که سواحل آن متعلق به بیش‌از یک دولت است، اعمال نمی‌گردد.[1]

---

1. Churchil, Lowe, The Law & the Sea, 1985,p.31.

خلیج تاریخی[1]

خلیج تاریخی خلیجی است که یک کشور مدعی استفاده انحصاری از آن در طول تاریخ بوده است و دولتهای دیگر به آن معترض نباشند. در این صورت دیگر محدودیت فوق برای اینکه خلیج داخلی محسوب شود وجود ندارد. چنانکه کانادا مدعی تاریخی بودن خلیج هادسون[2] است که عرض دهانه آن ۵۰ مایل و مساحت آن بالغ بر ۵۸۰،۰۰۰ مایل می‌باشد.

دولت لیبی نیز طی اعلامیه‌ای در ۱۰ اکتبر ۱۹۷۳ ادعای حاکمیت بر خلیج «سیدرا»[3] را به استناد حقوق تاریخی نمود. پهنای خلیج مزبور ۲۷۵ مایل است. این ادعای لیبی منجر به برخورد نظامی با امریکا در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ گردید و وزیر خارجه آمریکا در ۳۰ مارس ۱۹۸۶ اعتراضی در این مورد به دولت لیبی تسلیم کرد. هدف آمریکا جلوگیری از ادعای لیبی در مورد خلیج «سیدرا» به استناد حقوق تاریخی می‌باشد.[4]

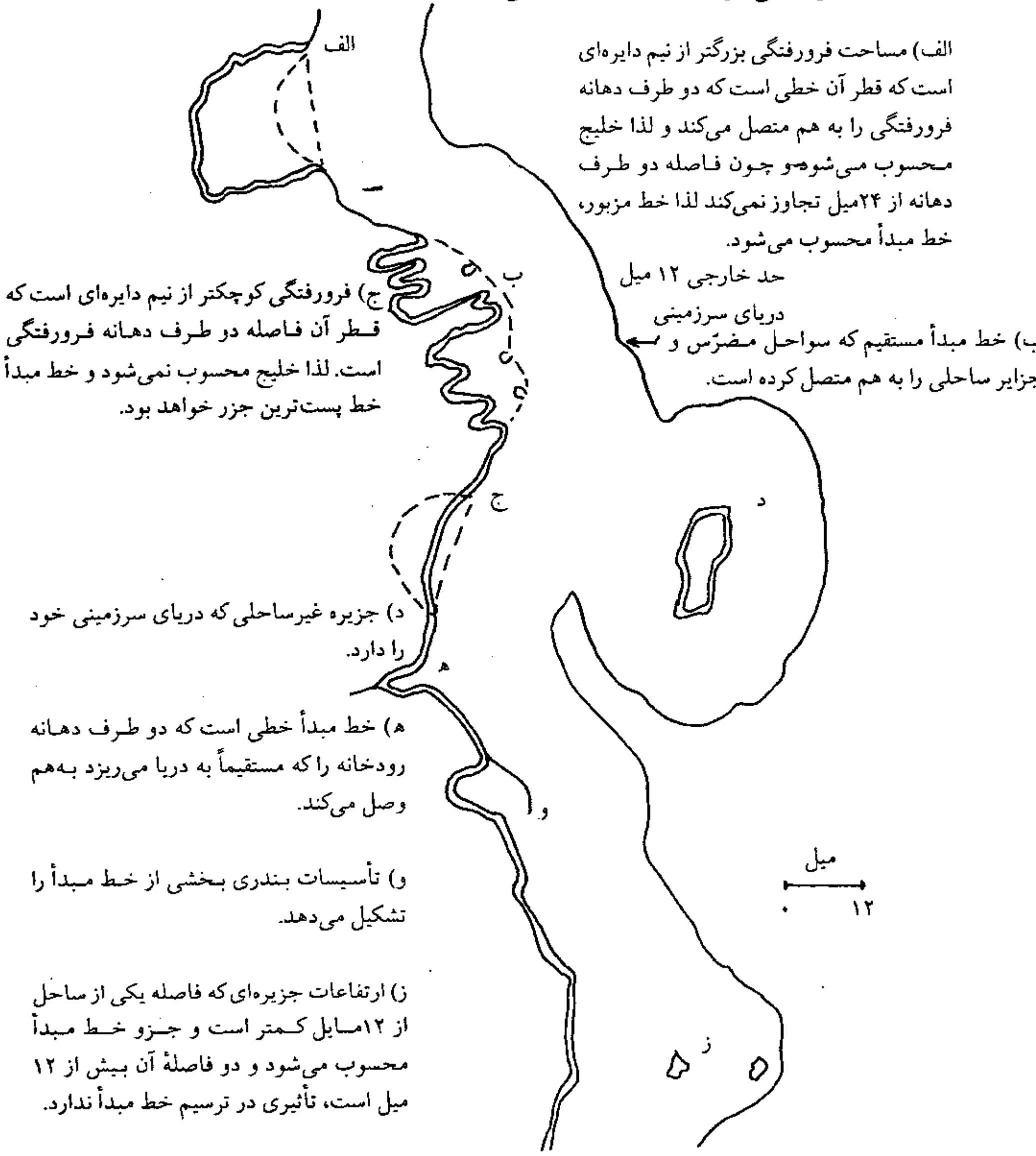
جزایر

جزایر چنانچه ساحلی تلقی شوند می‌توان با کشیدن خطوط مبدأ مستقیم آبهای جزیره را به سرزمین اصلی متصل نمود[5] و برای احتساب آبهای سرزمینی از آن استفاده کرد. ولی جزایری که ساحلی نیستند، برای خود دارای دریای سرزمینی مستقل می‌باشند. عملکرد دولتها در مورد ترسیم خط مبدأ مستقیم کاملاً با مقررات بین‌المللی

---

1. Historic Bays.
2. Hudson Bay.
3. Sidra or sirte.
4. *Oppenheim's int, l. Law,* 1992.
5. L.B. Sohn and K. Gustafson, *the law of the sea in Nutshel,* (west pub. co, 1984), P.47.

تطبیق نمی‌کند و بیشتر دولتها جزایر دور از ساحل را با خطوط مستقیم به هم وصل و مبدأ آبهای سرزمینی قرار داده‌اند.[1] (به شکل شمارهٔ ۳ نگاه کنید).



1. Churchill, op. cit.

اهمیت خط مبدأ از آن جهت است که وسعت دریای سرزمینی و سایر مناطق دریایی را تعیین می‌کند، زیرا هر قدر خط مبدأ از ساحل دورتر باشد، مناطق وسیعتری در اختیار دولت ساحلی قرار خواهد گرفت و محدودیتهای بیشتری متوجه کشتیرانی بین‌المللی خواهد شد.

مصب رودخانه‌ها

رودخانه‌هایی که مستقیماً به دریا می‌ریزند به علت رسوبات دارای سواحل متغیر هستند؛ لذا دو نقطه فرضی در دو طرف دهانه رودخانه در محل خط جزری انتخاب و با خط مستقیم به هم متصل می‌گردد.

ارتفاعات جزری

ارتفاعات جزری خشکی‌هایی هستند که به هنگام جزر دریا پدیدار و به هنگام مد دریا زیر آب فرو می‌روند، چنانچه بر روی آنها تأسیساتی (از قبیل فانوس دریایی) که به طور دائم بالاتر از سطح آب باشد نصب شده باشد، می‌تواند به عنوان خط مبدأ مستقیم مورد استفاده قرار گیرد. (بند ۴ ماده ۷ کنوانسیون ۸۲)

ارتفاعات جزری که خارج از حد دریای سرزمینی دولت ساحلی یا جزیره ساحلی باشد، دارای دریای سرزمینی نمی‌باشد (ماده ۱۳ کنوانسیون ۸۲).

دلتا

در مواردی که به علت وجود دلتا یا سایر شرایط طبیعی، ساحل متغیر است نقاط مناسبی در پیشرفته‌ترین حد دلتا در نقطه جزری انتخاب و با خط مستقیم به هم وصل می‌گردد.

سیستم خط مبدأ مستقیم نباید به طریقی مورد استفاده قرار گیرد که دریای سرزمینی دولت دیگر را از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی، قطع نماید. (بند ۶ ماده ۷)

در ترسیم خط مبدأ مستقیم باید به منافع اقتصادی منطقه مربوط و نیز ارتباط مناطقی که بسته می‌شوند با سرزمین اصلی، توجه نمود. سابقه تاریخی و عملکرد دولت مربوط دارای اهمیت بوده و می‌تواند به عنوان دلیل بر حقیقت امر، مورد استناد قرار گیرد.

عرض دریای سرزمینی

عرض دریای سرزمینی همیشه یک مسئله مورد مناقشه بوده است. قبلاً فاصله برد توپ و یا فاصله‌ای که با چشم قابل رویت بود، عرض دریای سرزمینی تلقی می‌شد. به طور کلی، کشورهای دریایی که مایلند آزادی عمل آنها حفظ شود طرفدار محدودیت دریای سرزمینی و کشورهای کوچک که فاقد قدرت نظامی و اقتصادی هستند، طرفدار وسعت دریای سرزمینی می‌باشند تا کنترل‌شان بر این آبها بیشتر باشد.

در کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو درباره حقوق دریاها، عرض دریای سرزمینی و دریای مجاور روی هم تا ۱۲ مایل مجاز شناخته شد؛ ولی در کنوانسیون ۱۹۸۲ حد آبهای سرزمینی تا ۱۲ مایل گسترش داده شد. از جهت ماهیگیری با توجه به اینکه برخی دولتها محدودهٔ ۲۰۰ مایلی برای خود قائل شده‌اند (مانند بریتانیا و برخی کشورهای آمریکای لاتین) و نیز با ایجاد منطقه انحصاری اقتصادی، اهمیت مسئله عرض دریای سرزمینی کاهش یافته؛ ولی از جهات دیگر مانند مسئله ممنوعیت پرواز هواپیما و نحوه

عبور زیر دریاییها مسئله به اهمیت خود باقی‌است.[1]

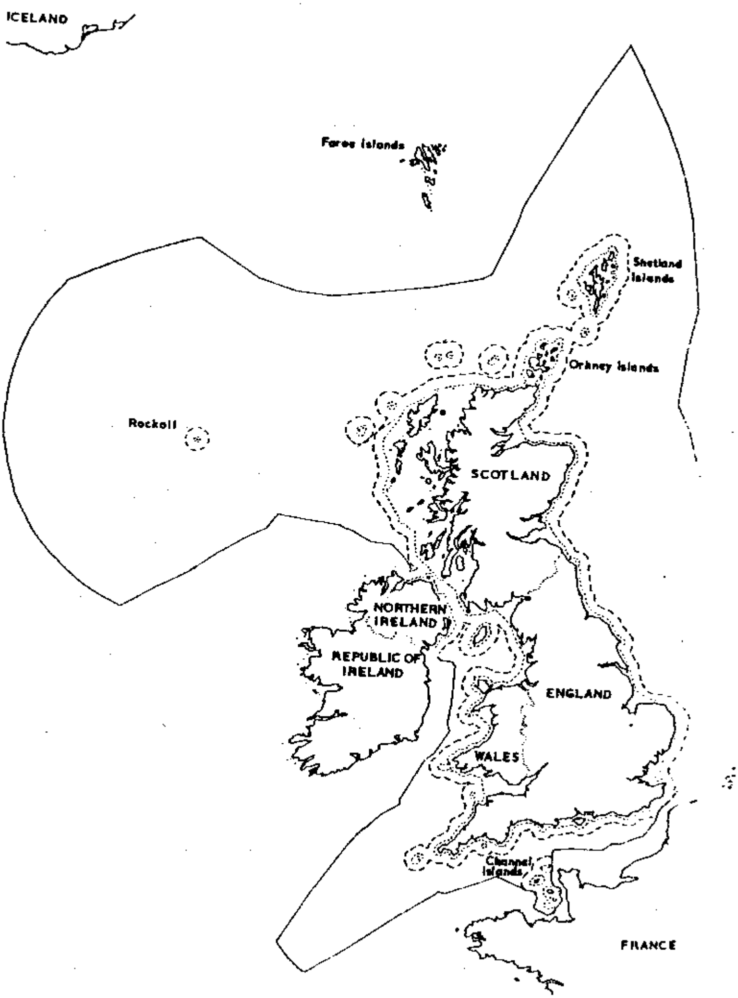
مرز دریایی بین دو دولت که سواحلشان در مقابل یا مجاورت یکدیگر قرار دارد به وسیلهٔ خط منصف[2] تعیین می‌شود. خط منصف خطی است که فاصله تمام نقاط آن تا نزدیکترین نقاط خط مبدأ دو طرف به یک اندازه باشد. (استثناء بر این قاعده باستناد حقوق تاریخی یا وجود اوضاع و احوال خاص طبیعی، امکان‌پذیر است).

---

۱. شکل شمارهٔ ۴.

2. Midline

شکل شمارهٔ ۴ مرزهای دریایی بریتانیا



..... محدودهٔ ۳ میل طبق کنوانسیون ژنو (۱۹۵۸)
---- محدودهٔ ۱۲ مایل به موجب کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها
—— محدودهٔ ۲۰۰ میل منطقه انحصاری ماهیگیری

رژیم دریای سرزمینی

رژیم حاکم بر دریای سرزمینی رژیم عبور بی‌ضرر است.[1]

منظور از عبور آن است که کشتی می‌تواند برای گذشتن از دریای سرزمینی یا ورود به آبهای داخلی، از آبهای سرزمینی بگذرد. این عبور باید سریع و پیوسته باشد (بند ۲ ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۸۲) البته کشتی در موارد لازم حق لنگر انداختن دارد.

منظور از بی‌ضرر بودن، اشاره به نحوه عبور دارد. طبق کنوانسیون دریای سرزمینی ۱۹۵۸،[2] عبور در صورتی بی‌ضرر است که مضر به صلح و نظم یا امنیت دولت ساحلی نباشد (بند ۴ ماده ۱۴) ولی در کنوانسیون ۱۹۸۲، فهرستی از اعمالی که زیان‌آور تلقی می‌گردد، ذکر شده است از جمله:

اقدام به ماهیگیری، مبادرت به گردآوری اطلاعات به زیان دولت ساحلی، انجام امور تحقیقاتی یا ممیزی، پیاده یا سوار کردن مسافر ـ کالا ـ ارز و پول بر خلاف مقررات مهاجرت ـ گمرکی و بهداشتی دولت ساحلی، ایجاد آلودگی عمدی یا شدید، هر گونه اقدام تعرضی مانند تمرینات با سلاح و تهدید یا اعمال زور، اخلال در سیستم ارتباطی و یا هر گونه فعالیتی که ربطی به عبور از دریا نداشته باشد. (ماده ۱۹)

زیر دریایی هنگام عبور باید به سطح آب آمده و پرچم خود را نشان دهد. همچنین پرتاب وسایل نظامی از کشتی ممنوع می‌باشد. در صورتی که عبور بی‌ضرر نباشد، دولت ساحلی می‌تواند مانع چنین عبوری شود یا در صورتی که متخلف کشتی جنگی باشد و به درخواست دولت ساحلی در مورد رعایت مقررات توجه نکند، از آن بخواهد، فوراً آبهای سرزمینی را ترک کند. دولت ساحلی حق دارد بنا به ملاحظات امنیتی، قسمتی از آبهای سرزمینی خود را به طور موقت، علیه کشتیرانی خارجی ببندد

---

1. Innocent passage.

2. Territorial Sea Convention, 1958.

مشروط بر اینکه بدون تبعیض و برای مدت موقت باشد.

دولت ساحلی می‌تواند مقرراتی در زمینه کشتیرانی، مهاجرت، امور بهداشتی و گمرکی وضع و اجرا کند؛ ولی این مقررات نباید به گونه‌ای باشد که به تعلیق حق عبور بی‌ضرر بیانجامد و نیز این مقررات نباید در زمینه ساختمان کشتی یا وسایل آن و خدمه باشد مگر در حدود استانداردهای بین‌المللی قابل قبول.

اعمال صلاحیت بر کشتیها

در اینجا نیز باید بین کشتی جنگی و کشتی تجاری خارجی تمیز قایل شد:

۱. کشتی جنگی

از آنجاکه کشتی جنگی از صلاحیت کیفری و مدنی دولت ساحلی حتی در آبهای داخلی مصون می‌باشد، این مصونیت به طریق اولی به کشتی‌های جنگی در آبهای سرزمینی، گسترش می‌یابد. (کشتی جنگی به منزله یک جزیره شناور دولت پرچم تلقی می‌شود).

۲. کشتی تجاری

علی‌الاصول، دولت ساحلی از اعمال صلاحیت کیفری و مدنی بر کشتیهای تجاری خارجی که از آبهای سرزمینی‌اش عبور می‌کنند، خودداری می‌کند. بنابراین، در صورتی که در کشتی، حین عبور از دریای سرزمینی جرم واقع شود، دولت ساحلی از اعمال صلاحیت کیفری در رابطه با توقیف فرد یا انجام تحقیقات کیفری خودداری می‌کند مگر اینکه:

- آثار جرم به دولت ساحلی گسترش یابد.

ـ جرم از انواعی باشد که صلح دولت ساحلی و نظم دریای سرزمینی را مختل سازد.

ـ از دولت ساحلی توسط ناخدا یا نماینده کنسولی یا دیپلماتیک درخواست کمک شده‌باشد.

ـ اعمال صلاحیت کیفری بمنظور مبارزه با حمل مواد مخدر یا عناصر آن، ضروری باشد. معذلک اگر کشتی پس از خروج از آبهای داخلی وارد آبهای سرزمینی شده باشد، محدودیتهای فوق دیگر وجود ندارد.

در مواردی که صلاحیت کیفری در دریای سرزمینی اعمال می‌گردد دولت ساحلی مکلف است نماینده سیاسی یا کنسولی دولت پرچم را قبل از اخذ هرگونه اقدامی مطلع سازد. در مواقع اضطراری می‌توان همزمان با انجام اقدامات لازم نماینده مربوط را مطلع ساخت.

در مواقعی که جرم در آبهای آزاد، قبل از ورود به آبهای سرزمینی رخ داده باشد، دولت ساحلی حق مداخله ندارد؛ مگر جرم مربوط به نقض مقررات راجع به منطقه انحصاری اقتصادی یا ایجاد آلودگی باشد.

صلاحیت در امور مدنی

در مورد صلاحیت مدنی، باید بین افرادی که در کشتی هستند و خود کشتی تفکیک قایل شد.

در مورد افرادی که در کشتی هستند، دولت ساحلی حق اعمال هیچ گونه صلاحیتی ندارد.

در مورد کشتی، اعمال صلاحیت مدنی مانند توقیف و یا اقدامات دیگر فقط در صورتی امکان‌پذیر است که کشتی پس از ترک آبهای داخلی وارد دریای سرزمینی شده

باشد یامربوط به مسئولیتهای کشتی در طول سفر از آبهای دولت ساحلی باشد.

کشتیهای دولتی که برای هدفهای تجاری بکار می‌روند، وضعی مشابه کشتیهای تجاری دارند. کشتیهای دولتی که برای هدفهای غیر تجاری مورد استفاده قرار می‌گیرند (مانند کشتیهای پلیس یا گمرک و غیره) وضعیتی مشابه کشتی جنگی دارند گرچه مصونیت کشتی جنگی (که دارای علامت مخصوص خارجی و متعلق به نیروهای مسلح‌اند) کاملتر از دیگر کشتیهای دولتی‌است.

حقوق دولت ساحلی

دولت ساحلی دارای صلاحیت انحصاری ماهیگیری و بهره‌برداری از منابع بستر و زیر بستر دریای سرزمینی است. کشتیهای دولت ساحلی از حق انحصاری حمل و نقل مسافر و کالا از یک بندر ساحلی به بندر دیگر، برخوردارند. (کابوتاژ)[۱]

همچنین، حق عبور بی‌ضرر شامل هواپیمای خارجی نمی‌شود و فضای بالای دریای سرزمینی منحصراً در اختیار دولت ساحلی است. سرانجام، چنانکه دولت ساحلی در زمان جنگ بی‌طرف باشد، دول متخاصم نمی‌توانند در آبهای سرزمینی دولت ساحلی جنگیده یا اقدام به توقیف کشتیهای تجاری نمایند[۲]

منطقه نظارت یا مجاور[۳]

دولتها از گذشته مدعی اعمال صلاحیت بر قسمتی از دریای آزاد در مجاورت

---

1. Cabotage.

2. M. Akhurst, *A modern introduction to Int. Law* (Allen, 1984, 33, ed.) P. 264.

3. Contiguous zone

دریای سرزمینی خود در زمینه امور معینی بوده‌اند. این صلاحیت برای نظارت بر حسن اجرای قواعد گمرکی، مهاجرت، بهداشتی و مالی بوده است. در کنوانسیون ۱۹۵۸ درباره دریای سرزمینی و نیز کنوانسیون ۱۹۸۲، منطقه نظارت به رسمیت شناخته شده است.

ماده ۲۴ کنوانسیون ۵۸ مقرر می‌دارد:

«دولت ساحلی در منطقه‌ای از دریای آزاد مجاور دریای سرزمینی‌اش، دارای حق کنترل در موارد زیر است:

الف) جلوگیری از نقض مقررات گمرکی، مالی، مهاجرت یا بهداشتی در سرزمین یا دریای سرزمینی‌اش.

ب) مجازات نقض مقررات فوق که در سرزمین یا دریای سرزمینی‌اش رخ داده است.

بند دو ماده ۳۲ کنوانسیون ۸۲ مقرر می‌دارد:

«منطقه مجاور نباید از ۲۴ میل دریایی از خط مبدأ دریای سرزمینی تجاوز نماید. به عبارت دیگر چنانچه عرض دریای سرزمینی دولتی ۱۲ مایل است، می‌تواند دارای یک منطقه نظارت به عرض ۱۲ میل دیگر باشد.»

باید توجه داشت که این حق نظارت در مورد تخلف از مقررات دولت ساحلی در سرزمین و آبهای سرزمینی است نه در منطقه مجاور. بدیهی است با توجه به برقراری منطقه انحصاری اقتصادی، منطقه مجاور اهمیت گذشته را از دست داده و در واقع جزو منطقه انحصاری اقتصادی شده است.

منطقه انحصاری اقتصادی

منطقه انحصاری اقتصادی منطقه‌ای است از دریا در ماوراء و مجاورت دریای

سرزمینی به‌عرض ۱۸۸ میل که دولت ساحلی در آن دارای حقوق حاکمه اقتصادی‌است.

سابقه تاریخی منطقه مزبور را می‌توان در رویه دولتها در ایجاد منطقه انحصاری ماهیگیری در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، جستجو کرد.

بااهمیت یافتن صنعت ماهیگیری در اقتصاد کشورها و نیز صید بی‌رویه از سوی کشورهایی که دارای ناوگانهای ماهیگیری نیرومند بودند و آگاهی از این امر که منابع جاندار دریایی پایان‌پذیر است، دولتهای ساحلی برای حفظ منابع جاندار دریایی در مجاورت آبهای خود شروع به ایجاد مناطق انحصاری ماهیگیری کردند. چنانکه ایسلند در سال ۱۹۷۲ یک منطقه انحصاری ماهیگیری به عرض ۵۰ مایل در اطراف آبهای خود ایجاد کرد. این امر مورد مخالفت بریتانیا و آلمان که به طور سنتی در این آبها (به عنوان آبهای آزاد) ماهیگیری می‌کردند واقع شد و سرانجام موضوع در دادگاه دادگستری بین‌المللی مطرح شد. دادگاه در رأی مورخ ۱۹۷۴ خود گرچه با توجه به اهیمت ماهیگیری برای اقتصاد ایسلند برای آن کشور در آبهای مجاور دریای سرزمینی «حق ترجیحی» قایل شد؛ ولی بر حقوق دولتهای دیگر که «به طور سنتی» در این آبها ماهیگیری می‌کردند نیز تأکید کرد. و از دو طرف خواست «با حسن نیت» به مذاکره پرداخته و اختلاف خود را براساس راه حل منصفانه حل و فصل کنند. دادگاه به هر حال ادعای ایسلند را نقض کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ و غیر قابل اجرا علیه بریتانیا اعلام کرد.[1]

معذلک با گذشت زمان رویه کشورها در جهت استقرار یک منطقه انحصاری ماهیگیری تبلور یافت؛ به طوری که در سال ۱۹۷۹ از ۱۳۳ کشور ساحلی، ۹۲ کشور مدعی حقوق انحصاری ماهیگیری بعرض ۲۰۰ مایل بودند.[2]

سرانجام، کنفرانس سوم حقوق دریاها با تصویب مفهوم «منطقه انحصاری

---

1. UK V. Iceland..., 1974, *ICJ. Rep.* 3, 34.
2. M. Akehurst, op, cit. P. 271.

اقتصادی»[1] نه تنها صلاحیت انحصاری دولت ساحلی برای اکتشاف و بهره‌برداری، حفظ و اداره موجودات زنده در منطقه‌ای به عرض ۲۰۰ مایل از خط مبدأ را پذیرفت؛ بلکه برای دولت ساحلی صلاحیت انحصاری بمنظور اکتشاف و استخراج منابع طبیعی غیر زنده در بستر، زیر بستر و آبهای مافوق منطقه مزبور قایل شد. بعلاوه؛ این صلاحیت شامل فعالیتهای دیگر مانند تولید انرژی از آب، جریانها و باد نیز می‌باشد. (مواد ۵۵ و ۵۶)

همچنین، در این منطقه دولت ساحلی دارای صلاحیت محدود در استقرار و استفاده از جزایر مصنوعی و تأسیسات برای تحقیقات علمی و حفظ محیط دریایی می‌باشد.

در عین حال، دولتهای دیگر دارای حقوق و تکالیفی در این منطقه می‌باشند؛ از جمله آزادی کشتیرانی، پرواز و حق قرار دادن کابل و خطوط لوله در زیر دریا. همچنین، دولت ساحلی مکلف است میزان مطلوب صید سالانه در منطقه را تعیین و چنانچه خود قادر به صید منابع زنده دریا در حد مذکور نباشد، اجازه صید تا حد مجاز را به دولتهای دیگر در مقابل دریافت وجه واگذار کند.

مفهوم منطقه انحصاری اقتصادی توسط کشورهایی که کنوانسیون ۱۹۸۲ را امضا نکرده‌اند مورد قبول قرار گرفته است. چنانکه ریگان طی اعلامیه‌ای در ۱۰ مارس ۱۹۸۳ مدعی صلاحیت انحصاری اقتصادی در منطقه‌ای به عرض ۲۰۰ مایل مشابه حقوق و صلاحیتهای مندرج در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها برای آمریکا گردید.

دولت انگلستان نیز یک منطقه انحصاری ماهیگیری به عرض ۲۰۰ مایل را اعلام کرده است و بر این عقیده است که حقوق این کشور بر فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل

---

1. Exclusive Economic zone.

گسترش دارد و جزو حقوق ذاتی آن کشور است و نیاز به اعلام ندارد.

از نظر تحدید حدود، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره، می‌توانند دارای مرزهای یکسان باشد. ماده ۷۴ به هر حال مقرر می‌دارد که تحدید حدود باید براساس توافق بین دولتهای مقابل یا مجاور و مبتنی بر ملاحظات منصفانه صورت گیرد و الا موضوع باید به طریق مقرر حل اختلاف در کنوانسیون ارجاع شود.[1]

فلات قاره

تاریخچه پیدایی مفهوم فلات قاره به اعلامیه ترومن رئیس جمهوری آمریکا در ۱۹۴۵ باز می‌گردد. در این تاریخ وی اعلام کرد که ایالات متحده دارای حق انحصاری بهره‌برداری از بستر و زیر بستر فلات قاره در سواحل آن کشور است.

در بیشتر نقاط جهان، بستر دریا با شیب ملایمی تا فاصله نسبتاً زیاد پیش می‌رود و سپس با شیب تندی به طرف اعماق سرازیر می‌شود. به این بخش ساحلی بستر دریا که پوشیده از آب کم عمق است در اصطلاح زمین‌شناسی فلات قاره می‌گویند. در ارتباط با اعلامیه ترومن، فلات قاره آن مناطق ساحلی بستر دریا تعریف شده که بیش از ۲۰۰ متر عمق ندارد. اعلامیه ترومن توسط برخی کشورها مورد تقلید قرار گرفت و حفاری برای نفت و گاز در مناطق ساحلی دریای کارائیب و نیز خلیج فارس رایج گردید.[2]

برخی کشورها مانند شیلی و پرو که ادعای مشابهی کرده‌اند، در معنای زمین‌شناسی دارای فلات قاره نیستند؛ زیرا بستر دریا در نزدیکی ساحل آنها در اقیانوس آرام با شیب تندی تا اعماق اقیانوس پایین می‌رود (برخلاف کشورهای آمریکای لاتین

---

1. L.B.Sohn..., *The LaW of the sea,* 1984,pp.115- 123.

2. *Ibid.*

در ساحل اقیانوس اطلس، که فلات قاره وسیع دارند). لذا آنها به جای فلات قاره «ادعای حاکمیت» بر بستر و زیر بستر دریا تا فاصله ۲۰۰ مایل از ساحل و آبهای مافوق آنرا کرده‌اند (که حتی از مفهوم منطقه انحصاری اقتصادی نیز فراتر می‌رود).[1]

در سالهای پس از جنگ دوم به تدریج ادعای حقوق انحصاری برای بهره‌برداری از بستر و زیر بستر دریا به تشکیل قاعده عرفی جدیدی انجامید و در کنوانسیون ژنو درباره فلات قاره، مورد تأیید قرار گرفت.

ماده یک کنوانسیون ژنو ۱۹۸۵ فلات قاره را بدین سان تعریف می‌کند: «بستر و زیر بستر مناطق دریایی مجاور ساحل ولی خارج از منطقهٔ دریای سرزمینی تا عمق ۲۰۰ متر یا فراتر از آن تا جایی که عمق آبهای مافوق، اجازهٔ استخراج منابع طبیعی منطقه فوق را می‌دهد.»

طبق ماده ۲، دولت ساحلی به منظور اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی در منطقه مزبور دارای حقوق حاکمه است. این حقوق انحصاری است و دول دیگر نمی‌توانند نسبت به آن ادعایی داشته باشند ولو دولت ساحلی مبادرت به اکتشاف و استخراج فلات قاره نکند و نیز حقوق دولت ساحلی موکول به اشغال مؤثر یا غیر آن و یا اعلامیه صریح نیست.

منابع طبیعی که در مواد فوق به آن اشاره شده، شامل منابع معدنی و منابع غیر جاندار بستر و زیر بستر دریا و نیز موجودات زنده دریایی از گونه‌هایی که متصل به بستر یا زیر بستر دریا هستند، می‌باشد.

به‌طور کلی، در کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره دو ملاک برای فلات قاره تعیین شده یکی عمق دویست متر که هدف از آن ایجاد یک ضابطه دقیق و یکسان بود و دیگری

---

1. Akehurst, *op, cit.* P. 278.

قابلیت اکتشاف که به دولت ساحلی اجازه می‌داد در صورت پیشرفت تکنولوژی بتواند منابع بستر دریا فراتر از عمق ۲۰۰ متر را استخراج و بهره‌برداری کند.

در مورد ضوابط مزبور ایراداتی وجود داشت از جمله اینکه با توجه به پیشرفتهای تکنولوژیک ضابطه توانایی بهره‌برداری یک ضابطه دقیق و مشخص نیست و ثانیاً عمق ۲۰۰ متر یک حکم کلی است که بیانگر مفهوم فلات قاره به عنوان ادامه سرزمین دولت ساحلی نمی‌باشد.

با توجه به اشکالات فوق و نیز لزوم هماهنگی بین فلات قاره و مفهوم جدید منطقه انحصاری اقتصادی، کنفرانس سوم حقوق دریاها در صدد تجدید نظر در تعریف فلات قاره برآمد. مفهوم جدید در واقع پیروی از رأی دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه فلات قاره دریای شمال بین آلمان ـ دانمارک و هلند ۱۹۶۹) بود که به موجب آن فلات قاره تداوم طبیعی توده زمین دولت ساحلی، تعریف شده بود.[1]

در تعریف جدید، فلات قاره تداوم طبیعی سرزمین اصلی تعریف شده که از حد خارجی دریای سرزمینی شروع و به حد خارجی حاشیه قاره، ختم می‌شود. (حاشیه قاره مفهوم وسیعتری است که شامل فلات قاره بمعنی اخص، سرازیری قاره و برآمدگی قاره می‌گردد. به شکلهای ۵ و ۶ نگاه کنید). در صورتی که حد خارجی حاشیه قاره از ۲۰۰ مایل از خط مبدأ دریای سرزمینی کمتر باشد، حد خارجی فلات قاره ۲۰۰ مایل خواهد بود. (ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲).

با توجه به اینکه در تعریف جدید، سرازیری قاره و نیز برآمدگی قاره جزو فلات قاره ذکر شده؛ بمنظور اینکه فلات قاره از حد مشخصی تجاوز نکند، ماده مزبور مقرر داشته که در هر حال حد خارجی فلات قاره نمی‌تواند از ۳۵۰ مایل فراتر رود. به طور

---

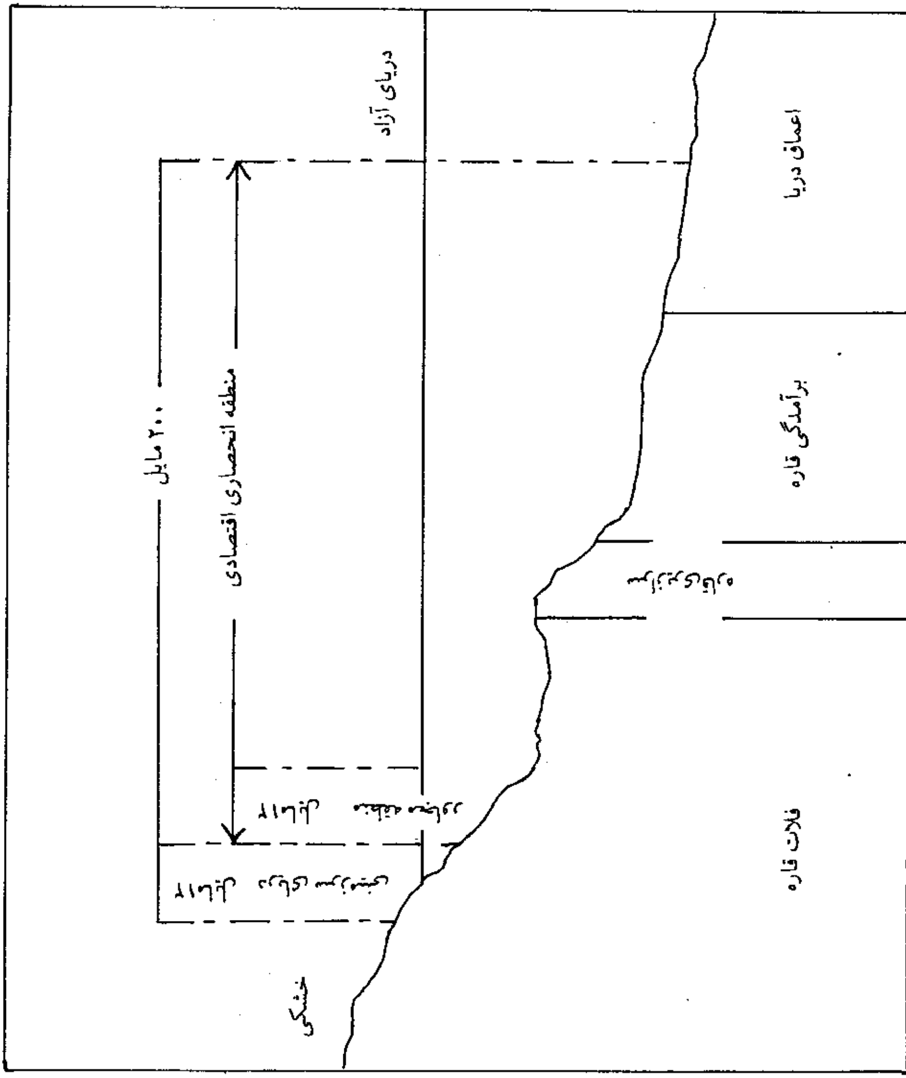
1. 1969, *ICJ Rep.* 2, 31.

کلی، کنوانسیون ۱۹۸۲ دو ضابطه را برای تعریف فلات قاره به کار برده که عبارت‌اند از:

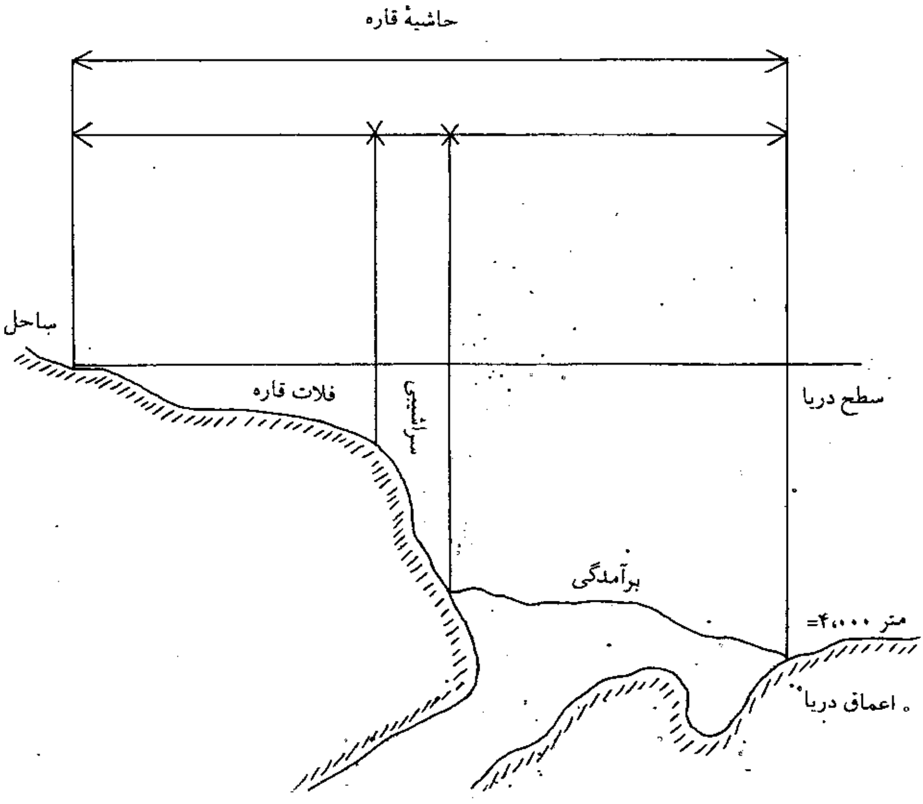
۱. ضابطه زمین‌شناسی که گستره فلات قاره را تا حد خارجی «حاشیه قاره» تعیین کرده‌است.

۲. ضابطه حقوقی که منطبق با منطقه انحصاری اقتصادی به عرض ۲۰۰ مایل است، خواه فلات قاره به مفهوم زمین‌شناسی تا آن جا ادامه پیدا کند یا نکند. در مواردی که عرض فلات قاره تا ۳۵۰ مایل از خط مبدأ ادامه دارد دول ساحلی بایستی درصد کمی از درآمد ناشی از بهره‌برداری خود را در ماورای ۲۰۰ مایل به «مقام اعماق» برای کمک به کشورهای توسعه نیافته اختصاص دهند.

شکل شمارهٔ ۵



مناطق دریایی


حاشیهٔ قاره
ساحل
فلات قاره
سراشیبی
سطح دریا
برآمدگی
متر ۴،۰۰۰=
اعماق دریا

شکل شمارهٔ ۶

تحدید حدود فلات قاره

در کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره، طبق ماده ۶ «هنگامی که فلات قاره دو یا چند کشور مشترک است مرزهای فلات قاره کشورهای مزبور براساس توافق بین آنها تعیین خواهد شد» و در صورت نبود توافق، مرز بین آنها خط منصفی خواهد بود که هر نقطه آن از نزدیکترین نقاط خطوط مبدأ دریای سرزمینی دو طرف به یک اندازه باشد؛ مگر اینکه وضعیت خاص (جغرافیایی) مرز دیگری را توجیه نماید. طبق بند ۲ ماده ۶، همین قاعده در موردی که دو کشور در مجاورت هم قرار داشته باشند، مجرا خواهد بود.

چنانکه ملاحظه می‌شود، کنوانسیون ۵۸ تکیه را بر توافق بین طرف‌های اختلاف و سپس اصل «فاصله مساوی و اوضاع و احوال خاص» قرار داده است. اصل فاصله مساوی یا خط منصف به علت وجود جزایر گاه سبب تحریف خط منصف شده و لذا دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹) بر اصل مذاکره بر اساس نتیجه منصفانه تأکید کرد.[1]

همچنین در رأی داوری در مورد تحدید حدود کانال مانش بین انگلستان و فرانسه با توجه به وجود جزایر، دیوان داوری پیروی از «نتیجه منصفانه» را که به معنی خارج شدن از اصل خط منصف بود، پیشنهاد کرد.

در ماده ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲، نیز در ارتباط با تحدید حدود فلات قاره بین دولتهایی که روبرو یا در کنار هم قرار دارند به توافق براساس حقوق بین‌الملل برای حصول نتیجه منصفانه تأکیده شده است. در اینجا نیز باز یک عامل ابهام وجود دارد و آن اینکه آنچه در یک وضعیت جغرافیایی، منصفانه است ممکن است در وضعیت دیگر، منصفانه تلقی نشود و لذا بستگی به خصوصیت هر مورد معین دارد.

---

1. *ICJ Rep.* 1969, P. 3 and esp. PP. 46-54.

اینک نگاهی به چند رأی دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه تحدید حدود فلات قاره می‌اندازیم:

۱. در قضیه فلات قاره دریای شمال بین (آلمان ـ هلند) و (آلمان ـ دانمارک) علی‌القاعده دادگاه می‌بایست ماده ۶ کنوانسیون ۵۸ را اجرا می‌کرد. ماده مزبور در درجه اول توافق دولتهای مربوط و در غیر آن صورت، اصل فاصلهٔ مساوی با توجه به اوضاع و احوال خاص (جغرافیایی) را مقرر کرده بود؛ ولی از آنجا که قاعده مزبور به صورت قاعده عرفی برای آلمان الزام‌آور نشده بود و آلمان نیز عضو کنوانسیون ۵۸ دربارهٔ فلات قاره، نبود دادگاه ناگزیر شد به جای ماده ۶ به حقوق عرفی استناد کند. قاعده قابل اعمال در نظر دادگاه اصول منصفانه برای رسیدن به «نتیجه منصفانه» بود با این هدف که هر دولتی به اندازه «تداوم طبیعی» سرزمین خود، فلات قاره داشته باشد. به نظر دادگاه باید توجه خاص به شکل کلی ساحل، شکل طبیعی فلات قاره و طول ساحل نمود و به طور کلی فلات قاره با توجه به تداوم طبیعی باید تقسیم شود تا بتوان به یک راه حل منصفانه دست یافت.

۲. در قضیه فلات قاره بین انگلستان و فرانسه در قسمتهایی از کانال مانش، دیوان داوری[1] نظر داد که هدف از قاعده فاصله مساوی با رعایت اوضاع و احوال خاص، دستیابی به یک راه حل منصفانه در مورد تقسیم فلات قاره است. بنابراین، هر مورد باید با توجه به خصوصیات آن مورد بررسی قرار گیرد قاعدهٔ فاصلهٔ مساوی یا خط منصف[2] در صورت وضعیت خاص (مانند وجود ساحل محدب) به آسانی قابل تغییر است و باید راه حل منصفانه‌تری را به کار برد. بنابراین، در رأی فوق ملاحظه می‌شود که تفاوت بین

---

1. Anglo - French Continental Shelf Case, 1979, 18 *ILM*.

2. Equidistant median line.

ماده ۶کنوانسیون ۵۸ و قاعده عرفی زیاد هم از یکدیگر متمایز نیست؛ زیرا هدف هر دو رسیدن به نتیجه منصفانه است. نهایت در حقوق عرفی این امر با توجه به «تداوم طبیعی»[1] سرزمین دولت ساحلی صورت می‌گیرد.

۳. در اختلاف بین تونس و لیبی در مورد تحدید فلات قاره دو دولتی که در مجاور هم هستند مجدداً دادگاه به اصول منصفانه برای حصول نتیجه منصفانه استناد کرد. دادگاه گفت «تداوم طبیعی» سرزمین در صورتی که به نتایج غیر منصفانه منجر شود باید کنار گذاشته شود. در عوض دادگاه به ویژگیهای جغرافیایی مانند تناسب طول ساحل و وجود جزایر ساحلی توجه نمود. منظور دادگاه از «اصول انصاف»، اجرای قواعد حقوقی و نه توجه به وضعیت اقتصادی طرفین اختلاف بود.

بنابراین، در رأی فوق تأکید کمتر بر تداوم طبیعی و توجه بیشتر به نتیجه منصفانه با توجه به شرایط طبیعی بود.

۴. در قضیه فلات قاره بین لیبی و مالت دادگاه ادعای لیبی را در مورد استناد به تداوم طبیعی برای تقسیم فلات قاره دو کشور که در مقابل هم قرار دارند رد کرد و در عوض اصل «فاصله» را ترجیح داد. به این معنی که تا آنجاکه ممکن است دولتها باید یک فلات قاره به عرض ۲۰۰ مایل (مانند منطقه انحصاری اقتصادی) داشته باشند قطع نظر از وضعیت طبیعی آنها. در اینجا نیز بر اصل منصفانه بودن با توجه به اوضاع و احوال مربوط و بخصوص نقش تناسب مورد تأکید قرار گرفت.

۵. در رای خلیج مین[2] بین آمریکا و کانادا، دادگاه دادگستری بین‌المللی اصل بنیادی حقوق عرفی را اجرای ضوابط منصفانه برای حصول نتیجه منصفانه اعلام کرد. از آنجا که دادگاه موضوع را صرفاً تحدید حدود فلات قاره نمی‌دانست، قاعده فاصله

---

1. Natural prolongation.

2. Gulf of Main case.

مساوی با توجه به وضعیت خاص را رد کرد.

۶. در اختلاف بین گینه و گینه بیسائو نیز دادگاه داوری قواعد مربوط حقوق بین‌الملل را برای حصول نتیجه منصفانه اجرا کرد و به این نکته توجه کرد که خط منصف فقط یکی از طرق تقسیم است و الزامی به پیروی از آن در حقوق عرفی نیست.

رابطه بین فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی

با توجه به اینکه منطقه انحصاری اقتصادی و نیز فلات قاره بـه دولت سـاحلی حقوق حاکمه در رابطه با اکتشاف و استخراج منابع طبیعی در دریای مجاور ساحل را می‌دهد، در کنفرانس سوم حقوق دریاها پیشنهادهایی برای ادغام دو منطقه فوق به عمل آمد.

به این معنی که تا محدوده ۲۰۰ میل فلات قاره به معنی حقوقی وجود نداشته و تکمله منطقه انحصاری اقتصادی محسوب گردد.

معذلک پیشنهاد فعلی مندرج در کنوانسیون ۱۹۸۲ به تصویب رسید که به موجب آن فلات قاره از حد خارجی دریای سرزمینی شروع و شامل منابع معدنی و آن بخش منابع جاندار که متصل به بستر فلات قاره است، می‌گردد. به عبارت دیگر فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی از نظر حقوقی مستقل از یکدیگرند؛ گرچه در محدوده دویست میلی شامل قلمرو واحد و منابع غیر جاندار یکسان، می‌باشند. تفاوت عمده بین دو رژیم مذکور این است که فلات قاره ممکن است فراتر از ۲۰۰ مایل گسترش یابد؛ در حالی که منطقه انحصاری اقتصادی دارای یک محدوده ثابت است. دیگر اینکه حقوق ناشی از فلات قاره ذاتی ولی منطقه انحصاری اقتصادی اختیاری است و باید از طرف دولت مربوط مورد ادعا قرار گیرد. معذلک هر دو، حقوق حاکمه و انحصاری به دولت مربوط، اعطا می‌کند. آبهای فلات قاره در محدوده دویست مایل جزو منطقه انحصاری

اقتصادی و خارج از آن جزو آبهای آزاد می‌باشد؛ در حالی که آبهای منطقه انحصاری اقتصادی همان ماهیت حقوقی منطقه انحصاری را دارد. همچنین، فلات قاره منابع غیر جاندار و آن دسته از منابع جاندار را که از گونه‌های ثابت در بستر و زیر بستر دریا هستند در بر می‌گیرد؛ در حالی که منطقه انحصاری اقتصادی تمام منابع خواه معدنی و خواه جاندار از هر نوع را در بر می‌گیرد. بعلاوه، در مورد منطقه انحصاری اقتصادی تعهد نسبت به حفظ موجودات زنده و احیاناً مشارکت آن با دولتهای دیگر وجود دارد، در حالی که این تعهدات در مورد فلات قاره وجود ندارد.

رژیم اعماق دریا (میراث مشترک)

در حقوق بین‌الملل سنتی، اعماق دریا خارج از محدوده صلاحیت ملی دولتها جزو دریای آزاد محسوب و لذا بهره‌برداری از آن برای همه کشورها آزاد تلقی می‌شد.

در سالهای اخیر دو تحول آزادی فوق را زیر سئوال برد:

۱. کشف مقادیر عظیمی از سنگ فلزات صنعتی مانند منگنز، کوبالت، نیکل و مس در اعماق دریا و بستر اقیانوس (برآورد شده که فقط در اقیانوس آرام یک تریلیون و پانصد میلیارد تن از این گونه سنگها وجود دارد با تمرکز صد هزار تن در هر میل مربع).[1]

۲. پیشرفت تکنولوژی که به کشورهای عمده صنعتی امکان می‌داد به طور یک طرفه این منابع را مورد بهره‌برداری قرار دهند و کشورهای در حال توسعه که فاقد تکنولوژی و منابع مالی لازم بودند از آن بی‌بهره مانند.

لذا، برای جلوگیری از این امر ابتدا در ۱۹۶۷ آقای پاردو[2] نماینده مالت در سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که سازمان ملل تدابیری اتخاذ کند تا اعماق دریا خارج از محدوده فلات قاره، به عنوان «میراث مشترک بشریت»[3] شناخته شده و به سود همه کشورها بویژه کشورهای در حال توسعه مورد بهره‌برداری قرار گیرد. مجمع عمومی در دسامبر ۱۹۶۹، چهار قطعنامه در این باره تصویب کرد که مهمترین آنها اعلام می‌کرد که بهره‌برداری از بستر دریا و کف اقیانوس «فراتر از محدوده صلاحیت ملی» باید به سود کل بشریت صورت گیرد و سازمان ملل متحد به عنوان نقطه محوری برای همکاری بین‌المللی در این زمینه در آید و یک کمیته ۴۲ نفری درباره استفاده مسالمت‌آمیز از بستر و زیر بستر اعماق دریا تشکیل داد تا در این باره به مجمع گزارش دهد.

---

1. Akehurst, *op. cit*, P. 280.

2. Arvid Pardo.

3. *Com mon Heritage of Mankind.*

در ۱۹۷۰، مجمع عمومی، «اعلامیه حاکم بر بستر و زیر بستر دریا، خارج از محدوده صلاحیت ملی» را تصویب کرد.[1] در این اعلامیه گفته شده: «بستر دریا میراث مشترک بشریت است که باید به سود کل بشریت مورد استفاده قرار گیرد و نمی‌تواند به تملک یا حاکمیت هیچ دولتی در آید. «تمام فعالیتهای معدنی باید تحت اداره یک رژیم بین‌المللی قرار گیرد و «منطقه»[2] باید فقط برای هدفهای مسالمت‌آمیز مورد استفاده قرار گیرد. این قطعنامه با ۱۰۴ رأی موافق، بدون مخالف و ۱۴ رأی ممتنع به تصویب رسید که حکایت از آن دارد که دست کم اصل «میراث مشترک» (اگر نه روش دستیابی به آن) در حال حاضر به صورت «حقوق عرفی» در آمده است. (ناگفته نماند که در قطعنامه‌ای که مجمع در ۱۹۶۹ تصویب کرده بود از کشورها خواسته شد که تا زمان برقراری «یک رژیم بین‌المللی» برای اعماق دریا[3]، از بهره‌برداری از اعماق خودداری کنند. این قطعنامه که هرگونه فعالیت بهره‌برداری در اعماق را متوقف می‌کرد با مخالفت کشورهای عمده صنعتی رو به رو شد)[4].

کنوانسیون ۱۹۸۲

در بخش یازده کنوانسیون، به تفصیل درباره یک رژیم حقوقی حاکم بر اکتشاف و اداره اعماق به سود همه افراد بشر، بحث شده و درازترین بخش کنوانسیون را تشکیل می‌دهد. همین بخش است که مورد اعتراض شدید کشورهای عمده صنعتی بویژه ایالات متحده قرار گرفته است و به همین دلیل کشورهای عمده صنعتی از عضویت در کنوانسیون خودداری کرده‌اند. ابتدا، منطقه اعماق به آن بخش از بستر و زیر بستر دریا و

---

1. GA. Res. 2749 (XXV).

2. La zone / Area.

3. An international sea bed Authority.

4. G.A. Res. 2574 (XXIV)

اقیانوس خارج از محدوده صلاحیت ملی تعریف شده که عملاً از کناره خارجی فلات قاره حقوقی (حاشیه قاره تا حداکثر ۳۵۰ مایل) شروع می‌شود. کل سیستم تحت نظارت یک سازمان بین‌المللی اعماق[1] که مقر اصلی آن در جامائیکا می‌باشد قرار دارد.

این سازمان دارای ارکان مختلف مانند «مؤسسه»[2]، مجمع (که شامل همه اعضای کنوانسیون می‌گردد و دارای وظایف کلی نظارت می‌باشد)، شورا (که دارای ۳۶ عضو منتخب است و دارای قدرت اجرایی زیاد می‌باشد)، کمیسیونهای مختلف (که تحت کنترل شورا و دبیرخانه قرار دارد) است.

اصل اساسی این است که منطقه اعماق باید برای میراث مشترک بشریت مورد استفاده قرار گیرد و نمی‌تواند مورد تملک هیچ کشوری قرار گیرد، (مواد ۱۳۷ - ۱۳۶) کنوانسیون یک سیستم بهره‌برداری موازی برای بهره‌برداری از اعماق برقرار می‌کند. تمام فعالیتها توسط سازمان (یا مرجع) بین‌المللی اعماق کنترل می‌شود، ولی استخراج معادن ممکن است توسط دولت یا گروهی از دولتها یا به وسیلهٔ «مؤسسه»، که بازوی عملیاتی سازمان بین‌المللی اعماق است، صورت گیرد. هنگامی که یک محل مناسب برای استخراج تعیین می‌شود، نیمی به دولت یا شرکتهای خصوصی مجاز از سوی دولت، اختصاص خواهد یافت و نیمی برای «مؤسسه» یا کشورهای در حال توسعه اختصاص خواهد یافت. در هر حال استخراج نیازمند صدور مجوز از جانب مرجع بین‌المللی اعماق است. دولتها باید مبلغی به عنوان عوارض و نیز درصدی از ارزش مواد معدنی مستخرجه در بازار را به مرجع مزبور تسلیم کنند. درآمد ناشی از فعالیت دولتها یا مؤسسه به وسیلهٔ مرجع «به طور منصفانه» توزیع خواهد شد (ماده ۱۴۰). ویژگی دیگر

---

1. International sea bed Auhority.

2. Enterprize.

رژیم بین‌المللی اعماق حمایت از «سرمایه‌گذاری پیشگام»[1] (یعنی دولت‌هایی که تاکنون در استخراج معادن به مقدار زیاد سرمایه‌گذاری کرده‌اند)[2]، تنظیم تحقیقات دریایی (ماده ۱۴۳)، حفاظت از محیط زیست دریایی (ماده ۱۴۵)، حفظ وضعیت فعلی آبهای مافوق منطقه (ماده ۱۳۵) است.

همانطور که گفته شد هدف رژیم مزبور اداره اعماق به سود همه کشورهاست، ولی کشورهای صنعتی از امضا و الحاق به کنوانسیون امتناع ورزیده‌اند؛ زیرا در کنوانسیون مقرراتی برای انتقال تکنولوژی به سازمان بین‌المللی اعماق و نیز حمایت از تولیدکنندگان مواد معدنی مشابه در زمین، و کمک به بودجه سازمان بین‌المللی پیش‌بینی شده است. به علت عدم عضویت کشورهای عمده صنعتی در کنوانسیون، کشورهای مزبور در کمیسیون تدارکاتی حقوق دریاها عضویت ندارند و لذا توفیق این بخش از کنوانسیون مورد تردید است. در مقابل کشورهای صنعتی با امضای موافقتنامه‌هایی بین خود سیستم «معامله متقابل» را به وجود آورده‌اند که به موجب آن هر کشور از صدور جواز در مناطقی که توسط دول دیگر برای آن جواز استخراج صادر شده، خودداری خواهند کرد. در اجرای این اصل کشورهای عضو قوانین ملی مشابهی تصویب کرده‌اند که نحوه عمل آنها را در ارتباط با اکتشاف و استخراج از اعماق دریا مشخص می‌کند (کشورهای عضو سیستم مزبور عبارت‌اند از: آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ژاپن، بلژیک، استرالیا و هلند). جالب توجه است که سیستم مزبور مقرر داشته که درصدی از درآمد ناشی از استحصال معان از اعماق در آینده، به سازمان بین‌المللی تسلیم گردد. این امر نشان می‌دهد که کشورهای عضو سیستم مزبور نیز اصل «میراث مشترک بشر» را پذیرفته‌اند؛ گرچه روش دستیابی به آنرا نپذیرفته‌اند. کشورهای در حال رشد به سیستم

---

1. Pioneer investment.

2. Rests. I and II appended to the convention.

مزبور معترضند، زیرا آنرا مغایر با اصل توقف[1] استخراجهای یکجانبه مندرج در قطعنامه مصوب مجمع عمومی، می‌دانند و به نظر آنان قطعنامه مزبور به صورت حقوق عرفی در آمده، در حالی که کشورهای صنعتی قطعنامه مزبور را بیان حقوق عرفی ندانسته و قایل به محدود شدن حق اقدام یک جانبه خود نیستند.

بنابراین، باید گفت به رغم قبول اصل «میراث مشترک» در زمینه منابع معدنی اعماق درباره نحوه حصول آن اتفاق نظر نیست و کشورهای جهان سوم و نیز «مؤسسه» بدون داشتن تکنولوژی و منابع مالی لازم در شرایط فعلی قادر به تحقق رژیم بین‌المللی اعماق، مندرج در کنوانسیون نیست.

1. Moratorium Resolution.

دریای آزاد[1]

ادعای حاکمیت بر دریای آزاد

در عهد باستان و نیمه اول قرون وسطی، دریانوردی در دریای آزاد برای همه آزاد بود. حقوقدانان رومی عقیده داشتند «دریا طبیعتاً به روی همه باز است» و «دریا، مانند هوا، مشترک بین بشریت است».

ادعای حاکمیت بر قسمتی از دریای آزاد از نیمه دوم قرون وسطی آغاز شد و در ایامی که حقوق بین‌الملل جدید بتدریج شکل می‌گرفت، دولتها بر این عقیده بودند که می‌توانند حاکمیت‌شان را بر بخشهایی از دریای آزاد گسترش دهند. از جمله دولتهای اسپانیا و پرتقال بر اساس اعلامیه پاپ در ۱۴۹۳ مدعی حاکمیت بر اقیانوس آرام و خلیج مکزیک (اسپانیا) و اقیانوس هند و جنوب اقیانوس اطلس (پرتقال) بودند. دولتهای دیگر نیز مانند سوئد و دانمارک و انگلستان، هر یک مدعی حاکمیت بر قسمتی از دریای آزاد بودند. در نتیجه این ادعاها، برای دولتهای دیگر محدودیتهایی مانند الزام به پرداخت عوارض، ممنوعیت ماهیگیری، ادای احترام به پرچم دولت مدعی حاکمیت، ایجاد می‌شد. چنانکه هنگامی که فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در ۱۵۵۴ عازم انگلستان بود تا با ملکه ماری ازدواج کند، دریادار انگلیسی که در «دریاهای انگلیس» با او رو به رو شده بود به لحاظ برافراشتن پرچم اسپانیا، بروی کشتی او آتش گشود[2]؛ یا در قرن ۱۷ انگلیسیها برای ماهیگیری در دریای شمال از ماهیگیران خارجی جواز مطالبه می‌کردند و در غیر این صورت آنها را محکوم به پرداخت غرامت می‌کردند.

قدم مهم در زمینه شناسایی اصل آزادی دریاها توسط گروسیوس نویسنده

---

1. High seas or Open sea.

2. *Oppenheim*, 1992. P. 720.

هلندی در ۱۶۰۹، با انتشار رساله کوچک دریای آزاد[1] برداشته شد. هدف وی از این رساله تأمین آزادی کشتیرانی برای هلند در اقیانوس هند و رفع ممنوعیتهای دولت پرتقال بود. وی اعلام کرد که دریا نمی‌تواند به تملک دولتها در آید؛ زیرا قابل تصرف از طریق «اشغال» نیست و در نتیجه دریا از حاکمیت دولتها آزاد است. نظریات متهورانه گروسیوس با مخالفت رو به رو شد. از جمله جنتیلی[2] از ادعای حاکمیت اسپانیا و انگلستان دفاع کرد (۱۶۱۳) و ولوود[3] و جان سلدن[4] نظریات جنتیلی را تأیید کردند.

معذلک بتدریج اصل آزادی دریانوردی گسترش یافت، به طوری که تا نیمه قرن هفدهم، کشتیرانی در همه بخشهای دریای آزاد عملاً برای کشتی همه دولتها آزاد شده بود. ولی محدودیتهای دیگر همچنان ادامه داشت. در قرن هیجدهم یک هلندی دیگر به نام بین‌کرشوک[5] نظریه آزادی دریاها را مجدداً مطرح کرد و نویسندگان معروفی مانند واتل سویسی و دومارتن روسی از او پشتیبانی کردند، به طوری که تا ربع اول قرن نوزدهم، اصل آزادی دریاها از سوی همه دولتها در تئوری و در عمل پذیرفته شده بود. انگلستان هم ادعای حاکمیت دریایی و ادای احترام به پرچم انگلستان را رها کرد و به صورت یکی از طرفداران سرسخت اصل آزادی دریاها در آمد.

هنگامی که دولت روسیه در ۱۸۲۱ که در آن هنگام مالک «آلاسکا» بود در صدد برآمد تمام کشتیهای خارجی را از نزدیک شدن به صد میلی ساحل آلاسکا، بازدارد، انگلیس و آمریکا به طرفداری از اصل آزادی دریاها، دست به اعتراض زدند و روسیه با معاهداتی که در ۱۸۲۴ و ۱۸۲۵ امضا کرد، از ادعای خود دست برداشت. بعلاوه، پس از

---

1. Mare Liberum
2. Gentile
3. Welwood
4. Selden.
5. Bynkershoek

آنکه روسیه در ۱۸۶۷، آلاسکا را به آمریکا فروخت، آمریکا قواعدی برای حفاظت از جانداران دریایی در دریای برینگ وضع کرد و بدین وسیله بر قسمتی از دریای آزاد ادعای حاکمیت و کنترل نمود. در نتیجه در ۱۸۸۶ با بریتانیا بر سر این موضوع اختلاف پدید آمد که با داوری در ۱۸۹۳ به نفع آزادی دریاها، فیصله یافت.

تعریف و آزادیهای دریای آزاد

در کنوانسیون ۱۹۵۸ درباره دریای آزاد که حقوق عرفی را تدوین کرده است دریای آزاد به شرح زیر تعریف شده است: «اصطلاح دریای آزاد به معنی تمام بخشهای دریاست که جزو دریای سرزمینی یا آبهای داخلی یک کشور نمی‌باشد (ماده یک).

با توجه به ایجاد مفهوم منطقه انحصاری اقتصادی، کنوانسیون ۱۹۸۲ در ماده ۸۶ دریای آزاد را شامل «تمام قسمتهای دریا که جزو منطقه انحصاری اقتصادی، دریای سرزمینی، یا آبهای داخلی یک دولت نیست»، می‌داند.

معنی اصل آزادی دریای آزاد این است که چون دریای آزاد مشترک بین همه دولتهاست، هیچ دولتی نمی‌تواند هیچ بخشی از آن را تابع صلاحیت سرزمینی خود نماید.

بنابراین، چون دریای آزاد سرزمین هیچ دولتی نیست، هیچ دولتی نمی‌تواند علی‌القاعده قوانین، صلاحیت، اداره یا نیروی پلیس خود را بر بخشهایی از دریای آزاد، اعمال کند.

گرچه دریای آزاد ملک هیچ دولتی نیست، ولی این امر به معنی عدم وجود قواعد حاکم بر دریای آزاد و در نتیجه بی‌نظمی و هرج و مرج نمی‌باشد؛ زیرا دریای آزاد

موضوع[1] حقوق بین‌الملل است و قواعد عرفی و نیز کنوانسیونهای موجود ضامن تأمین نظم در دریای آزاد می‌باشد که به موقع به آن خواهیم پرداخت.

اصل آزادی دریای آزاد یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل توصیف شده که اثر زیادی بر بخش‌های دیگر حقوق بین‌الملل مانند حقوق فضا[2] و رژیم حاکم بر قطب جنوب[3] داشته‌است.

هدف از منع استقرار حاکمیت بر دریای آزاد دقیقاً این است که تمام دولتها خواه ساحلی یا بدون ساحل[4] از آزادیهای دریای آزاد با رعایت مقررات برخوردار شوند. ماده ۸۷ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ این آزادیها را به شرح زیر مقرر می‌دارد:

۱. آزادی کشتیرانی
۲. آزادی پرواز
۳. آزادی قرار دادن کابل و لوله‌های زیردریایی
۴. آزادی ساختن جزایر مصنوعی و سایر تأسیسات مجاز
۵. آزادی ماهیگیری
۶. آزادی تحقیقات علمی.

دولتها در اعمال آزادیهای فوق باید حقوق دولتهای دیگر را در ارتباط با اعمال آزادیهای دریای آزاد و نیز حقوق مربوط به فعالیت در منطقه اعماق را مورد توجه قرار دهند.

آزادیهای دریای آزاد منحصر به موارد فوق نیست و شامل آزادیهای دیگری نیز

---

۱. موضوع (object) در مقابل مفهومِ سوژه یا صاحب حق و تکلیف.

2. Spase Law

3. Antarctic

4. Land - locked state.

می‌گردد که مغایر با حقوق کشورهای دیگر نیست، مانند استفاده از امواج برای تولید انرژی و یا به‌کارگیری سیستم کسب داده‌ها از اقیانوس (در صورت تحول تکنولوژی در آینده).

مانورهای دریایی که ممکن است موقتاً سبب بسته شدن بخشی از دریای آزاد گردد، در عمل پذیرفته شده؛ ولی مسئله آزمایشهای اتمی توسط فرانسه در ۱۹۷۳ که موجب بسته شدن مناطق وسیعی از اقیانوس آرام گردید به اختلاف بین فرانسه از یک سو و استرالیا و زلاندنو از سوی دیگر و ارجاع دعوا به دادگاه دادگستری بین‌المللی منجر شد. ولی به علت اعلام انصراف فرانسه از ادامه این آزمایشها در ۱۹۷۴ دادگاه فرصت اظهار نظر درباره ماهیت موضوع را پیدا نکرد. انجام آزمایشهای اتمی در زمین و هوا طبق معاهده منع آزمایشهای اتمی (۱۹۶۳) که تعداد زیادی از دولتها آنرا امضا کرده‌اند ممنوع می‌باشد.

آزادی دریای آزاد متعلق به همه دولتهاست و ماده ۳ کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ (دریای آزاد) مقرر داشته که دولتهایی که بین کشورهای بدون ساحل و دریا واقع شده‌اند باید بمنظور اعطای حق دسترسی به بنادر خود با کشورهای مزبور قرارداد منعقد کنند. کنوانسیون ۱۹۸۲ نیز در بخش دهم، چارچوب اصول و قواعدی را بمنظور تأمین حق دسترسی به دریا برای دولتهای بی‌ساحل پیش‌بینی کرده است.

به موجب ماده ۸۸ کنوانسیون ۱۹۸۲ دریای آزاد مخصوص استفاده مسالمت‌آمیز است. دریای آزاد ممکن است مورد استفاده نیروهای دریایی قرار گیرد؛ ولی استفاده از آن برای هدفهای تهاجمی، نقض ماده مزبور و بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد می‌باشد. ماده ۳۰۱ کنوانسیون نیز مقرر داشته که دولتهای عضو باید از هرگونه تهدید یا استفاده از زور در دریای آزاد، مغایر با منشور ملل متحد خودداری کنند.

آزادی کشتیرانی [1]

کشتیهای همه دولتها خواه جنگی، دولتی یا تجاری حق دریانوردی در دریای آزاد را دارند و هیچ دولتی نمی‌تواند از کشتیهای تجاری خارجی بخواهد به کشتیهای جنگی ادای احترام کنند.

بنابراین، هر گونه مراسم و تشریفات دریایی صرفاً ناشی از نزاکت یا ناشی از قوانین و مقررات داخلی کشورهاست. اصل آزادی کشتیرانی به وسیلهٔ ماده ۹۰ کنوانسیون به شرح زیر تأیید شده است: «هر دولتی خواه ساحلی یا بدون ساحل، حق دارد با کشتیهایی که حامل پرچمش هستند، در دریای آزاد، دریانوردی کند.» همچنین آزادی دریای آزاد شامل آزادی عبور بی‌ضرر برای کشتی‌های تجاری و جنگی در دریای سرزمینی که جزو شاهراه آبی بین‌المللی است نیز می‌باشد.

نباید تصور کرد چون دریای آزاد متعلق به کسی نیست بی‌قانونی و هرج و مرج بر آن حاکم است؛ بلکه نظم حقوقی از طریق همکاری حقوق بین‌الملل و قوانین ملی دولتهایی که دارای پرچم دریایی هستند برقرار می‌شود.

نظم حقوقی در دریای آزاد در درجه اول مبتنی بر این قاعده حقوق بین‌الملل است که هر کشتی در دریای آزاد باید تابعیت یک دولت را داشته و پرچم آنرا برافرازد. بدین وسیله کشتی و کالا و اشخاص روی آن، تابع قانون کشور پرچم و به طور کلی صلاحیت آن کشور می‌باشند و نیز قواعد حقوق بین‌الملل به وسیلهٔ قوانین ملی دولتهای مختلف در مورد شرایطی که باید توسط کشتی رعایت شود، تکمیل می‌گردد. قواعد زیر جزو قواعد عام بین‌المللی است که در همه جا مورد قبول قرار گرفته است:

۱. هر دولتی خود شرایطی را که بر طبق آن کشتیها می‌توانند زیر پرچم آن

---

1. Freedom of Navegation.

دریانوردی کنند، تعیین می‌کند و باید برای کشتیهایی که مجاز به استفاده از پرچمش می‌باشند، گواهینامه رسمی صادر کند.

۲. یک دولت حق دارد کشتی‌هایی را که بدون مجوز با پرچمش دریانوردی می‌کنند، مجازات کند.

۳. تمام کشتیها، اشخاص و کالاهای روی کشتی مادام که در دریای آزاد هستند، تحت حاکمیت دولت پرچم قرار دارند.

بدین ترتیب، دولت پرچم است که مسئول حفظ نظم در کشتی و رعایت مقررات بین‌المللی در دریای آزاد می‌باشد.

برای اینکه یک کشتی بتواند پرچم دولتی را برافرازد باید تابعیت آنرا داشته باشد و اعطای تابعیت از طریق ثبت کشتی در آن کشور صورت می‌گیرد و شرایط ثبت را هر دولت خود تعیین می‌کند که می‌تواند کاملاً متفاوت باشد.

گاه دیده شده تابعیت مالک کشتی با تابعیت کشتی متفاوت است به این معنی که صاحبان کشتیها برای فرار از مالیات و قوانین تأمین اجتماعی (حقوق و شرایط کار) در کشورهای دیگر که قوانین سهلتری دارند، کشتی را به ثبت رسانده و تابعیت آنها را به دست می‌آوردند. یکی از این گونه کشورها «لیبریا»ست که از سال ۱۹۶۷ بزرگترین تناژ ثبت کشتیها را داشته است. کشور دیگری که تناژ ثبت شدهٔ آن (متعلق به صاحبان کشتیهای خارجی) بالا است، «پاناما» می‌باشد. به این گونه پرچمها اصطلاحاً پرچم مصلحتی می‌گویند.[1] بمنظور جلوگیری از این امر ماده ۵ کنوانسیون ژنو درباره دریای آزاد، مقرر می‌دارد که باید یک «علقه واقعی»[2] بین دولت مربوطه و کشتی وجود داشته باشد و بویژه دولت پرچم بتواند صلاحیت‌های اداری، فنی و اجتماعی را به طور مؤثر به

---

1. Flag of convenience.

2. A. geunine link.

کشتی اعمال کند. این علقه واقعی می‌تواند از طریق برقراری شرایطی در مورد تابعیت صاحبان کشتیها، تابعیت خدمه کشتی و محل ساخت کشتی، به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود. چنانکه دولت انگلستان این شرایط را برای ثبت کشتی در آن کشور منظور نظر قرار داده است.

باید توجه داشت که کشتی فقط می‌تواند پرچم یک کشور را داشته باشد و چنانچه در حین سفر از پرچمهای مختلف استفاده کند یا بدون پرچم باشد یا پرچم دروغین داشته باشد از حمایت حقوق دریاها محروم و به ترتیبی که خواهد آمد می‌تواند مورد مجازات قرار گیرد. علاوه بر دولتها بموجب ماده ۷ کنوانسیون ۵۸ ژنو و ماده ۹۳ کنوانسیون حقوق دریاها (۱۹۸۲)، سازمان ملل متحد و مؤسسات تابعه آن می‌توانند پرچمهای مخصوص خود را بر کشتیهایشان برافرازند.

به طوری که گفته شد در دریای آزاد دولت پرچم دارای صلاحیت انحصاری بر کشتی و محموله و افراد آن می‌باشد. اینک استثنائات بر قاعده پرچم را بررسی می‌کنیم.

استثنائات بر قاعده پرچم

۱. تعقیب فوری[1]

در مواردی که یک کشتی تجاری خارجی، قوانین و مقررات دولت ساحلی را نقض کرده و برای پرهیز از توقیف به دریای آزاد می‌گریزد، دولت ساحلی حق دارد به تعقیب کشتی در دریای آزاد بپردازد مشروط بر اینکه تعقیب هنگامی آغاز شده باشد که کشتی خارجی یا یکی از قایقهای آن در یکی از مناطق آبهای داخلی دریای سرزمینی، منطقه مجاور، یا منطقه انحصاری اقتصادی دولت ساحلی بوده باشد. در صورتی که

1. Hot pursuit.

کشتی خارجی در داخل منطقه مجاور یا منطقه انحصاری اقتصادی باشد، تعقیب در صورتی می‌تواند آغاز شود که قواعد مربوط به محافظت از این مناطق (به ترتیب) نقض شده باشد (مثلاً کشتی خارجی مبادرت به ماهیگیری غیر قانونی کرده باشد، ماده ۱۱۱ بند ۲ کنوانسیون ۱۹۸۲).

تعقیب باید پیوسته و بی‌وقفه باشد. به علاوه، حق تعقیب فوری به محض اینکه کشتی مورد تعقیب، وارد آبهای سرزمینی کشور خود یا دولت ثالث شود متوقف خواهد شد. تعقیب فقط موقعی می‌تواند آغاز شود که یک علامت سمعی یا بصری برای توقف در فاصله‌ای که توسط کشتی خارجی قابل دیدن یا شنیدن باشد،داده شده باشد. حق تعقیب شامل حق غرق کشتی مورد تعقیب نمی‌شود؛ ولی غرق اتفاقی در جریان توقیف، عمل غیر قانونی تلقی نمی‌شود. حق تعقیب فقط می‌تواند توسط کشتی جنگی، هواپیمای نظامی، یا کشتی‌های دولتی که به این امر اختصاص داده شده، صورت گیرد.

۲. حق بازدید وتفتیش[1]

کشتی جنگی در دریای آزاد بمنظور اجرای قواعد حقوق بین‌الملل در مواقعی که دلیل موجهی داشته باشد که یک کشتی (منظور کشتی غیر جنگی و غیر دولتی است) مرتکب یکی از اعمال زیر شده است می‌تواند آنرا متوقف کند و مورد بازرسی قرار دهد:

الف) دزدی دریایی ب) تجارت برده ج) حمل و نقل مواد مخدر د) پخش برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی غیر مجاز (ماده ۱۰۹ کنوانسیون) ه) کشتی بدون تابعیت باشد و) کشتی تابعیت همان کشتی جنگی را داشته گرچه فاقد پرچم است یا

1. Visit & Search

یک پرچم خارجی را برافراشته است (ماده ۲۲ کنوانسیون دریای آزاد ۵۸ و ماده ۱۱۰ کنوانسیون ۱۹۸۲). کشتی جنگی در صورتی که بدون دلیل موجه مبادرت به بازرسی کشتی تجاری نموده باشد مسئول پرداخت هرگونه خسارت وارده به کشتی تجاری می‌باشد.

دزدی دریایی

در معنی اصلی، دزدی دریایی هر گونه عمل خشونت‌آمیز غیر قانونی است که به وسیلهٔ یک کشتی خصوصی (غیر دولتی) در دریای آزاد علیه کشتی دیگر به قصد چپاول صورت می‌گیرد. بر طبق حقوق بین‌الملل دزدی دریایی جرم علیه همه دولتها و قابل مجازات توسط هر دولتی است که بتواند مجرم را دستگیر کند. هر دولت طبق سیستم حقوق داخلی خود می‌تواند مجرم را محاکمه و مجازات کند. کنوانسیون ژنو درباره دریای آزاد (ماده ۱۴) و کنوانسیون ۱۹۸۲ (ماده ۱۰۰) مقرر می‌دارد:

«همه دولتها حداکثر همکاری را در سرکوب دزدی دریایی در دریای آزاد یا هر محل دیگری خارج از صلاحیت دولتها به عمل خواهند آورد».

دزدی دریایی طبق حقوق بین‌الملل نباید با دزدی دریایی طبق قوانین داخلی کشورها، اشتباه شود. اولی جرمی است جهانی و به این عنوان مورد شناسایی قرارگرفته و لذا همه دولتها صلاحیت دستگیری، محاکمه و مجازات مجرم را دارند.

در مورد اینکه امروزه چه چیز جرم دزدی دریایی محسوب می‌شود ماده ۱۵ کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ (دریای آزاد) که براساس کار کمیسیون حقوق بین‌الملل تنظیم شده و مفاد آن عیناً در ماده ۱۱۰ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ تکرار شده است، چنین مقرر می‌دارد: دزدی دریایی هر یک از اعمال زیر را در بر می‌گیرد:

الف) هرگونه عمل غیر قانونی خشونت‌آمیز یا، بازداشت یا غارت که برای هدفهای خصوصی توسط خدمه، مسافران یک کشتی خصوصی، یا هواپیمای خصوصی

علیه کشتی یا هواپیمای دیگر یا اشخاص و اموال موجود در آن در دریای آزاد صورت می‌گیرد.

ب) هر عمل مشارکت داوطلبانه در عملیات یک کشتی یا هواپیما با علم به اینکه کشتی یا هواپیما دزد دریایی است.

ج) هرگونه عمل تحریک یا تشویق یا تسهیل عمدی اعمال مذکور در بندهای الف و ب.

دو نکته نیاز به تأکید دارد اول آنکه رکن اساسی دزدی دریایی این است که برای هدفهای خصوصی و نفع شخصی باشد. دوم اینکه عمل دزدی دریایی توسط کشتی خصوصی صورت می‌گیرد و کشتی جنگی یا دولتی دزد دریایی محسوب نمی‌شود و چنانچه مبادرت به اعمال غیر قانونی خشونت‌آمیز ورزد، دولت پرچم مسئول مجازات فرمانده کشتی یا هواپیما و پرداخت خسارت می‌باشد.

حادثه کشتی آکیلا لارو[1]

در سال ۱۹۸۵ کشتی تفریحی آکیلا لارو متعلق به ایتالیا در دریای مدیترانه توسط کماندوهای فلسطینی ربوده شد. درکشتی جمعاً ۴۵۴ نفر مسافر و خدمه وجود داشت. کماندوها تقاضای آزادی ۵۰ نفر فلسطینی که در زندانهای اسرائیل به سر می‌بردند در مقابل آزادی مسافران و خدمه را نمودند. با وساطت دولت مصر سرانجام کشتی آزاد شد؛ ولی در این بین یکی از اتباع یهودی آمریکایی به قتل رسید. در نتیجه در آمریکا رسانه‌های جمعی بلوایی برپا کردند و پرزیدنت ریگان به خانه بیوه مقتول رفت و

1. Achille lauro

تبلیغاتی علیه فلسطینیها به راه انداخت[1]. در همین زمان سازمان دریایی بین‌المللی IMO و نیز مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه‌هایی (به ترتیب در ۲۰ نوامبر و ۹ دسامبر ۱۹۸۵) نگرانی خود را از افزایش این گونه حملات علیه ایمنی دریانوردی، اعلام کردند. در نتیجه «کنوانسیون رم برای سرکوب اعمال غیر قانونی علیه دریانوردی» در ۱۹۸۸ به تصویب رسید.

در این کنوانسیون فهرست جامعی از جرایم جدید که ممکن است ایمنی دریانوردی را به مخاطره اندازد مانند توقیف یا کنترل کشتی با زور یا تهدید یا ارعاب، عمل خشونت‌آمیز علیه اشخاص در کشتی، آسیب رساندن به کشتی و محموله آن و ... ذکر شده است.

طرفهای کنوانسیون متعهد شده‌اند که متخلفین را تحت تعقیب قرار داده یا آنان را مسترد کنند. معذلک باید توجه داشت که این جرایم دزدی دریایی با صلاحیت عام تلقی نشده؛ بلکه فقط بین امضاکنندگان کنوانسیون معتبر بوده و قابل اجراست.[2]

تجارت برده[3]

طبق ماده ۱۳ کنوانسیون ۱۹۵۸ دولتهای عضو مکلفند با تصویب قوانین مؤثر، با تجارت برده مبارزه کنند. طبق ماده ۲۲ کنوانسیون ۱۹۸۲، چنانچه کشتی مورد بازدید

---

۱. نگارنده در این زمان شاهد ماجرای سیاست داخلی آمریکا در این موضوع بود. دولت اسرائیل مدتی قبل با کمک سازمان پیمان ناتو مقر فلسطینی‌ها در تونس را بمباران کرده بود و حدود ۲۵ نفر از افراد غیر فلسطینی خارج از قرارگاه را نیز به قتل رسانده بود. در این موقع رهبر جمعیت طرفداران دوستی آمریکا ـ اعراب نطقی کرد و طی آن خواستار رفتار متوازن در مورد محکوم کردن اقدامات اسرائیل نیز شد. فردای آن روز شخص مزبور به قتل رسید. اما نه قاتل پیدا شد و نه رسانه‌ها جز پخش خبر، چیز دیگری گفتند.

2. *Oppenhiem,* 1992. P. 755.

3. Slave trade.

مرتکب تجارت برده شده باشد، متخلفین باید به دولت پرچم (کشتی متخلف) برای محاکمه تسلیم شوند (تجارت برده مانند دزدی دریایی جرم جهانی تلقی نمی‌شود) (مواد ۹۹ و ۱۱۰ کنوانسیون ۸۲). چندین معاهده بین‌المللی وجود دارد که هدف آن مبارزه با تجارت برده است و طرفهای متعاهد متقابلاً حق بازدید و بازرسی در دریای آزاد را به یکدیگر داده‌اند.[1] به موجب ماده ۱۰۸ کنوانسیون ۸۲ نیز همه کشورها باید برای سرکوب تجارت مواد مخدر با یکدیگر همکاری کنند.

پخش برنامه‌های رادیویی غیر مجاز[2]

طبق ماده ۱۰۹ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲، همه دولتها باید برای سرکوب پخش برنامه‌های رادیویی غیر مجاز با یکدیگر همکاری کنند. منظور برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی است که از یک کشتی یا تأسیسات مستقر در دریای آزاد بر خلاف مقررات بین‌المللی پخش شود. پیامهای رادیویی برای کمک مشمول این ماده نیست.

دولت پرچم کشتی، دولت محل ثبت تأسیسات دریایی، دولت متبوع فرد متخلف، یا هر دولتی که برنامه‌ها در آن شنیده می‌شود یا در امواج رادیویی مجازش اخلال می‌شود، حق دارد متخلف را تحت تعقیب قرار دهد. دولتهای فوق که دارای صلاحیت هستند می‌توانند هر شخص یا کشتی که از دریای آزاد مبادرت به پخش برنامه‌های غیر مجاز می‌کند بازداشت نموده و دستگاه پخش را نیز توقیف نمایند. (ماده ۱۱۰ کنوانسیون ۱۹۸۲).

---

1. Churchill and lowe, *law of the sea*, PP. 150-51.

2. Unauthorized Broadcasting

۳. حق دفاع

گاهی اوقات دیده شده که دولتها براساس حق دفاع، مدعی اعمال صلاحیت بر کشتی تجاری خارجی در دریای آزاد هستند؛ ولی مشروعیت این ادعا مورد تردید می‌باشد. چنانکه فرانسه هنگام مبارزات استقلال‌طلبانه در الجزایر در دهه ۱۹۵۰ کشتیهای تجاری خارجی را که برای استقلال‌طلبان الجزایری اسلحه حمل می‌کردند توقیف نمود؛ ولی این اقدام فرانسه از سوی دولت پرچم کشتیهای مربوطه به عنوان اقدام غیر قانونی محکوم شد.[۱]

۴. آلودگی شدید

یکی از مواردی که بعنوان دفاع، حق مداخله به دولت ساحلی می‌دهد مسئله آلودگی شدید ناشی از تصادف کشتیهای نفت‌کش است.

چنانکه در سال ۱۹۶۷، کشتی لیبریایی به نام توری کانیون[۲] در سواحل جنوبی انگلستان پس از برخورد با صخره دچار شکستگی و پراکنده شدن نفت به مقیاس وسیع در نزدیکی سواحل انگلستان و فرانسه شد. دولت انگلیس پس از تماس با صاحبان کشتی و به علت قریب‌الوقوع بودن و وسعت خطر آلودگی مبادرت به بمباران کشتی مزبور نمود.[۳] با توجه به تجربه فوق در سال ۱۹۶۹ دو کنوانسیون در زمینه‌های «مداخله در دریای آزاد در موارد آلودگی نفتی ناشی از تصادف» و «مسئولیت برای خسارت ناشی از آلودگی نفتی» به تصویب رسید که هر دو در ژوئن ۱۹۷۵ لازم‌الاجرا گردیده‌اند.

---

1. M.M. Whiteman, *Digest of International law,* Vol. 4, PP. 513-14.

2. Torrey canyon.

3. 6 *International legal Material*, 1967 P. 480 and churchill, *op. cit.* P. 212.

کنوانسیون اولی به دولت ذینفع اجازه می‌دهد که در دریای آزاد برای جلوگیری از خطر قریب‌الوقوع نشت نفت ناشی از تصادف دریایی به سواحلش اقدامی را که ضروری می‌داند اتخاذ کند و کنوانسیون دوم در مورد مسئولیت پرداخت غرامت از سوی صاحبان کشتی مولد آلودگی است.

کنوانسیون اخیر به وسیلهٔ کنوانسیون دیگری به نام «تأسیس صندوق بین‌المللی برای غرامت ناشی از خسارات آلودگی نفتی» در ۱۹۷۱ تکمیل گردید. ناگفته نماند که قراردادهای مذکور بخش اندکی از شبکه وسیع معاهداتی است که هدف آنها حفظ محیط‌زیست دریایی است. همچنین، در کنوانسیون ۱۹۸۲ در بخش دوازدهم حدود پنجاه ماده به مسئله مبارزه با آلودگی در دریای آزاد اختصاص داده شده است.

به موجب بند یک ماده ۱۱ کنوانسیون ژنو درباره دریای آزاد (۱۹۵۸) در صورت تصادم یا تصادف در دریای آزاد که مستلزم مسئولیت کیفری یا انضباطی فرمانده کشتی یا خدمه کشتی باشد، فقط مقامات قضایی یا اداری دولت پرچم یا دولتی که شخص مزبور تبعه آن می‌باشد، دارای صلاحیت کیفری و انضباطی می‌باشند. ماده مزبور تا آنجا که مربوط به تصادف و تصادف دریایی است اثر رأی دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه لوتوس را (که در آن دولت ترکیه که کشتی‌اش در اثر تصادف با کشتی فرانسوی لوتوس غرق شده بود) دایر بر اینکه دولت ترکیه واجد صلاحیت برای تعقیب کیفری ناخدای کشتی فرانسوی است، ملغی کرده است.

آزادی ماهیگیری[1]

آزادی ماهیگیری در دریای آزاد در کنوانسیون ماهیگیری ژنو (۱۹۵۸) و نیز در

1. Freedom of Fishing.

بخش هفتم کنوانسیون ۱۹۸۲ مورد تأیید قرار گرفته است. معذلک در مورد رژیم حاکم بر آزادی صید در دریای آزاد در چند دهه اخیر تحولاتی رخ داده که ناشی از:

۱. گسترش مناطق انحصاری اقتصادی یا ماهیگیری توسط دولتها تا دویست میل از خط مبدأ است که قبلاً درباره آن سخن گفته‌ایم.

۲. موافقتنامه‌هایی که بین دولتها به منظور حفظ و تنظیم صید ماهی و سایر جانداران دریایی در مناطق مختلف جغرافیایی منعقد شده است.

کنوانسیون حقوق دریاها، دولتها را متعهد می‌سازد که به منظور حفظ و نگهداری وتوزیع عادلانه منابع جاندار دریایی با یکدیگر و سازمانهای بین‌المللی همکاری نموده و مانع از صید بی‌رویه و انهدام نسل برخی انواع ماهی و نیز پستانداران دریایی (مانند نهنگ) شوند.[1]

(رجوع کنید به مواد ۶۵، ۱۱۶ تا ۱۲۰ کنوانسیون حقوق دریاها)

آزادی قرار دادن کابل و لوله‌های زیردریایی[2]

کلیه دولتها می‌توانند کابلها و لوله‌های زیر دریایی را در بستر دریای آزاد در ماورای فلات قاره قرار دهند؛ مشروط بر اینکه در کار لوله‌ها و کابل‌ها که قبلاً مستقر گردیده و تعمیرات مربوط به آنها خللی وارد نشود (مواد ۷۹ و ۱۱۲ کنوانسیون حقوق دریاها). کلیه دولتها مکلفند قوانین و مقررات لازم را برای مجازات کشتیها و اشخاصی که تعمداً یا از روی بی‌احتیاطی به کابل یا لوله‌های زیر دریایی صدمه می‌زنند، وضع نمایند. دولت پرچم مسئول اقدامات کشتی خود بوده و باید اقدام قانونی لازم را برای

---

1. O'connell, *the Int. Law of the sea* (ed. shearer Vol. 1, 1982), PP. 548-51.

2. Freedom to lay submarine cables and pipelines.

تعقیب افراد متخلف به عمل آورد. مواردی که صدمه لوله‌ها و کابل‌ها برای نجات کشتی یا جان افراد صورت می‌گیرد از مجازات مستثنی است (مواد ۱۱۳ و ۱۱۴ کنوانسیون ۸۲). در این زمینه همچنین باید از کنوانسیون ۱۸۸۴ درباره حمایت از کابلهای زیر دریایی نام برد که هنوز بین طرفهای قرارداد در زمینه مجازات صدمه یا شکستن کابلهای زیردریایی خارج از دریای سرزمینی، لازم‌الاجرا می‌باشد.

آزادی تأسیس جزایر مصنوعی و تحقیقات علمی

آزادی تأسیس جزایر مصنوعی موکول به رعایت مقررات مربوط به فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی است که قبلاً درباره آنها سخن گفته‌ایم. آزادی انجام تحقیقات علمی برای دولتها و سازمانهای بین‌المللی در ماورای محدوده منطقه انحصاری اقتصادی مجاز است (مواد ۱۴۷ و ۲۵۷ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۵۸). ولی این آزادی در بستر و زیر بستر دریای فلات قاره خارج از منطقه انحصاری اقتصادی دارای محدودیت‌هایی است. (ماده ۲۴۶ بند ۶).

تحقیقات دریایی باید صرفاً برای هدفهای مسالمت‌آمیز باشد. این گونه تحقیقات نباید مخل استفاده‌های مشروع دیگر از دریا و یا مبنایی برای ادعا بر بخشی از محیط دریایی یا منابع آن باشد. (کنوانسیون حقوق دریاها مواد ۴۱ - ۲۴۰ و ۶۲ - ۲۵۸)

تنگه‌های بین‌المللی

در صورتی که مجرای قابل کشتیرانی در یک تنگه بین‌المللی از آبهای دریای آزاد تشکیل شده باشد دشواری خاصی در مورد حق عبور دولتها از تنگه پدید نمی‌آید. عبور از تنگه به منزلهٔ اعمال حق آزادی عبور از دریای آزاد محسوب می‌شود. ولی در جایی که عبور از تنگه فقط از طریق دریای سرزمینی میسر می‌باشد، مسئله حق عبور اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ خصوصاً با توجه به گسترش عرض دریای سرزمینی تا دوازده مایل که سبب شده است که غالب تنگه‌های بین‌المللی در داخل آبهای سرزمینی دولتهای ساحلی قرار گیرند. دادگاه دادگستری بین‌المللی در رأی صادره در ۱۹۴۹ بین انگلستان و آلبانی در مورد کانال کورفیو[1]، حق عبور بی‌ضرر برای کشتیهای تجاری و جنگی کلیه کشورها را در زمان صلح از تنگه‌هایی که دو بخش از دریای آزاد را به هم وصل می‌کنند و مورد استفاده کشتیرانی بین‌المللی قرار می‌گیرند بدون اجازه قبلی، مورد تأیید قرار داد. دادگاه اضافه کرد که ضرورت ندارد که تنگه تنها راه وصول به دریای آزاد باشد؛ کافی است که تنگه راه سودمندی برای ترافیک دریایی بین‌المللی باشد.

براساس حقوق عرفی بین‌المللی که در رأی کانال کورفیو مورد تأیید قرار گرفت، کنوانسیون ۱۹۵۸ درباره حقوق دریاها مجدداً حق عبور بی‌ضرر از تنگه‌های بین‌المللی را نه تنها تأیید کرد؛ بلکه آن را به تنگه‌هایی که یک دریای سرزمینی را به یک دریای آزاد متصل می‌سازد گسترش داد. بعلاوه، حق عبور از تنگه‌ها وسیعتر از عبور از دریای سرزمینی است؛ زیرا دولت ساحلی بهیچ وجه نمی‌تواند عبور از تنگه را معلق سازد.

طبق بند ۴ ماده ۱۶ کنوانسیون ۱۹۵۸ درباره دریای سرزمینی:

«عبور بی‌ضرر کشتیهای خارجی از تنگه‌هایی که برای کشتیرانی بین‌المللی بین

---

1. *ICJ Rep.* (1949), P. 28-29.

یک بخش از دریای آزاد و بخش دیگر از دریای آزاد یا دریای سرزمینی یک دولت خارجی، مورد استفاده قرار می‌گیرد نباید مورد تعلیق قرار گیرد. همچنین ماده ۴۵ کنوانسیون ۱۹۸۲ تعلیق عبور بی‌ضرر در تنگه‌هایی را که مشمول رژیم «عبور ترانزیت» قرار نمی‌گیرند، ممنوع می‌سازد. مصوبهٔ فوق (در مورد شناسایی حق عبور بی‌ضرر بین دریای آزاد و آبهای سرزمینی) از دعوا بر سر تنگه تیران بین مصر و اسرائیل سرچشمه گرفت. مادهٔ مزبور در واقع دسترسی اسرائیل را از طریق تنگه تیران به دریای سرخ مورد تأیید قرار می‌دهد. تنگه تیران دریای سرخ را به خلیج عقبه که با کشورهای مصر - اسرائیل، اردن و عربستان سعودی هم مرز است، متصل می‌سازد.[1]

کنوانسیون ۱۹۸۲:

گسترش عرض دریای سرزمینی تا دوازده مایل در کنفرانس سوم حقوق دریاها سبب می‌شد تا بیش از صد تنگهٔ بین‌المللی جزو آبهای سرزمینی دولت یا دولتهای ساحلی تلقی شوند. لذا دولتهای عمدهٔ دریایی موافقت خود را با گسترش دریای سرزمینی موکول به قبول اصل عبور ترانزیت برای برخی تنگه‌های بین‌المللی نمودند؛ زیرا حق عبور بی‌ضرر را کافی برای تأمین منافع خود نمی‌دانستند.

بر طبق ماده ۳۷ کنوانسیون، رژیم «عبور ترانزیت»[2] به تنگه‌هایی که برای کشتیرانی بین‌المللی بین یک بخش از دریای آزاد یا یک منطقه انحصاری اقتصادی و بخش دیگر از دریای آزاد یا یک منطقه انحصاری اقتصادی، مورد استفاده قرار

---

1. O'connell, *the Int. Law of the sea* (ed. shearer, Vol. 1, 1982), P. 315; Bloomfield, *Egypt, Israil* and *the gulf of aqabah in Int. Law* (1957).

2. Transit passage.

می‌گیرند، اعمال می‌شود. بنابراین، رژیم عبور ترانزیت به تنگه‌هایی که به «دریای سرزمینی یک دولت خارجی» منتهی می‌شود، قابل اعمال نیست. در مورد این گونه تنگه‌ها حق عبور بی‌ضرر وجود خواهد داشت و این گونه حق عبور بی‌ضرر نیز چنانکه گفتیم قابل تعلیق نیست.

در صورتی که تنگه بین‌المللی در اثر وجود جزیره‌ای بین سرزمین اصلی و دریای آزاد به وجود آمده باشد و راه دریایی مناسبی در طرف خارجی جزیره برای کشتیرانی بین‌المللی وجود داشته باشد، حق عبور ترانزیت بین جزیره و سرزمین اصلی دولت ساحلی وجود نخواهد داشت. به نظر می‌رسد بند یک ماده ۳۸کنوانسیون حقوق دریاها در این زمینه آن قسمت از رأی دادگاه بین‌المللی در قضیه کورفیو را که وجود راههای آلترناتیو را مانع از اجرای حق عبور بی‌ضرر از تنگه‌ها نمی‌داند، نقض کرده باشد.[1]

رژیم عبور ترانزیت از جهات دیگر وضع حقوقی آبهای تنگه را تغییر نداده و مانع از اعمال حقوق حاکمه دولتهای ساحلی تنگه بر اموری مانند فضای مافوق ـ بستر و زیر بستر تنگه نمی‌گردد.

«عبور ترانزیت» از دو جهت مهم با «عبور بی‌ضرر» متفاوت است؛ اول آنکه عبور ترانزیت شامل هواپیماها نیز می‌شود، دوم اینکه زیر دریاییها موظف نیستند هنگام عبور از تنگه در سطح آب ظاهر شده و پرچم خود را نشان دهند. در حالی که عبور بی‌ضرر بهیچوجه شامل هواپیماها نمی‌شود و زیر دریاییها بایستی در سطح آب حرکت کنند. بعلاوه، عبور ترانزیت قابل تعلیق نیست. عبور ترانزیت بشرح زیر در ماده ۳۸کنوانسیون ۱۹۸۲ تعریف شده است:

«عبور ترانزیت بمعنی اعمال آزادی کشتیرانی و پرواز صرفاً بمنظور عبور سریع و

---

1. Sohn et.. , *the law of the sea,* 1984, PP. 106-110.

پیوسته از تنگه بین یک قسمت از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی و قسمت دیگر از دریای آزاد یا منطقه انحصاری اقتصادی می‌باشد. شرط عبور پیوسته و سریع مانع از عبور از طریق تنگه بمنظور ورود، یا بازگشت از کشوری که با تنگه هم مرز است، نمی‌باشد.»

«هرگونه فعالیتی که اعمال حق عبور ترانزیت از تنگه نمی‌باشد، تابع سایر مقررات قابل اعمال به موجب این کنوانسیون می‌باشد.»

سایر مواد در بخش سوم کنوانسیون حقوق دریاها وظایف کشتیها و هواپیماها را اعم از دولتی، خصوصی، نظامی یا غیر نظامی تعیین می‌کنند. (مواد ۳۹ و ۴۰)

دولتهای ساحلی تنگه می‌توانند خطوط دریایی و طرح جداسازی ترافیک را به منظور تأمین ایمنی، تعیین کنند و این مقررات باید منطبق با استانداردهای بین‌المللی و با تصویب سازمانهای بین‌المللی مربوط (IMO) صورت گیرد. (ماده ۴۱)

همچنین کشورهایی که با تنگه‌های عبور ترانزیت هم مرز هستند می‌توانند قواعدی در زمینه امور گمرکی، بهداشتی، ماهیگیری، مهاجرت و آلودگی که منطبق با موازین بین‌المللی باشد و در راه عبور ممانعتی ایجاد نکنند و عاری از تبعیض علیه کشتیهای خارجی باشد، وضع و اجرا نمایند. (ماده ۴۲)

هدف از این مقررات تفصیلی برقراری توازن بین منافع دولتهای ساحلی تنگه و دولتهای پرچم می‌باشد. همچنین طبق ماده ۴۳ «دولتهای ساحلی تنگه مانع عبور ترانزیت نخواهند شد و باید هرگونه خطر دریایی یا هوایی در داخل یا برفراز تنگه راکه از آن با خبرند به اطلاع دیگران برسانند...»

تنگه‌های ترکیه

مقررات عبور در کنوانسیون ۱۹۸۲، شامل تنگه‌هایی که تابع معاهدات خاص

بین‌المللی می‌باشند، نمی‌گردد. دو تنگهٔ مهم بین‌المللی از قدیم تابع رژیم معاهده خاص بوده‌اند. این دو تنگه عبارت‌اند از: بسفر و داردانل که دریای سیاه را به دریای اژه وصل می‌کنند. تا قرن ۱۸ که دریای سیاه کلاً در قلمرو دولت عثمانی بود، دولت مزبور می‌توانست مانع عبور کشتیهای خارجی از بسفر و داردانل شود؛ ولی در قرن ۱۸ روسیه به سواحل دریای سیاه دست یافت و ترکیه مجبور شد با امضای چندین معاهده بین‌المللی حق کشتیرانی آزاد را در تنگه‌های مزبور به رسمیت بشناسد؛ ولی ترکیه همیشه پافشاری می‌کرد که کشتیهای جنگی خارجی باید از حق عبور از تنگه‌ها مستثنی باشند و این امر به وسیلهٔ کنوانسیون لندن بین ترکیه، بریتانیا، اتریش، فرانسه، پروس و روسیه در ۱۸۴۱ پذیرفته شد. کنوانسیون مزبور بعداً نیز در معاهده ۱۸۷۱ لندن مورد تأیید قرار گرفت.

معاهده لوزان در ۱۹۲۳ بیشتر محدودیت‌هایی که تا آن زمان شامل کشورهای غیر ساحلی دریای سیاه می‌شد، از میان برداشت و نیز محدودیتهای زیادی به ترکیه تحمیل کرد از جمله غیر نظامی کردن منطقه تنگه و نظارت به وسیلهٔ یک کمیسیون بین‌المللی.

سرانجام کنوانسیون مونت‌رو[1] مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶ قواعد قبلی را نسخ کرد و رژیم فعلی تنگه‌های ترکیه را برقرار نمود. به موجب این کنوانسیون کشتیهای تجاری کلیه دولتها در زمان صلح و جنگ از آزادی کامل عبور و کشتیرانی در تنگه‌ها برخوردارند. دولت ترکیه می‌تواند طبق کنوانسیون بر عبور کشتیها عوارض وضع کند و مقررات بهداشتی را به مرحلهٔ اجرا بگذارد. همچنین، ترکیه می‌تواند از عبور کشتیهای تجاری دولت‌هایی که با ترکیه در حال جنگند جلوگیری کند.

---

1. Montreux.

در مورد کشتیهای جنگی در زمان صلح مجموع تناژ کلیه کشتیهای دولتهای خارجی در حین عبور از تنگه نباید از ۱۵۰۰۰ تن تجاوز کند؛ (ماده ۱۴) ولی کشورهای ساحلی دریای سیاه می‌توانند کشتیهای خود را بدون محدودیت تناژ از تنگه‌ها عبور دهند مشروط بر اینکه بابیش از دو ناوشکن بدرقه نشده باشند. این محدودیتها شامل کشتیهای سبک و کمکی متعلق به دولتهای دریای سیاه یا دولتهای خارجی، نخواهد شد.

در ایام جنگ در صورتی که ترکیه در جنگ باشد، حق عبور وجود ندارد، مگر با اجازهٔ دولت ترکیه. (مادهٔ ۲۰) هنگامی که ترکیه در جنگ نیست، می‌تواند مانع عبور کشتیهای جنگی گردد مگر به موجب تعهدات قراردادی خلاف آن پیش‌بینی شده باشد. (مادهٔ ۲۵)

کانالها

کانالهایی که منحصراً در داخل سرزمین یک کشور قرار دارند جزو قلمرو آن کشور محسوب می‌شوند مانند کانال کوری‌نت[1] که به روی همه کشتیها باز است؛ ولی منحصراً در کنترل یونان می‌باشد.

کانالهای بزرگ که دریاها و اقیانوسها را به هم وصل می‌کنند[2] مانند کانال سوئز و پاناما، تابع رژیم معاهدات خاص بین‌المللی می‌باشند.

کانال سوئز

در سال ۱۸۵۴، خدیو مصر با فرمانی اجازه تأسیس یک کمپانی برای ساختن کانال سوئز که دریای مدیترانه را به بحر احمر وصل کند، صادر کرد. متعاقباً در ۱۸۵۶ یک شرکت فرانسوی ـ مصری به این منظور تشکیل شد و کار کانال در ۱۸۶۳ به پایان رسید و در ۱۸۶۹ کانال افتتاح شد. ترتیبات مزبور قرار بود با موافقت باب عالی (ترکیه) صورت پذیرد. دولت بریتانیا در ۱۸۷۶ سهام دولت مصر را خریداری کرد و بزرگترین سهامدار شرکت شد. بنا به پیشنهاد بریتانیا دایر بر بی‌طرفی کانال، کنوانسیونی در اکتبر ۱۸۸۸ در قسطنطنیه بین دولتهای بریتانیا، اتریش هنگری، فرانسه، آلمان، هلند، ایتالیا، اسپانیا، روسیه و ترکیه به امضا رسید که مبنای رژیم حاکم بر کانال گردید. براساس این کنوانسیون کانال می‌بایستی در زمان جنگ و صلح به روی کشتیهای جنگی و بازرگانی کلیه دولتها باز باشد. استفاده آزاد از کانال نباید هیچ وقت چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، محدود شود و هرگز نباید بلوکه یا محاصره شود. در زمان جنگ، حتی اگر

---

1. Corinth

2. Interoceanic

ترکیه طرف مخاصمه باشد، هیچگونه عمل مخاصمه در داخل کانال یا تا سه میلی از بنادر آن مجاز نیست. کشتیهای جنگی طرفهای متخاصم می‌توانستند از کانال بدون تأخیر بگذرند و نباید بیش از ۲۴ ساعت در بنادر پُرت سعید و سوئز توقف کنند؛ مگر ضرورت مطلق اقتضا کند. نیرو و مهمات و سایر ساز و برگ جنگی نباید در داخل کانال و بنادر مربوط آن بارگیری یا تخلیه شود.

کشتیهای جنگی نباید در داخل کانال مستقر شود، هر یک از دولتهای امضاکننده کنوانسیون می‌توانست دو کشتی جنگی در بنادر پُرت سعید و سوئز مستقر کند، ساختن استحکامات دائمی در داخل کانال مجاز نبود.

به وسیلهٔ معاهده لوزان ۱۹۲۳، دولت ترکیه کلیه حقوق خود را بر مصر از سال ۱۹۱۴ از دست داد و پس از جنگ اول نیز آلمان و اطریش حقوقی را که طبق کنوانسیون به سلطان عثمانی تعلق می‌گرفت به بریتانیا منتقل کردند. دولت بریتانیا در ۲۸ فوریه ۱۹۲۲ استقلال مصر را اعلام کرد و مسئله دفاع از کانال را به مذاکرات آینده موکول نمود. ترتیبات دفاعی در مورد کانال توسط بریتانیا، طبق معاهده اتحاد ۱۹۳۶ بین بریتانیا و مصر معین گردید. سرانجام، طبق موافقت‌نامه ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴، معاهده ۱۹۳۶ ملغی و قرار شد نیروهای بریتانیا خاک مصر را ترک کنند. هر دو طرف منطقه دریایی کانال را که جزو ناگسستنی سرزمین مصر بود به عنوان شاهراهی که از نظر اقتصادی، بازرگانی و استراتژیک دارای اهمیت بین‌المللی است، به رسمیت شناختند و تصمیم خود را دایر بر تضمین آزادی عبور از کانال طبق مقررات کنوانسیون قسطنطنیه اعلام کردند.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ عبدالناصر، رئیس جمهور مصر، شرکت کانال سوئز را ملی اعلام کرد. اداره کانال به دست مصری‌ها افتاد، ولی در وضع بین‌المللی کانال تغییری داده نشد. ایالات متحده، فرانسه و بریتانیا اعتراض کردند که ملی کردن با وضع

بین‌المللی کانال مغایر است. کنفرانسی در لندن در اوت ۱۹۵۶ با شرکت ۲۲ دولت تشکیل شد که پیشنهاد کرد که اداره کانال به یک هیأت بین‌المللی سپرده شود. پیشنهاد مزبور مورد موافقت مصر قرار نگرفت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۶ شورای امنیت، قطعنامه‌ای را که توسط فرانسه و انگلیس پیشنهاد شده بود، تصویب کرد. در این قطعنامه اصل آزادی کشتیرانی از کانال و نیز پیشنهاد کنفرانس لندن مورد تأیید قرار گرفته بود و از دولت مصر خواسته شده بود بر مبنای آن برای حصول توافق شروع به مذاکره نماید.[1]

در قطعنامه مزبور شش اصل برای مصالحه پیش‌بینی شده بود از جمله عبور آزاد از کانال بدون تبعیض آشکار یا نهان، احترام به حاکمیت مصر، جدایی عملیات کانال از سیاست هر دولتی، تعیین عوارض و مالیات با توافق بین دولت مصر و استفاده‌کنندگان از کانال، اختصاص یک بخش متناسب از درآمدها به توسعه کانال، و بالاخره ارجاع دعاوی به داوری. دولت مصر این بخش از قطعنامه را پذیرفت. معذلک به علت به بن‌بست کشیدن موضوع، اسرائیل در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ و بریتانیا و فرانسه در ۳۱ اکتبر به مصر حمله کردند. سرانجام جنگ در ۷ نوامبر پس از تصویب قطعنامه مورخ ۲ نوامبر مجمع عمومی سازمان ملل که «یونف» را تشکیل می‌داد و محملی برای خروج نیروهای مهاجم فراهم ساخت، پایان یافت. مصر معاهده ۱۹۵۴ با بریتانیا را ملغی کرد و در ۲۴ آوریل ۱۹۵۷ اعلامیه یکجانبه و الزام‌آوری راکه در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت رسیده منتشر کرد. طی این اعلامیه مصر اعلام کرد که سیاست قطعی و ثابت دولت مصر، احترام به شرایط و روح کنوانسیون قسطنطنیه و حقوق و تکالیف ناشی از آن می‌باشد و دولت مصر همچنان به رعایت و اجرای آن ادامه خواهد داد. همچنین، در اعلامیه گفته شده

---

1. UN Doc. 5/3675, 13 Oct. 1956.

است که دولت مصر حق عبور آزاد کلیه کشتیها را در چارچوب کنوانسیون مزبور حفظ و مراعات خواهد کرد. اداره کانال توسط یک مرجع مستقل کانال سوئز که در ۱۹۵۶ توسط دولت مصر تأسیس گردید، صورت خواهد گرفت. در اعلامیه همچنین در صورت شکایت از طرزکار مرجع مذکور ارجاع به داوری و نیز صلاحیت اجباری دادگاه دادگستری بین‌المللی بین اعضای کنوانسیون قسطنطنیه پیش‌بینی شده است.

کانال کیل[1]

کانال کیل که دریای بالتیک را به دریای شمال وصل می‌کند، توسط آلمان وکلاً در سرزمین آلمان ساخته شد. معذلک به موجب معاهده صلح با آلمان در ۱۹۱۹ مقرر گردید که کانال مزبور به روی کشتیهای تجاری و جنگی کلیه کشورهایی که با آلمان در صلح باشند، باز و آزاد خواهد بود. در ۱۹۲۳، در قضیه ویمبلدون[2] (نام کشتی انگلیسی که در اجاره فرانسه بود و برای لهستان که در حالت جنگ با روسیه شوروی بود، سلاح حمل می‌کرد) اکثریت اعضای دادگاه (با رأی مخالف قاضی انزیلوتی و هوبرت واسکوکینگ) رأی دادند که کانال باید بروی دولتهایی که با آلمان در صلح می‌باشند، باز و آزاد باشد. دادگاه با بررسی معاهدات حاکم بر کانال سوئز و پاناما اعلام کرد که عقیده عمومی بر این است که موقعی که یک آبراه مصنوعی که دو دریای آزاد را به هم وصل می‌کند، برای استفاده همگان اختصاص داده شده، وضعیت این آبراه مانند وضعیت تنگه‌های طبیعی است که حتی عبور یک کشتی جنگی دولت طرف مخاصمه موجب نقض بی‌طرفی دولتی که آبراه در حاکمیت او قرار دارد، نمی‌شود.

---

1. The kiel canal

2. Wimbledon.

کانال پاناما

در نوامبر ۱۹۰۱ معاهده‌ای بین آمریکا و انگلستان در مورد ساختن کانالی بین اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس از هر طریقی که مصلحت باشد منعقد شد. اداره و تنظیم مقررات ناظر بر کانال با ایالات متحده بوده و کانال به روی کشتیرانی بین‌المللی همه کشورها اعم از تجاری و جنگی، با رعایت تساوی کامل باز خواهد بود.

مجدداً در نوامبر ۱۹۰۳ معاهده دیگری بین آمریکا و جمهوری جدید پاناما منعقد شد که بر طبق آن آمریکا استقلال پاناما را تضمین نمود و پاناما به آمریکا برای همیشه حق ساختن، اداره و حفاظت کانال را بین منطقه کولن و پاناما واگذار کرد. طبق ماده ۱۸ این معاهده کانال و مدخل آن برای همیشه بی‌طرف خواهد ماند و به روی کشتیهای تمام دول باز خواهد بود.

کانال پاناما در ۱۹۱۴ گشایش یافت و قواعد حاکم بر عملیات و دریانوردی در آن توسط آمریکا، صادر شد. پس از جنگ دوم، پاناما از محدودیتهایی که بر حاکمیتش در این منطقه وارد شده بود ناخشنودی خود را اعلام کرد و پس از مذاکرات مفصل در چارچوب سازمان کشورهای آمریکایی سرانجام در ۱۹۷۷ در زمان کارتر، معاهده کانال پاناما بین دو طرف به امضا رسید. معاهده جدید که ترتیبات تازه‌ای برای عملیات، اداره و دفاع از کانال تا ۱۹۹۹ مقرر داشته، مبتنی بر شناسایی حاکمیت پاناما بر تمامیت سرزمینی آن کشور است. این معاهده، قراردادهای سابق بین دو کشور را ملغی اعلام کرد. در اینجا نیز پاناما به ایالات متحده اختیارات لازم برای اداره، عملیات و محافظت کانال را می‌دهد و پاناما به طور فزاینده در امور مربوط به اداره و حفاظت کانال مشارکت خواهد کرد. مسئولیتهای ایالات متحده به وسیلهٔ کمیسیون کانال پاناما که به موجب قانون امریکا به وجود می‌آید به مرحله اجراء گذاشته می‌شود. در مدت اجرای قرارداد،

ایالات متحده مسئولیت اولیه دفاع از کانال را به عهده خواهد داشت. طبق این معاهده، جمهوری پاناما اعلام می‌کند که کانال پاناما به عنوان یک آبراه حمل و نقل بین‌المللی به طور دائم بی‌طرف خواهد بود. همچنین کانال در زمان جنگ و صلح برای عبور صلح‌آمیز کشتیهای تمام کشورها باز خواهد بود.[1]

1. *Oppenheim*, (1992) PP. 595 - 599.

رودخانه‌ها

رودخانه‌ها در تئوری و در رویه دولتها، جزو سرزمین دولتهای ساحلی رودخانه می‌باشند. در نتیجه اگر:

۱. رودخانه‌ای کلاً از سرچشمه تا دهانه در محدوده یک دولت واحد باشد، منحصراً متعلق به آن دولت خواهد بود. آبهای رودخانه و آبهای دهانه آن، آبهای داخلی (یا آبهای ملی) می‌باشد. (ماده ۹ کنوانسیون حقوق دریاها)

۲. رودخانه‌های مرزی[1] یعنی رودخانه‌هایی که دولتهای مختلف را از هم جدا می‌کند. رودخانه‌های مرزی متعلق به دولتهایی هستند که در ساحل آن قرار دارند. خط مرزی، خط منصف رودخانه است (در مورد رودخانه غیر قابل کشتیرانی) و در مورد رودخانه‌های قابل کشتیرانی مانند اروندرود[2] خط تالوگ[3] یعنی خط میانه عمیقترین مجرای قابل کشتیرانی رودخانه، می‌باشد.

۳. رودخانه‌های چند ملیتی ـ که پیاپی از سرزمین چند کشور عبور می‌کنند و لذا می‌توان آنها را رودخانه‌های چند ملتی توصیف کرد. این رودخانه‌ها به ترتیب متعلق به دولتهایی هستند که از خاک آنها عبور می‌کنند.

۴. رودخانه‌های بین‌المللی که شامل آن دسته از رودخانه‌های چند ملتی است که از دریای آزاد قابل کشتیرانی بوده و گرچه متعلق به سرزمین دولتهای مختلف است؛ ولی

---

1. Boundary Rivers.

۲. قرارداد الجزایر (۱۹۷۵) مرز آبی ایران با عراق را در اروندرود خط تالوگ قرار داد. این موافقتنامه نزد دبیرخانهٔ سازمان ملل به ثبت رسیده است و پس از پایان جنگ هشت‌سالهٔ عراق و ایران از طرف دولت عراق مجدداً برسمیت شناخته شد. دبیرکل ملل متحد نیز به این امر در گزارشهای خود تأکید کرده است.

3. Thalweg

به موجب معاهده، آزادی کشتیرانی در آنها در زمان صلح به رسمیت شناخته شده است (برخی نویسندگان رودهای بین‌المللی را شامل رودهایی که دولتهای مختلف را از یکدیگر جدا یا از سرزمین آنها عبور می‌کند، تعریف کرده‌اند).

هیچ قاعدهٔ عام حقوق بین‌الملل وجود ندارد که به کشتی خارجی اجازهٔ کشتیرانی بر روی رودخانه‌های ملی را بدهد. بنابراین، هر دولتی می‌تواند کشتیرانی بر روی رودخانه‌های ملی را منحصر به خود کند یا با رعایت شرایطی (مانند پرداخت عوارض و غیره) به کشتیهای خارجی اجازه عبور از آبهای داخلی خود را بدهد. در مورد رودهای مرزی یا رودهایی که از سرزمین چند دولت عبور می‌کنند، دولتهای ساحلی می‌توانند کشتیرانی در آن قسمت از رودخانه را که متعلق به آنهاست تنظیم کنند و می‌توانند به کشتیهای سایر کشورها اجازه عبور ندهند؛ مگر به موجب معاهده، ترتیب دیگری پیش‌بینی شده باشد.

رود دانوب

در کنگره وین (۱۸۱۵)، اصل کشتیرانی آزاد بر روی رودهای بین‌المللی اروپا برای کشتیهای تجاری کلیه کشورها به رسمیت شناخته شد. و کمیسیونهایی برای اداره این‌گونه رودها تشکیل گردید. به موجب ماده ۱۵ معاهده صلح پاریس ۱۸۵۶، اصل آزادی کشتیرانی بر روی رودخانه‌های بین‌المللی برای کشتیهای تجاری کلیه دولتها به عنوان حقوق عمومی اروپا، اعلام شد. این ماده همچنین کشتیرانی آزاد بر روی رود دانوب و مصب آن را اعلام کرد، و یک ارگان بین‌المللی یعنی کمیسیون اروپایی دانوب برای تنظیم کشتیرانی بر روی دانوب تأسیس گردید. و بالاخره کنوانسیون مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۱ وضعیت قطعی رود دانوب دایر بر آزادی کشتیرانی در سراسر جریان قابل

دریانوردی رودخانه از ULM تا دریای سیاه برای کلیه دولتها را اعلام کرد.

متعاقباً در ۱۹۴۷ در معاهدات صلح با بلغارستان، رومانی و مجارستان اصل آزادی کشتیرانی با رفتارِ مساوی برای همه کشورها مجدداً مورد تأیید قرار گرُفت. قرار شد رژیم بین‌المللی حاکم بر دانوب درکنوانسیونی مدون گردد. در ۱۹۴۸ کنفرانسی از کشورهای ساحلی دانوب (یعنی شوروی، اوکراین، بلغارستان، رومانی، یوگسلاوی، چکسلواکی، مجارستان) با شرکت سه کشور غیر ساحلی یعنی آمریکا فرانسه و انگلستان، در بلگراد تشکیل شد. شوروی از قبول این امر که آزادی کشتیرانی بر دانوب به معنی اداره رژیم آن توسط دولتهای ساحلی و غیر ساحلی است خودداری کرد و دولتهای ساحلی خود یک سیستم کنترل بر دانوب را در ۱۹۴۹ ـ به رغم اعتراض غربیها ـ پایه‌گذاری کردند. در رژیم کنوانسیون بلگراد یک کمیسیون واحد دانوب تأسیس شد که نقش آن بیشتر جنبه مشورتی و هم آهنگ‌کننده دارد. ضمناً این کنوانسیون مجدداً اصول مندرج در معاهدات صلح ۱۹۴۷ بلغارستان، رومانی و مجارستان را دایر بر آزادی کشتیرانی در دانوب مورد تأیید قرار داد؛ ولی اصل عدم تبعیض بین دولتهای ساحلی و دولتهای غیر ساحلی را حذف کرد.

کنوانسیون بارسلون

به منظور تنظیم یک کنوانسیون عام درباره رودخانه‌های بین‌المللی کنفرانسی در بارسلون در ۱۹۲۱ تشکیل شد. در نتیجه این کنفرانس، کنوانسیون و قانونی درباره رژیم آب راههای قابل کشتیرانی بین‌المللی به تصویب رسید[۱] که اکنون بین طرفهای آن

---

۱. منظور رودهای قابل کشتیرانی از دریا و به طرف دریاست که سرزمین دولتهای مختلف را از هم جدا یا از سرزمین آنها عبور می‌کند.

لازم‌الاجراست. طبق کنوانسیون بارسلون هر یک از طرفهای متعاهد به کشتیهای پرچم طرف دیگر در آبراههایی که تحت کنترل و حاکمیت اوست، و قابل کشتیرانی می‌باشد، حق کشتیرانی آزاد را اعطا می‌کند. در این قرارداد رفتار مساوی با همه طرفهای قرارداد مورد تأکید قرار گرفته و هیچگونه عوارض و مالیات به جز آنچه برای حفظ و اداره کشتیرانی بر رودخانه معمول است، وصول نخواهد شد. حق کشتیرانی آزاد مربوط به کشتیهای غیر جنگی و در زمان صلح بوده و هر دولت مسئول اداره قسمتی از رودخانه است که در داخل سرزمینش جاری می‌باشد.

برخی دولتها علاقمند بودند علاوه بر رودهای بین‌المللی رودخانه‌های داخلی خود را نیز به روی کشتیرانی بین‌المللی باز کنند لذا یک پروتکل الحاقی در همان تاریخ امضا و به تصویب برخی دول رسید که براساس رفتار متقابل و در زمان صلح حق کشتیرانی بر روی رودخانه‌های ملی خود را به طرفهای قرارداد واگذار می‌کردند. اصول کنوانسیون بارسلون در قراردادهای بعدی درباره رودهای اروپا (مانند رود الب) مورد تقلید قرار گرفته است. در سالهای اخیر به جای کشتیرانی استفاده‌های دیگر از رودخانه‌ها مانند آبیاری، نیروی برق آبی،[1] کنترل سیل و آلودگی مورد توجه قرار گرفته است. انجمن حقوق بین‌الملل (I.L.A.) در پنجاه و دومین کنفرانس خود در هلسینکی در ۱۹۶۶ درباره استفاده‌های گوناگون از آب رودخانه‌های بین‌المللی سلسله مقرراتی را زیر عنوان «قواعد هلسینکی درباره استفاده از آبهای رودخانه‌های بین‌المللی» تصویب کرد. این قواعد که درباره آن توافق وسیع وجود دارد مبتنی بر استفاده منصفانه[2] از آبهای رودخانه‌های بین‌المللی است. در مورد استفاده‌هایی از آب رودخانه‌ها که موجب ضرر

---

1. Hydro - Electric power

2. Equitable utilisation.

یا انحراف یا مداخله با جریان آزاد رودخانه می‌گردد، حقوق بین‌الملل هنوز دارای قواعد مسلمی نیست. معذلک این اعتقاد وجود دارد که در صورتی که مداخله یا انحراف آب سبب شود که دولتهای دیگر ساحلی رودخانه نتوانند از حق کشتیرانی آزاد بر رودخانه برخوردار شوند، اقدام مذکور نقض حقوق بین‌الملل می‌باشد. همچنین دولتهایی که قصد اجرای پروژه‌ای را در رودخانه بین‌المللی دارند بایستی به نحو معقولی منافع دولتهای دیگر را که به وسیلهٔ رودخانه مشروب می‌شوند در نظر گیرند. ملاک، همان طور که قبلا نیز گفته شد «سهم منصفانه» در استفاده مفید از آب این گونه رودخانه‌هاست.[1]

دریاچه‌ها

دریاچه‌ها و دریاهای بسته که به وسیلهٔ خاک یک دولت واحد محصور شده‌اند، جزو سرزمین آن دولت می‌باشد. ولی چنانچه آبهای مزبور بخشی از یک سیستم بین‌المللی آبهای قابل کشتیرانی باشند، در آن صورت مقررات آبراههای بین‌المللی ک قبلاً توضیح دادیم بر آنها حاکم است.

در مورد دریاچه‌هایی که بین دو یا چند دولت قرار دارند معمولاً به موجب معاهده مقررات حاکم بر صلاحیت ماهیگیری و کشتیرانی بین دولتهای ساحلی، تعیین می‌شود. در مورد مرز آبی نیز قاعده منصفانه بودن باید مد نظر قرار گیرد. دریاچه انتاریو[2] (بین آمریکا و کانادا) ـ دریاچه کنستانس[3] بین آلمان فدرال، اتریش و سوئیس ـ

---

۱. نگاه کنید به رأی داوری دریاچه «لانو» بین فرانسه و اسپانیا در:

53 *AJIL* (1959) 156-171; *Int. law reports* 101.

2. Untario

3. Constance

دریاچه ژنو بین سوئیس و فرانسه تابع قراردادهای خاصی هستند که حقوق طرفهای قرارداد را تعیین می‌کنند.

دریای سیاه تا زمانی که منحصراً به وسیلهٔ سرزمین عثمانی محصور بود و تنگه‌های بسفر و داردانل به روی کشتیرانی بین‌المللی گشوده نشده بود، کلاً جزو سرزمین عثمانی به شمار می‌آمد. ولی موقعی که روسیه، رومانی و بلغارستان با دریای سیاه هم مرز شدند وضع تغییر کرد. ماده ۱۱ معاهده صلح پاریس (۱۸۵۶) دریای سیاه را بی‌طرف اعلام نمودو آن را به روی کشتیرانی بازرگانی بین‌المللی باز کرد؛ ولی کشتیهای جنگی خواه خارجی و خواه متعلق به دولتهای ساحلی (به جز کشتیهای امنیتی ساحلی) حق عبور نداشتند.

معذلک به موجب معاهده لندن که پس از جنگهای فرانسه و پروس در ۱۸۷۱ منعقد شد، بی‌طرفی دریای سیاه و ممنوعیت عبور کشتیهای جنگی لغو گردید. ولی حق دولت عثمانی که مانع عبور کشتیهای جنگی از تنگه‌های بسفر و داردانل گردد، مورد تأیید قرار گرفت. همچنین در معاهده لندن کشتیرانی آزاد برای کشتیهای تجاری کلیه دولتها در دریای سیاه مجدداً تأیید شد. در کنوانسیون مربوط به تنگه‌ها منضم به معاهده لوزان ۱۹۲۳، آزادی عبور و کشتیرانی بین دریای مدیترانه و دریای سیاه همچنان حفظ شد. کنوانسیون مونترو (۱۹۳۶) نیز که جانشین کنوانسیون ۱۹۲۳ گردید، در وضع فوق تغییری ایجاد نکرد. بنابراین، دریای سیاه یک دریای باز است؛ ولی حق دسترسی برای دولتهای غیر ساحلی محدود می‌باشد.

دریای خزر

بر طبق ماده ۱۳ قرارداد بازرگانی و بحرپیمایی بین ایران و شوروی منعقد ۱۵

فروردین ۱۳۱۹: «طرفین متعاهدین بر طبق اصولی که در عهدنامه مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین ایران و جمهوری سوسیالیستی شوروی اعلام گردیده است، موافقت دارند که در تمام دریای خزر کشتیهایی جز کشتیهای متعلق به ایران یا اتحاد شوروی سوسیالیستی یا متعلق به اتباع و بنگاههای بازرگانی و حمل و نقل کشوری یکی از طرفین که زیر پرچم ایران یا شوروی سیر می‌نمایند نمی‌توانند وجود داشته باشند.»

همچنین طبق بند ۴ ماده ۱۲ قرارداد فوق ماهیگیری در آبهای ساحلی هر طرف تا ده میل دریایی منحصر به آن طرف خواهد بود.

بدیهی است با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و وجود ۵ کشور در حاشیه دریای خزر یعنی ایران، ترکمنسان، قراقستان، روسیه فدراتیو و جمهوری آذربایجان باید ترتیب جدیدی بر طبق الگوی دریاهای بسته بین کشورهای مزبور داده شود. این ترتیبات باید شامل رفت و آمد کشتیها ـ ماهیگیری و شیلات، حفظ محیط زیست و اکتشاف منابع بستر و زیر بستر دریا گردد.

مرزهای دریایی ایران در خلیج‌فارس[۱]

الف) ویژگیهای خلیج فارس

خلیج فارس دارای ویژگیهایی به شرح زیر است که در تعیین مرزهای دریایی بین کشورهای منطقه (ایران ـ عراق ـ کویت ـ عربستان سعودی ـ بحرین ـ قطر ـ امارات متحده عربی و عمان) تأثیر می‌گذارد:

۱. آبهای خلیج فارس کم عمق و زیر بستر آن دارای منابع نفت و گاز (هیدروکربن) فراوان است. عمق خلیج فارس در بیشتر موارد از ۵۰ متر تجاوز نمی‌کند و حداکثر عمق آن به حدود صد متر می‌رسد. این امر به سادگی امکان حفاری و استخراج منابع آن را فراهم می‌سازد و لذا کشورهای ساحلی خلیج فارس در صدد آنند که حداکثر بهره‌برداری از نفت فلات قاره خود را بنمایند و این امر موجب تداخل در دادن امتیازات نفتی می‌گردد.

۲. خلیج فارس آبراه نسبتاً باریکی است که حداکثر پهنای آن حدود ۱۵۰ میل دریایی در طول خط نصف‌النهاری است که از «هندورابی» می‌گذرد و حداقل عرض آن ۲۸ میل دریایی در تنگه هرمز است.

۳. سواحل خلیج فارس نسبتاً هموار است و بریدگیهایی که شرایط خلیجهای کوچک را داشته باشد در آن اندک است. بریدگیهای عمده در نزدیکی سواحل قطر و در

۱.خلیج فارس از دوران باستان به این نام خوانده شده و در نقشه‌های یونان قدیم از آن نیز به‌نام «گلف پرسیک» یاد کرده‌اند. نام «عربی» برای خلیج مزبور از جعلیات اخیر است که گاهی مورد استفادهٔ سوداگران غربی و گاه مورد استفادهٔ برخی نویسندگان عرب قرار می‌گیرد، ولی استفاده از این‌گونه عناوین مجعول توسط برخی ایرانیان مایهٔ شگفتی و تأسف است. نویسندهٔ زیر از جمله این افراد می‌باشد.

Syed Hassan Amin, int. legalproblems of the Gulf (London, 1981).

شبه جزیره مُسندم که جزیی از عمان را در جنوب تنگه هرمز تشکیل می‌دهد، قرار دارد.

۴. در حالی که جزایر فراوانی در خلیج فارس وجود دارد. بیشتر آنها کوچک و در نزدیکی ساحل قرار دارند. جزایر بحرین و قشم بزرگترین جزایر خلیج فارس می‌باشند. طول ساحل ایران در خلیج فارس حدود ۱۲۰۰ کیلومتر و در دریای عمان ۶۰۰ کیلومتر که جمعاً بالغ بر ۱۸۰۰ کیلومتر می‌گردد.

ب) مناطق دریایی ایران در خلیج فارس و دریای عمان

۱. آبهای داخلی: به موجب «قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان» مصوب ۱۳۷۲: آبهای واقع بین خط مبدأ دریای سرزمینی و قلمرو خشکی و نیز آبهای واقع بین جزایر متعلق به ایران که فاصله آنها از یکدیگر از دو برابر عرض دریای سرزمینی تجاوز نکند، جزو آبهای داخلی محسوب و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

۲. خط مبدأ دریای سرزمینی ـ خط مبدأ دریای سرزمینی ایران در خلیج فارس و بحر عمان، خط مستقیمی است که پیشرفته‌ترین نقاط جزایر ساحلی ایران را به هم متصل می‌کند. در خلیج فارس خط مبدأ مزبور از نقطه‌ای در محل تلاقی شط‌العرب (اروند رود) با خلیج فارس آغاز و تا تنگه هرمز ادامه دارد. جزایری که در ترسیم خط مبدأ مزبور مورد احتساب قرار گرفته عبارت‌اند از: خارک ـ نخلیو ـ لاوان ـ کیش ـ قشم ـ هنگام ـ لارک و هرمز. برای ترسیم خط مبدأ مزبور جمعاً از ۲۵ نقطه استفاده شده که منتهی‌الیه آن نقطه تلاقی نصف‌النهار ۶۱ درجه طول شرقی با خط مستقیمی است که دو طرف دهانه خلیج گواتر را به هم متصل می‌کند. خط مبدأ در تنگه هرمز، خط پست‌ترین جزر می‌باشد. خط مبدأ دریای سرزمین ایران در خلیج فارس و دریای عمان به موجب

تصویب‌نامه شماره ۶۷-۲/۲۵۰ مورخ ۵۲/۴/۳۱ تعیین گردیده و روی نقشه خلیج فارس به مقیاس ۱:۱۵۰۰۰۰۰ چاپ سازمان جغرافیایی کشور (شهریور ۱۳۴۹) ترسیم گردیده و ضمیمه تصویب‌نامه است. به نقشه پیوست مراجعه کنید.

۳. دریای سرزمینی - به موجب ماده یک قانون مناطق دریایی، حاکمیت ایران خارج از قلمرو خشکی و آبهای داخلی و جزایر خود در خلیج فارس و تنگه هرمز و دریای عمان، بر منطقه‌ای از آبهای متصل به خط مبدأکه دریای سرزمینی نامیده می‌شود گسترش می‌یابد. عرض دریای سرزمینی از خط مبدأ دوازده میل دریایی می‌باشد (میل دریایی برابر ۱۸۵۲ متر است).

۴. در تحدید حدود آبهای سرزمینی ایران در موارد تداخل با دریای سرزمینی دول مجاور یا مقابل، طبق توافق طرفین عمل خواهد شد و در صورتی که توافقی صورت نگرفته باشد، خط منصف یا نیمساز که فاصله هر نقطه آن تا نزدیکترین نقاط خطوط مبدأ دو طرف به یک اندازه باشد، مرز آبی خواهد بود.

۵. رژیم حقوقی حاکم بر دریای سرزمینی، عبور بی‌ضرر خواهد بود یعنی عبور شناورهای خارجی مادام که مخل نظم، آرامش و امنیت کشور نباشد، مجاز خواهد بود طبق ماده ۹ قانون مناطق دریایی: «عبور شناورهای جنگی، زیر دریاییها، شناورهای با سوخت هسته‌ای و شناورهای حاوی مواد اتمی یا خطرناک و شناورهای تحقیقاتی خارجی از دریای سرزمین موکول به موافقت قبلی مقامات حاکم جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.» زیر دریایی باید در سطح آب و با پرچم برافراشته عبور نمایند. مقررات مزبور در تمام آبهای سرزمینی ایران اعم از تنگه هرمز قابل اجرا خواهد بود. در حالی که طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، عبور از تنگه‌های بین‌المللی مانند تنگه هرمز تابع عبور ترانزیت می‌باشد.

۶. منطقه نظارت در مجاورت دریای سرزمینی بعرض ۱۲ میل از حد خارجی دریای سرزمینی ادامه خواهد داشت.

۷. حدود منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره جمهوری اسلامی ایران چنانچه به موجب موافقتنامه‌های دو جانبه تعیین نشده باشد، بر طبق خط منصف خواهد بود که فاصله هر نقطه آن تا نزدیکترین خطوط مبدأ دو طرف به یک اندازه باشد.

۸. دو کشور عراق و پاکستان در مجاورت مرزهای دریایی ایران و بقیه کشورهای حوزه خلیج فارس در مقابل کشور ایران قرار دارند.

۹. در تعیین حدود فلات قاره بین ایران و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس وجود جزایر ساحلی مشکلاتی ایجاد کرده است. مثلاً در مورد جزیره خارک دولت ایران مایل بود که جزیره مذکور ملاک احتساب خط منصف با عربستان باشد در حالی که عربستان ساحل ایران را ملاک قرار می‌داد و سرانجام، طبق توافقی که بین دو طرف صورت گرفت نظری بینابین مورد توافق قرار گرفت. همچنین، جزیره فارسی به ایران و جزیره العربی به عربستان تعلق گرفت.

در قرارداد بین ایران و قطر جزایر ساحلی دو طرف ندیده گرفته شده و ساحل دو طرف ملاک احتساب خط منصف، قرار داده شده است. برعکس در موافقتنامه بین ایران و عمان چند جزیره در طرف ایران مانند قشم، هنگام، هرمز و لارک و چند جزیره در طرف عمان مانند (القنام، مسندم و لیمه) بعنوان نقاط مبدأ انتخاب شده و سپس براساس اصل فاصله مساوی خط منصف ترسیم شده است. خط مرزی بین ایران و عربستان طولانی‌ترین مرز فلات قاره در خلیج فارس و بالغ بر ۱۳۸ میل دریایی است مرز دریایی بین ایران و عمان از بخش شرقی خلیج فارس در تنگه هرمز آغاز و تا خلیج عمان به طور ۱۲۴ میل دریایی ادامه دارد. طول مرز فلات قاره ایران و بحرین بالغ بر ۲۸ میل می‌باشد.

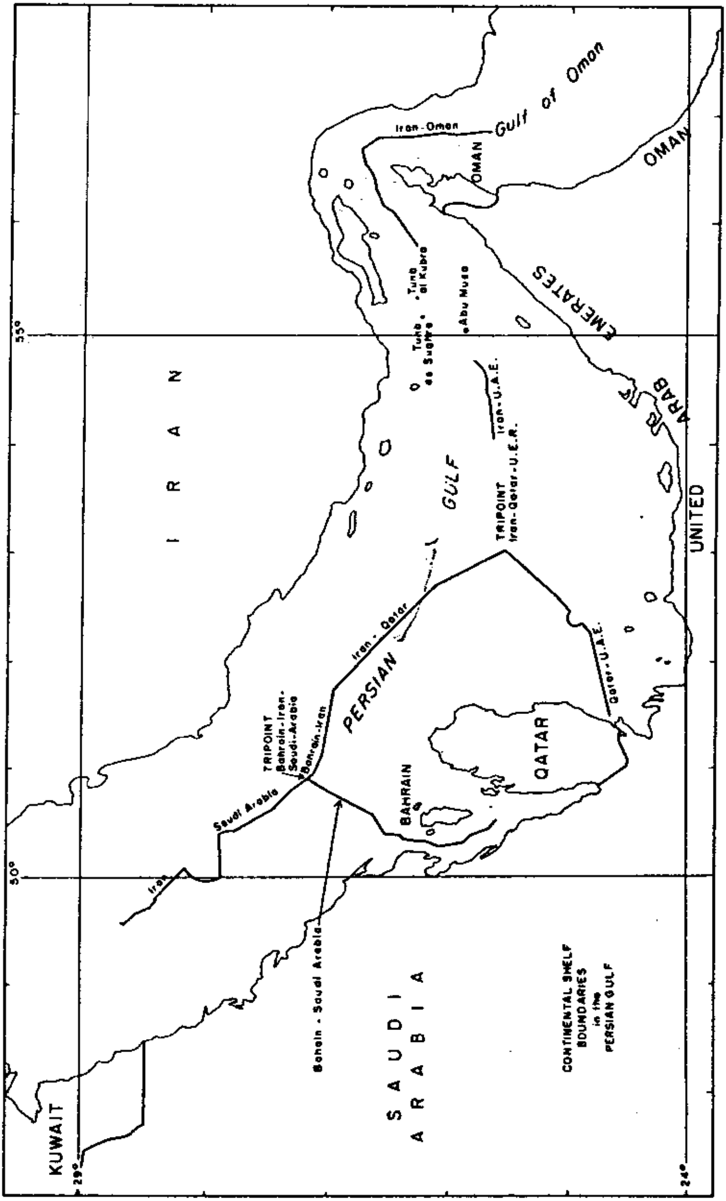
به نقشه‌های الف ـ ب ـ ج ـ د و ه مراجعه نمائید.

۱۰. پس از اعلام خروج انگلستان از خلیج فارس در ۱۹۶۸ قرار شد بین امیرنشینهای کوچک، اتحادیه‌ای ایجاد شود. تأسیس اتحادیه مزبور بدون موافقت ایران امکان‌پذیر نبود. همچنین، ایران از ادعای حاکمیت خود بر بحرین دست برداشت در مقابل جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در دهانه تنگه هرمز مجدداً به تصرف ایران در آمد. تصرف ابوموسی به موجب موافقت‌نامه با شیخ شارجه عملی گردید در این امر به طور کلی ترتیباتی بین دولت انگلستان ـ ایران و حاکم شارجه و رأس‌الخیمه (در مورد تنب‌ها)[1] داده شد و فقط پس از این گونه توافقها بود که تشکیل فدراسیون امارات متحده عربی امکان‌پذیر شد. بعلاوه، ایران در آن زمان تعهد کرد که حفظ امنیت خلیج فارس را پس از خروج انگلستان در ۱۹۷۱، به عهده بگیرد. لازم به یادآوری است که در حال حاضر مجدداً انگلیس و امریکا با نیرویی به مراتب بیش از گذشته به خلیج فارس بازگشته‌اند و با شش کشور جنوبی خلیج فارس قراردادهای امنیتی امضا کرده‌اند و ایران را از این گونه ترتیبات مستثنی کرده‌اند. تشنج بر سر جزایر نیز از این فضای جدید نشأت گرفته است.

---

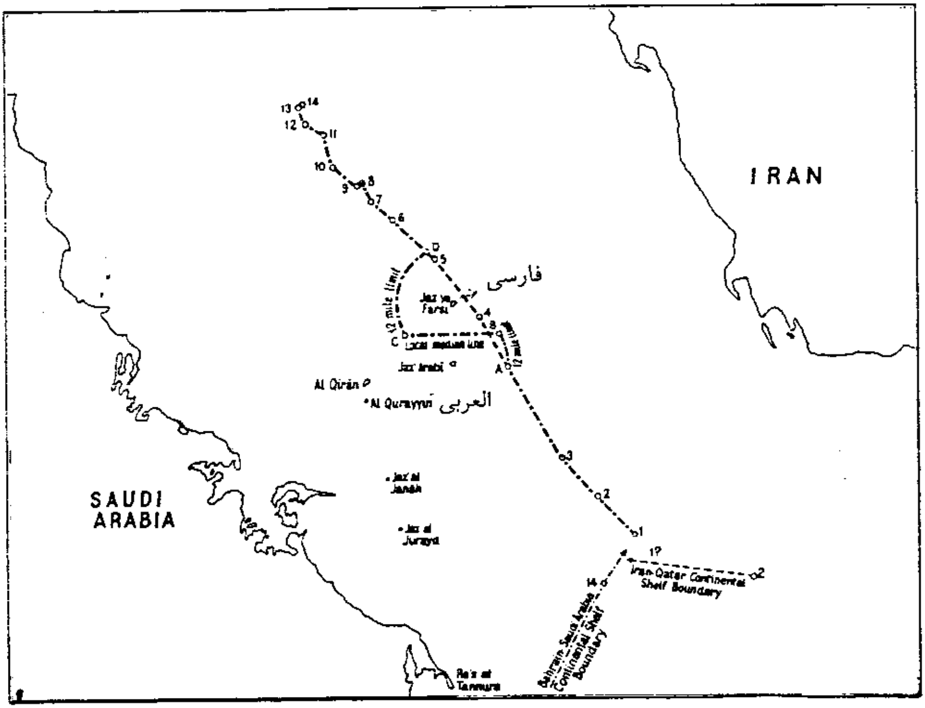
۱. از نظر جغرافیایی، تنب بزرگ درست رو به روی دهانهٔ تنگه هرمز و در شمال خط منصف خلیج فارس قرار دارد. فاصلهٔ این جزیره از نزدیکترین ساحل ایران یعنی بندر لنگه فقط ۴۲ کیلومتر است در حالی که فاصله آن از سواحل رأس‌الخیمه ۶۷ کیلومتر می‌باشد. تنب کوچک نیز که پنج کیلومتر از تنب بزرگ فاصله دارد، در شمال خط منصف آبها خلیج فارس قرار دارد و فاصله آن تا بندر لنگه از تنب بزرگ هم کمتر است. تنب یک کلمه فارسی تنگستانی است به معنی تپه و مردم محلی به تنب کوچک «تنبو» می‌گویند که به معنی تپه کوچک است. ارتفاع این تپه از سطح دریا بیش از ۳۵ متر نیست. جزیرهٔ ابوموسی در ۴۵ کیلومتری جزیره سیری و ۶۷ کیلومتری ساحل ایران یعنی بندر لنگه قرار دارد. طول آن هفت کیلومتر و عرض آن چهار و نیم کیلو متر است. یک رشته تپه‌های مرتفع که بالاترین آن ۱۱۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد در آن قرار دارد.

نقشه الف



مرزهای فلات قاره در خلیج فارس

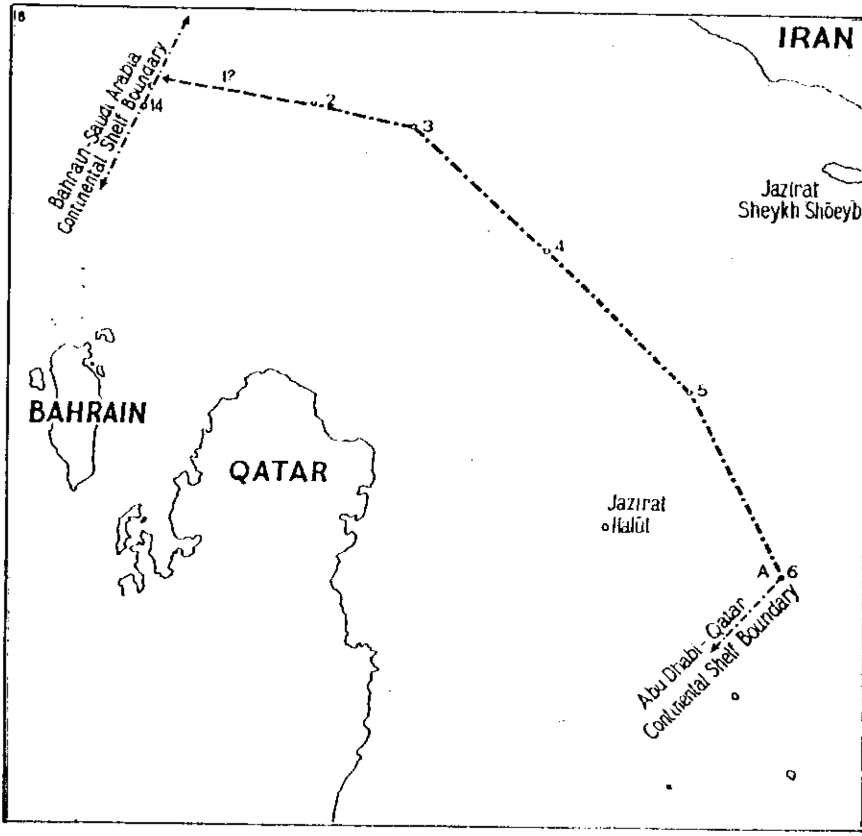
نقشه ب



مرز فلات قارهٔ ایران و عربستان سعودی

Limits in the Seas, No.24, July 1970

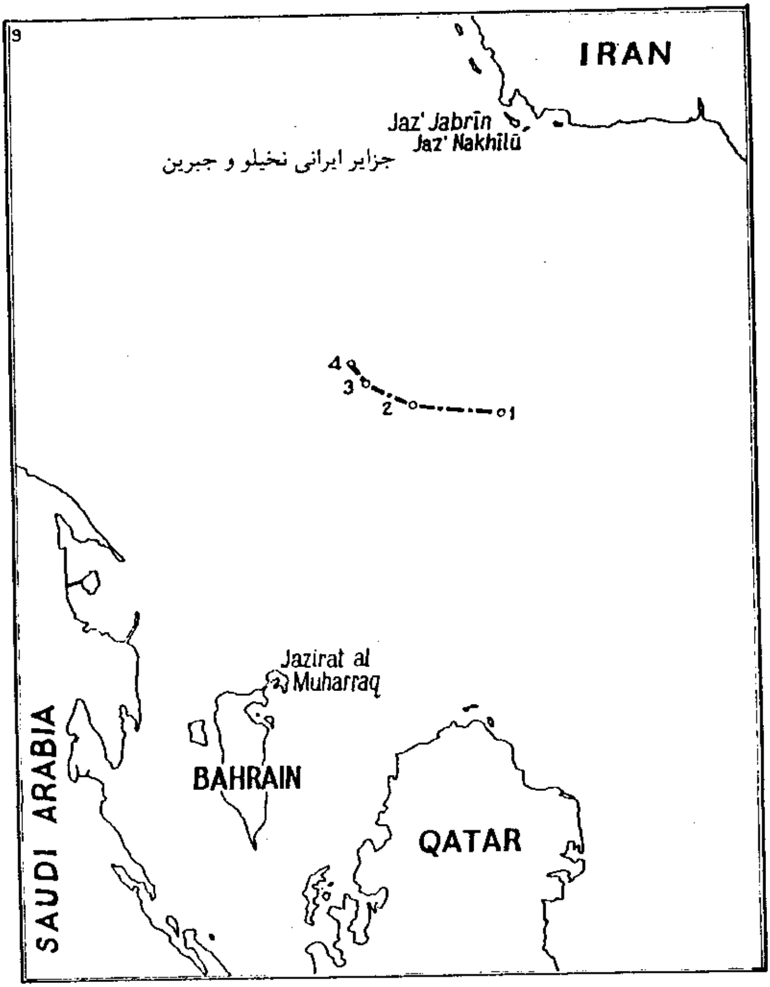
نقشه ج



مرز فلات قارهٔ ایران و قطر

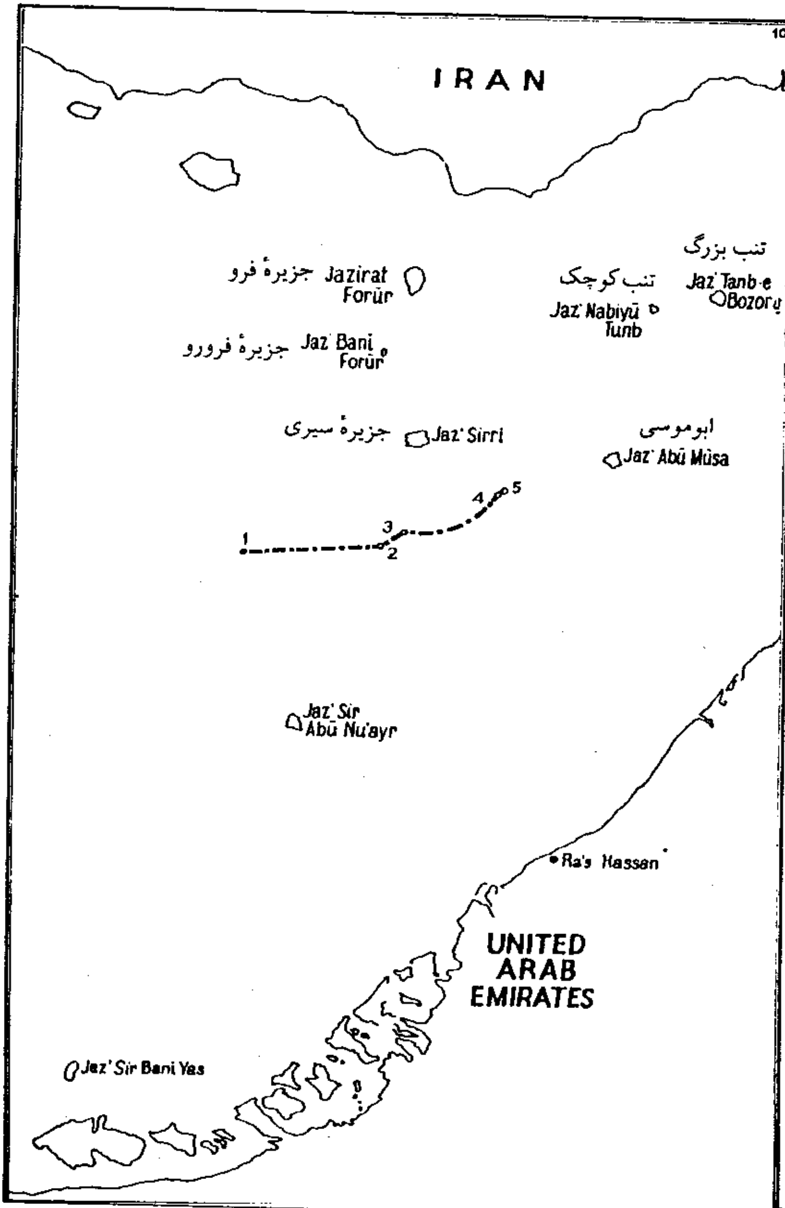
Limits in the Seas, No.24, July 1970

نقشه د



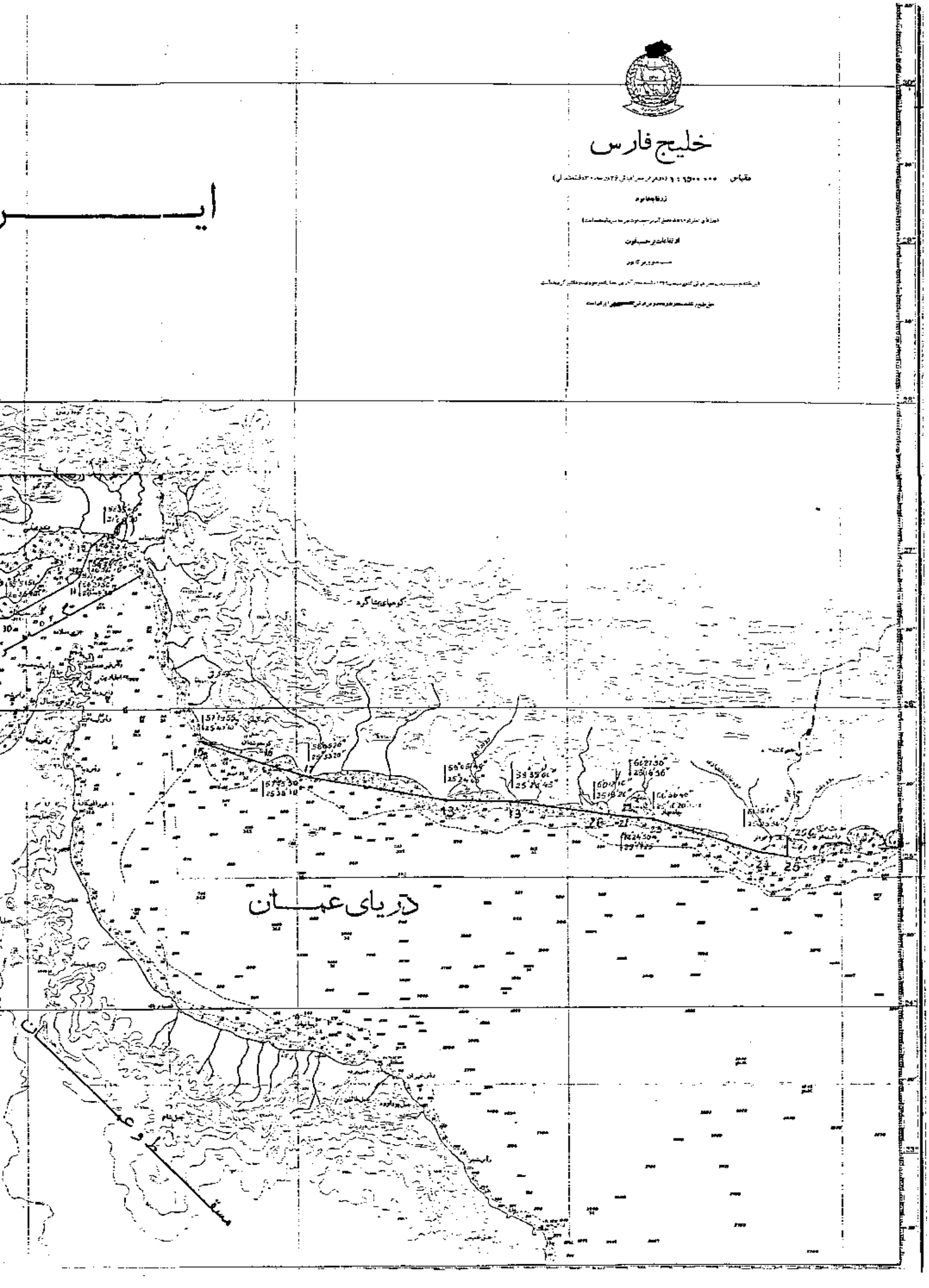
مرز فلات قاره بین ایران و بحرین

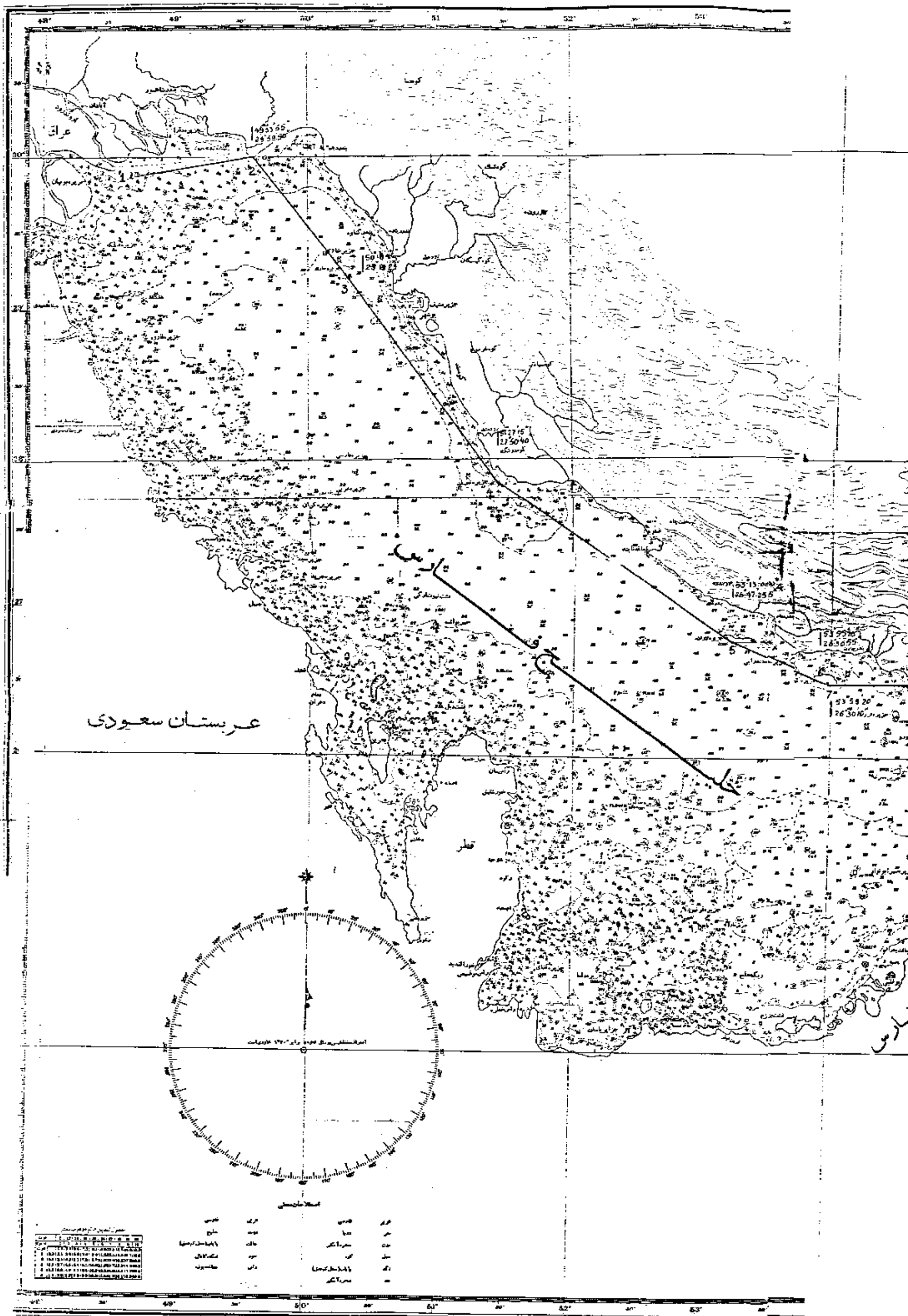
نقشه ه



مرز فلات قاره بین ایران و امارات متحده عربی

Limits in the Seas, No.63, 1975


خلیج فارس
دریای عمان


عراق
عربستان سعودی
قطر

فصل دهم

حقوق هوا و فضا

فصل دهم

حقوق هوا و فضا

رژیم حقوقی هوا تابع وضعیت زمین و آب زیر آن می‌باشد و شامل «قلمرو هوایی» یا «آسمان باز»[1] می‌گردد.

قلمرو هوایی

قلمرو یک کشور نه تنها شامل سرزمین و آبهای سرزمینی آن، بلکه شامل لایه‌ای از هوا که بر فراز قلمرو زمینی و آبی آن قرار دارد، می‌گردد. این لایه هوایی[2] تا آن جا که اتمسفر (جوّ) وجود دارد، ادامه می‌یابد و پس از آن، منطقه ماورای جوّ[3] یا فضا، آغاز می‌شود.

از سال ۱۹۱۴ به بعد دولتها بر حاکمیت کامل بر قلمرو هوایی خود تأکید داشته و حاضر نبودند با قبول «حق عبور بی‌ضرر»، برای هواپیماهای دول دیگر، این حاکمیت را محدود کنند. این امر به علت توانایی هواپیماها در جنگ اول برای بمباران و اکتشاف،

---

1. open skies. 2. Air space.

3. Outer space.

بویژه مورد تأکید کشورهای بی‌طرف قرار گرفت. به طوری که در کنوانسیون پاریس برای تنظیم هوانوردی» (۱۹۱۹) حاکمیت کامل و انحصاری دولتها بر قلمرو هوایی مافوق سرزمین و آبهای سرزمینی‌شان مورد تأیید قرار گرفت (ماده یک). «کنوانسیون شیکاگو دربارهٔ هوانوردی کشوری بین‌المللی» (۱۹۴۴) که در آوریل ۱۹۴۷ لازم‌الاجرا گردید، به موجب مادهٔ یک، اصل فوق را مورد تأیید قرار می‌دهد از این قرار:

« هر دولتی دارای حاکمیت کامل و انحصاری بر هوای مافوق سرزمین و آبهای سرزمینی‌اش می‌باشد.»

کنوانسیون شیکاگو هواپیماها را به هواپیماهای کشوری و هواپیماهای دولتی[1] تقسیم کرده است. منظور از هواپیماهای دولتی هواپیماهای نظامی، پلیس و گمرکی است.

بنابراین، صرف تعلق هواپیما به دولت یا استفاده در خطوط هوایی دولتی، موجب دولتی بودن هواپیما نمی‌گردد. کنوانسیون شیکاگو، فقط ناظر بر هواپیمایی کشوری است. طبق مادهٔ ۵ کنوانسیون شیکاگو، هواپیمای غیر نظامی دول عضو ـ به جز پروازهای منظم هوایی ـ دارای حق محدودی برای عبور و فرود آمدن در سرزمین یکدیگر بدون نیاز به اجازهٔ قبلی، می‌باشد. البته دولت سرزمینی حق دارد مسیر، محموله و دیگر امور مربوط به این گونه پرواز را تنظیم نماید. در مورد خطوط منظّم هوایی، دو کنوانسیون در ۱۹۴۴ توسط «کنفرانس هواپیمایی کشوری بین‌المللی» به تصویب رسید؛ یکی در مورد آزادی‌های دوگانه پرواز، شامل حق عبور ترانزیت[2] و حق فرود آمدن بمنظور سوخت‌گیری، و دیگری در مورد آزادیهای پنج گانه که علاوه بر

---

1. Civil and state aircraft.

2. Int. Air services Transit agreement.

آزادیهای فوق شامل سه آزادی زیر نیز می‌باشد:[1]

۱. پیاده کردن مسافر و کالا در یک کشور خارجی از مبدأ کشور ثبت هواپیما.

۲. سوار کردن مسافر و کالا از یک کشور خارجی به مقصد کشور ثبت هواپیما.

۳. حمل مسافر و کالا بین دو کشور خارجی.

علاوه بر موافقتنامه‌های فوق، کنوانسیون هواپیمایی کشوری بین‌المللی (معروف به کنوانسیون شیکاگو) علاوه بر وضع اصول کلی حقوق هوایی بین‌المللی، سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی (ICAO) را به وجود آورد که از سال ۱۹۴۷ در ایجاد استانداردهای حقوقی و فنی جهت هواپیمایی کشوری بین‌المللی نقش عمده‌ای به عهده داشته است.

بسیاری از قواعد ناظر بر هواپیما از قواعد مربوط به کشتی، اقتباس شده است. مثلاً تابعیت هواپیما براساس ثبت آن می‌باشد و در زمان واحد نمی‌توان یک هواپیما را در دو یا چند کشور ثبت کرد. مسئله پرچم‌های مصلحتی که در رابطه با کشتی‌های تجاری موجب اشکالات زیادی شده در مورد هواپیما بندرت مطرح می‌شود. شاید به این دلیل که بیشتر خطوط هوایی به وسیلهٔ دولتها اداره می‌شوند. همین طور قواعد حاکم بر صلاحیت دولتها در مورد جرایم ارتکابی در هواپیما، مشابه قواعد ناظر بر کشتیهاست. از نظر صلاحیت، هواپیمای کشوری در حال پرواز را می‌توان بخشی از کشور محل ثبت تلقی کرد؛ ولی همین طور می‌توان آنرا حاضر در کشوری دانست که بر فراز آن پرواز می‌کند بنابراین، هم کشور محل ثبت و هم کشوری که هواپیما برفراز آن قرار دارد، می‌توانند متخلف را محاکمه کنند. این امر مشابه صلاحیت همزمان دولت

---

1. Int, Air Transport Agreement.

پرچم و دولت ساحلی در مورد جرایم ارتکابی در کشتی‌های تجاری خارجی در آبهای داخلی و آبهای سرزمینی، می‌باشد.

همانطور که در بالا گفته شد هواپیمای یک دولت حق ندارد وارد قلمرو هوایی دولت دیگر گردد. در صورت ارتکاب این امر، دولت مربوط مرتکب نقض شدید حقوق بین‌الملل شده است. مواردی که هواپیمای یک دولت به قلمرو هوایی دولت دیگر تجاوز کرده موجب بحران شده است. مثلاً در ۱۹۶۰، روسها هواپیمای موسوم به «U2» را که مأموریت اکتشافی برفراز شوروی داشت با موشک، سرنگون کردند.[۱]

گفته شده است که طبق حقوق عرفی بین‌المللی، دولتها در تلاش برای کنترل حرکت هواپیمایی که به طور غیر موجه وارد قلمرو هوایی آنها شده، نباید هواپیما و سرنشینانش را در معرض خطر غیر ضروری و نامعقول قرار دهند.[۲] معنی عبارت فوق این است که یک دولت نباید هواپیمای متخلف را مورد حمله قرار دهد؛ مگر اینکه هواپیما را برای امنیت خود یک خطر فوری و جدی تلقی کند.

روشن است که هواپیماهای نظامی بیش از هواپیماهای غیر نظامی خطرناک تلقی می‌شوند. همچنین باید قبل از حمله به هواپیما، به آن هشدار داده شود که فرود آمده یا مسیر خود را تغییر دهد، مگر این امر غیرعملی یا هواپیما یک خطر آنی و جدّی تلقی شود.

دولت شوروی در ۱۹۸۳ یک هواپیمای مسافربری کره را که از مسیر خود خارج شده و بر روی ساخالین (که تأسیسات اتمی شوروی در آن قرار داشت) پرواز می‌کرد، سرنگون کرد. شوروی مدعی بود که هواپیمای مورد بحث به علایم هواپیماهای نظامی

---

1. *AJIL.*, 1960, P. 836 and 1962, P. 135.   2. *AJIL.*, 1953, PP. 559, 586.

شوروی که آنرا تعقیب می‌کرده‌اند و خواستار فرود آن بوده‌اند، توجّه نکرده است.

قبل از این تاریخ، در ۱۹۸۱، سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی (ICAO) به اعضای خود توصیه کرده بود که هواپیماهای رهگیر باید از استفاده از سلاح علیه هواپیماهای غیر نظامی، خودداری کنند.[1]

در مقدمه طرح قطعنامه‌ای که توسّط شورای امنیت ملل متحد، در مورد سرنگونی هواپیمای کشوری توسط شوروی، تهیه شده بود بر اصل تحریم اقدامات خشونت‌آمیز علیه ایمنی هواپیمایی کشوری تأکید شده بود که به معنی آن است که حمله به هواپیمای غیر نظامی هرگز مجاز نمی‌باشد. این ممنوعیّت مطلق حمله به هواپیمای غیر نظامی به موجب اظهارات نمایندگان برخی دول از جمله ایالات متحده، مورد تأیید قرار گرفت.[2] برخی دولتها از جمله کانادا و آلمان برداشت انعطاف‌پذیرتر را اتخاذ کردند،دایر بر اینکه واکنش شوروی با توجه به اوضاع و احوال مربوط «نامتناسب» بوده است. نماینده شوروی نیز اعلام کرد که هواپیمای کشوری را به جای هواپیمای نظامی اکتشافی امریکا اشتباه گرفته است و نیز هواپیمای کشوری با سوء ظن عمل کرده؛ زیرا از اجرای دستور فرود آمدن خودداری نموده است.[3]

با توجه به اینکه حمله به هواپیمای غیر نظامی در قلمرو هوایی یک کشور مجاز نیست، به طریق اولی حمله به هواپیمای مسافربری برفراز دریای آزاد غیر قانونی است؛ این فاجعه در جریان جنگ ایران و عراق هنگامی روی داد که یک هواپیمای خطوط

---

1. *I.L.M.*, 1983, PP. 1185 , 1187.

2. *Int. legal Material.*, PP. 1110, 1114, 1118, 1129, 1133-4 and 1139.

3. *Ibid*, 1126-8.

هوایی «هما» در ۳ ژوئیه توسط ناو جنگی وینسنس در خلیج‌فارس مورد اصابت دو موشک قرار گرفت. هواپیما در حال صعود بود و هنوز کاملاً اوج نگرفته بود و یقیناً کامپیوترها این امر و نیز اندازهٔ هواپیما را که با هواپیماهای نظامی متفاوت است، نشان می‌داده است. معذلک هواپیما مورد اصابت دو موشک از سوی ناو آمریکایی قرار گرفت و امریکاییها ضمن ابراز تأسف اعلام کردند که مرتکب اشتباه شده‌اند. آنها همچنین مدعی شدند که پیش از این واقعه، بین نیروهای ایرانی و آن کشور در دریا درگیری صورت گرفته و دولت ایران نمی باید در این شرایط به هواپیما اجازه پرواز از بندرعباس را می‌داد.

با توجه به اینکه اقدام آمریکا به روشنی نقض قواعد حقوقی بین‌الملل است، کشور مزبور باید (طبق فورمول معروف وبستر در قضیه کشتی کارولین) معذرت خواسته و غرامت بپردازد. به همین دلیل دولت ایران دادخواستی برای تعقیب موضوع تسلیم دادگاه دادگستری بین‌المللی نموده است و موضوع در دست رسیدگی است.

آسمان باز[1]

هوای مافوق دریای آزاد و سرزمینهایی که تابع حاکمیّت هیچ دولتی نیست (مانند قطب شمال و جنوب) مشمول آزادی پرواز می‌باشد. ولی اصل آسمان آزاد به خاطر ایمنی هوائی، مشمول برخی استثنائات می‌باشد. دولتها در برخی موارد ناگزیر شده‌اند به منظور کنترل ترافیک، مقررات خود را به فضای هوایی مافوق دریا در خارج از مرزهای خود گسترش دهند.

---

1. Open skies.

صلاحیت بر هواپیما

دولتها دارای صلاحیت سرزمینی و همچنین صلاحیت شخصی بر هواپیما هستند. اصل این است که صلاحیت شخصی دولت شامل هر شخص یا چیزی که تابعیت آن را دارد، می‌گردد.

یک هواپیما تابعیت دولتی را دارد که در آن جا به ثبت رسیده است. بنابراین، دولت متبوع حقّ دارد (ولی نه تکلیف) که صلاحیت مدنی و کیفری خود را بر اعمالی که در هواپیما رخ می‌دهد - در هر جا که هست - اعمال کند.

وقتی که هواپیما در آسمان آزاد یا بر فراز سرزمینهای اشغال نشده (نواحی قطبی) پرواز می‌کند فقط مشمول قانون و صلاحیت شخصی دولت متبوع خود می‌باشد. دولت سرزمینی حق دارد صلاحیت خود را بر اعمال واقعه در هواپیمایی که در قلمرو هوایی‌اش پرواز می‌کند، اعمال کند.

به‌جز موارد پیش‌بینی شده در معاهدات، دولت سرزمینی در مورد هواپیمایی که در سرزمینش حضور دارد، مکلف نیست، دست‌کم در امور کیفری، صلاحیت همزمان دولت ثبت هواپیما را (منظور صلاحیت شخصی است) به رسمیت بشناسد و یقیناً مجبور نیست که آنرا به صلاحیت خود ترجیح دهد.

کنوانسیون توکیو در مورد جرایم ارتکابی در هواپیما (سپتامبر ۱۹۶۳) رژیم حقوقی زیر را در مورد صلاحیت کیفری بین کشورهای عضو کنوانسیون مقرر داشته است.

دولت ثبت هواپیما حق دارد صلاحیت خود را بر جرایم و اعمال ارتکابی در هواپیما اعمال کند. دول دیگر نمی‌توانند نسبت به هواپیمایی که بر فراز قلمروشان در حال پرواز است در مورد جرایم واقعه در آن مداخله کنند؛ مگر در موارد پنج گانه زیر:

۱. وقتی که آثار جرم متوجه دولت سرزمینی گردد.

۲. هنگامی که یک تبعه یا فرد مقیم آن کشور، مرتکب جرم شده باشد.

۳. وقتی که جرم علیه امنیّت آن ارتکاب شده باشد.

۴. وقتی که جرم، ناقض قوانین هوانوردی آن کشور باشد.

۵. هنگامی که مداخله، به منظور اجرای یک تعهد، به موجب یک عهدنامه چند جانبه بین‌المللی، صورت گیرد. کنوانسیون مزبور نه تنها شامل جرایم ارتکابی علیه قوانین کیفری؛ بلکه شامل اعمالی که ایمنی هواپیما یا اشخاص یا اموال موجود در هواپیما را به خطر می‌اندازد، نیز می‌گردد و فرمانده هواپیما بویژه در ارتباط با این گونه اعمال، دارای اختیاراتی می‌باشد از جمله می‌تواند افرادی را که متهم به ارتکاب جرم هستند در صورت وجود دلیل موجه، تسلیم مقامات کشوری که هواپیما در آن فرود آمده است، نماید.

هواپیما ربایی

به موجب کنوانسیون توکیو مورخ سپتامبر ۱۹۶۳[1]، هرگونه عمل مداخله، توقیف یا کنترل غیر قانونی هواپیمای در حال پرواز، دولتی را که هواپیما در آن فرود آمده مکلف می‌کند که به مسافران و خدمه هواپیما اجازه دهد به سفر خود ادامه دهند و هواپیما و محموله آن را به صاحبان قانونی هواپیما مسترد دارد.

طبق کنوانسیون لاهه برای مبارزه با توقیف غیر قانونی هواپیما (۱۶ دسامبر ۱۹۷۰)، توقیف یا اعمال کنترل بر هواپیما یا شروع به‌آن، با توسل به زور یا تهدید یا

---

1. Convention on offences and certain other acts committed on board aircraft (1963).

هرگونه ارعاب، جرم تلقی شده است. طرفهای قرارداد متعهد شده‌اند که برای جرم مزبور مجازات شدید منظور دارند. بعلاوه، چنانچه متخلف در سرزمین هر یک از دولتهای عضو یافت شود یا باید استرداد شود یا در آن جا تحت پیگرد قرار گیرد.[1]

کنوانسیون مونترال (که معاهدات مربوط به هواپیماربایی را تکمیل می‌کند) تعریف جرم هواپیماربایی راکه درکنوانسیون لاهه آمده، تکمیل می‌کند و آن را به توسل به خشونت علیه اشخاص موجود در هواپیمای در حال پرواز که ممکن است ایمنی هواپیما را به خطر اندازد یا قرار دادن هر شیئی در هواپیماکه ممکن است موجب صدمه یا انهدام هواپیمای در حال پرواز گردد یا مخابره اطلاعات نادرست که موجب عدم ایمنی هواپیما شود، گسترش می‌دهد.[2]

فضا[3]

فضا در جایی آغاز می‌گردد که لبه خارجی جوّ پایان می‌یابد. مرز بین هوا و فضا به طور دقیق روشن نیست؛ ولی معمولاً در ارتفاع بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلی سطح زمین قرار دارد. فضا بر خلاف قلمرو هوایی در حاکمیت هیچ دولتی نیست؛ بلکه استفاده از آن برای همه کشورها برای هدفهای مسالمت‌آمیز آزاد می‌باشد. هر دولتی مسئول اقدامات خود در فضا بوده و باید از آلوده شدن محیط زمین و اجرام فضایی خودداری کنند. بتدریج از سال ۱۹۵۷ که نخستین ماهواره در مدار زمین قرار گرفت، یک سلسله قواعدی در مورد فعالیت و بهره‌برداری از فضا به وجود آمده است. بیشتر قواعد فعلی

---

1. Convention for the suppression of unlawful seizure of aircraft (1970).

2. Unlawful acts against the safety of civil aircraft (1971).

3. Outer space.

فضا در معاهده، مورخ ۱۹۶۷[1] بیان گردیده است.

دولتها، همچنین مکلف‌اند به فضانوردان که در سرزمین آنها فرود می‌آیند کمک کنند و آنان را با اشیاء مربوطه به کشورشان برگردانند.

علاوه بر معاهدهٔ فوق دو معاهدهٔ مهم دیگر در رابطه با مسئولیت ناشی از پرتاب اشیاء به فضا[2] و موافقتنامه ضمانت فضانوردان، به تصویب رسیده است.[3] فعّالیّت مؤسسات غیر دولتی در فضا باید با تصویب مقامات دولتی صورت گیرد و دولت مربوط مسئول آن خواهد بود.

طبق مادهٔ ۴ معاهدهٔ ۱۹۶۷، سلاحهای اتمی و سایر سلاحهای نابودی جمعی نباید در مدار زمین قرار داده شود. ولی سفینه‌های فضایی که در مدار زمین قرار می‌گیرند برای هدفهای اکتشافی و کسب اطلاعات مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یک امتیاز این امر، بازرسی جهت اطمینان از اجرای موافقتنامه‌های خلع سلاح می‌باشد؛ زیرا در گذشته عدم امکان بازرسی، موجب عدم اطمینان به این گونه موافقتنامه‌ها بوده است.

---

1. Outer space Treaty (1967), Brownlie, *Basic Docts.* 1983, P. 204.

2. *Int. Legal Material,* 1971, P. 965.

3. *AJIL.* 1969, P. 382.

فصل یازدهم

حقوق معاهدات

فصل یازدهم

حقوق معاهدات[1]

مقدمه و تعریف

پیش‌از ۱۹۶۹ حقوق معاهدات را به طور عمده قواعد حقوق عرفی بین‌المللی تشکیل می‌داد. این قواعد عرفی تا حد زیادی در قالب مقاوله نامه وین مورخ ۲۲ مه ۱۹۶۹ مدون شد. مقاوله نامه مزبور علاوه بر مقررات عرفی اصول جدیدی را نیز در بر می‌گیرد که نمایانگر تحول و توسعه حقوق بین‌المللی می‌باشد. معذلک نباید مقاوله‌نامه وین را یک قانون (کد) کامل معاهدات تلقی کرد؛ بلکه مقررات عرفی در مواردی که در مقاوله‌نامه چیزی پیش‌بینی نشده، همچنان به قوت خود باقی است.

طبق مادهٔ ۲ مقاوله‌نامه وین، عهدنامه عبارت است از یک توافق بین‌المللی[2] که بین کشورها به صورت کتبی منعقد شده و تابع حقوق بین‌الملل باشد، خواه در یک سند یا در چند سند مربوط به هم تنظیم شده باشد.

لردمک نر[3] عهدنامه را به معنی یک توافق کتبی که به وسیلهٔ آن دو یا چند کشور یا

---

1. The law of Treaties.
2. International agreement.
3. Mac Nair.

سازمانهای بین‌المللی رابطه‌ای را بین خود در قلمرو حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کنند یا در صدد ایجاد آن هستند تعریف می‌کند. بنابراین، تعریف واحد و جامعی از عهدنامه وجود ندارد.

مقاوله‌نامهٔ وین عمداً موافقتهای بین کشورها و سازمانهای بین‌المللی یا موافقت بین خود سازمانهای بین‌المللی را مستثنی کرده است. همچنین مقاوله‌نامه مزبور موافقتهای بین‌المللی را که به صورت کتبی نیستند، مستثنی می‌کند. کمیسیون حقوق بین‌الملل که طرح مقاوله‌نامه وین را تنظیم نموده، اعلام کرده است که هدف از تعریف مذکور نفی حقوق اشخاص بین‌المللی دیگر (مانند سازمانهای بین‌المللی و نیروهای شورشی) در انعقاد معاهده نیست. همچنین، کمیسیون متذکر شد که محدود کردن اصطلاح معاهده به موافقتهای بین‌المللی که به صورت کتبی[1] تنظیم شده‌اند، به مغنی نفی اعتبار قانونی موافقتهای شفاهی[2] به موجب حقوق بین‌الملل نیست. تعریف «مک نر» گرچه وسیع است و موافقت بین کشورها و سازمانهای بین‌المللی و بین خود سازمانهای بین‌المللی را دربر می‌گیرد؛ ولی باز تعریف او موافقتهایی را که به صورت کتبی نیست از تعریف معاهده مستثنی می‌کند. معذلک این به آن معنی نیست که مک نر اعتبار قانونی موافقتهای شفاهی را نفی می‌کند. در واقع وی می‌پذیرد که گرچه موافقتهای شفاهی بین کشورها نادر است؛ ولی نمی‌توان گفت که حقوق بین‌الملل کتبی بودن را شرط ایجاد موافقت بین کشورها تلقی می‌کند. در این مورد لرد مک نر رأی دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی را در دعوای گرین لند شرقی[3] (۱۹۳۳) متذکر می‌شود که به موجب آن دادگاه اعلام شفاهی وزیر خارجه نروژ (در پاسخ به پرسش

---

1. Written agreements.

2. Oral agreements.

3. Legal status of estern green land.

وزیر مختار دانمارک در امری که در حوزهٔ صلاحیت وزیر خارجه نروژ بود) برای کشور نروژ الزام آور دانست.

در دعوای دیگری بین استرالیا و فرانسه (۱۹۷۴) در مورد آزمایشهای اتمی فرانسه نزدیک آبهای استرالیا[1]، دادگاه اهمیت ویژه‌ای به اظهاراتی که به وسیلهٔ رئیس جمهور فرانسه، وزیر خارجه و وزیر دفاع آن کشور در رابطه با قطعِ آزمایشهای اتمی در هوا به‌عمل آمده بود، داد و اظهار داشت که حقوق بین‌الملل شکل خاصی را برای قبول تعهد در نظر ندارد. بنابراین، اظهاراتی که در موقعیت خاص ایراد می‌شود ممکن است به موجب حقوق بین‌الملل ایجاد تعهد کند و الزامی نیست که این اظهارات به صورت کتبی در آید.

نخستین شرط عهدنامه آن است که تابع مقررات حقوق بین‌الملل باشد یا به گفتهٔ مک‌نر در قلمرو حقوق بین‌الملل قرار داشته باشد یا به گفته پل رویتر[2] منظور از آن ایجاد آثار حقوقی بر طبق قواعد حقوق بین‌الملل باشد.

این وجه ممیزهٔ عهدنامه از سایر موافقتهاست که بین اشخاص حقوق بین‌الملل منعقد می‌شود، ولی تابع مقررات حقوق بین‌الملل نیست؛ بلکه تابع حقوق ملی یکی از طرفهای قرارداد یا دولت ثالثی است مانند قراردادی که بین دو کشور الف و ب برای فروش یک هزار تن گوشت طبق استاندارد معمول در تجارت گوشت منعقد گردد. این گونه قرارداد عهدنامه محسوب نخواهد شد و تابع حقوق بین‌الملل نخواهد بود؛ بلکه تابع شرایط مندرج در خود قرارداد و در صورت نیاز «اصول کلی حقوقی» خواهد بود.

همچنین، دولتها ممکن است با یکدیگر معاملاتی از نوع معاملات حقوق

---

1. Nuclear test case (1974).

2. paul Reuter, *Introduction au droit des traites*, paris, 1972, P. 40.

خصوصی[1] مانند اجارهٔ زمین و ساختمان و قراردادهای وام منعقد کنند. در این گونه موارد تعیین اینکه طرفهای قرارداد خواسته‌اند معامله آنها تابع «حقوق بین‌الملل» یا اصول کلی حقوقی یا یک «سیستم حقوق ملی خاص» باشد ممکن است دشوار باشد.

شکل و عنوان معاهده

مسئله دوم، مسئله شکل است که مرتبط با مسئله ترمینولوژی است. طبق تعریف مقاوله‌نامه وین، معاهده نه فقط شامل موافقتهای بین‌المللی که به صورت یک سند واحد رسمی تنظیم شده است؛ بلکه شامل توافقهای بین‌المللی مشابه مانند مبادلهٔ یادداشت[2] و مبادله‌نامه[3] نیز می‌گردد.

بنابراین، عهدنامه دارای مفهوم وسیعی است شامل تمام تعهدات بین‌المللی که بین دولتها و حکومتها به موجب حقوق بین‌الملل منعقد می‌گردد قطع نظر از عنوانی که به سند یا سلسله سندهای نوشته‌ای که حاوی این گونه تعهدات است داده می‌شود. بنابراین، اصطلاح عهدنامه دارای مفهوم وسیعی است و شامل اسناد نوشته‌ای که عناوین مختلفی دارد مانند عهدنامه ـ مقاوله‌نامه ـ موافقتنامه ـ پروتکل ـ میثاق ـ منشور ـ اساسنامه ـ سند یا قطعنامه پایانی[4] ـ اعلامیه ـ مبادله یادداشت مبادله‌نامه و بر حسب قصد و اراده طرفهای قرارداد، صورت جلسه‌های مورد توافق[5] و یادداشتهای تفاهم[6] می‌گردد. همان طور که دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی[7] در رأی مشورتی خود در

---

1. Private law.
2. Exchange of notes.
3. Exchange of letters.
4. Final act.
5. Minutes.
6. Memorandum of understanding
7. PCIJ

قضیهٔ رژیم گمرکی بین آلمان و اتریش بیان کرد، از نقطه نظر ماهیت اجباری تعهدات بین‌المللی، روشن است که این گونه تعهدات ممکن است به صورت عهدنامه، مقاوله‌نامه، اعلامیه، موافقتنامه، پروتکل یا مبادله یادداشت در آید.

بدیهی است اصطلاحاتی که برای توصیف معاهدات مورد استفاده قرار گرفته است ایجاد ابهام می‌کند. ولی معمولی‌ترین آنها عبارت‌اند از: موافقت‌نامه، مبادله یادداشت، مقاوله‌نامه، عهدنامه، پروتکل و اعلامیه.

اسناد غیر الزام‌آور

نباید تصور کرد که همهٔ اسناد بین‌المللی از نظر حقوقی الزام‌آورند. از این قبیل‌اند منشور اتلانتیک مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ بین روزولت و چرچیل به نمایندگی از طرف ایالات متحده و بریتانیا که در آن دو طرف، برخی اصول مشترک سیاست کشورهای خود را اعلام کردند. همچنین، سند یا قطعنامه پایانی کنفرانس دربارهٔ امنیت و همکاری در اروپا (کنفرانس هلسینکی ژوئیه ۱۹۷۵) یک عهدنامه الزام‌آور تلقی نمی‌شود. از دولت فنلاند خواسته شده است که متن سند را به منظور توزیع بین اعضای سازمان ملل متحد برای دبیر کل آن سازمان ارسال دارد؛ ولی صریحاً ذکر شده است که سند مشمول مادهٔ ۱۰۲ منشور که به موجب آن تمام عهدنامه‌ها و موافقتنامه‌ها بین اعضای سازمان ملل متحد باید در دبیرخانه سازمان به ثبت برسند، نمی‌شود. بنابراین، باید نتیجه گرفت که شرکت‌کنندگان در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا با امضای سند نهایی کنفرانس قصد ایجاد یک سند الزام‌آور را نداشته‌اند. همچنین، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ از نظر حقوقی الزام‌آور نیست؛ زیرا هنگام تصویب آن اعلام شد که رأی مثبت به قطعنامه مستلزم قبول هیچ گونه تعهد

قانونی نیست.

از میان اسناد بین‌المللی سندی که بی‌شک هدف از آن ایجاد تعهد الزام‌آور است، عهدنامه می‌باشد. کلمهٔ عهدنامه[1] از ریشهٔ فرانسوی ترته[2] به معنی مذاکره کردن گرفته شده است. در مقاوله‌نامه وین چنانکه گفته شد کلمهٔ عهدنامه در معنی عام آن به‌کار رفته است و دلالت بر هر نوع توافق قطع نظر از عنوانی که به آن داده می‌شود، دارد. ولی در معنی اخصّ، عهدنامه به سند توافقی اطلاق می‌گردد که به موجب آن دو یا چند کشور بین خود بر طبق حقوق بین‌الملل رابطه ایجاد می‌کنند یا در صدد ایجاد رابطه هستند.

معمولاً (گرچه استثنا نیز وجود دارد)، عنوان عهدنامه برای موافقتهایی به کار می‌رود که از اهمیت خاصی برخوردارند مانند عهدنامه صلح یا اتحاد.

عنوان عهدنامه همچنین ممکن است بمنظور تأکید اهمیت سیاسی یک توافق بین‌المللی به‌کار رود. مانند عهدنامه مؤسس بازار ذغال و فولاد اروپا مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ و عهدنامهٔ مؤسس بازار مشترک اروپا مورخ ۲ مارس ۱۹۵۷ و عهدنامه مربوط به الحاق دانمارک ـ نروژ ـ بریتانیا ـ ایرلند به بازار مشترک اروپا و جامعه انرژی اتمی مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۷۲.

«عهدنامه» را برخی نویسندگان «رسمی‌ترین شکل قرارداد برای ثبت موافقت‌نامه‌های جامع بین کشورها دربارهٔ روابط و امور اساسی» تعریف کرده‌اند. معذلک امروزه به علت حجم و پیچیدگی روابط و تعداد زیاد امور جاری که نیاز به حلّ و فصل سریع دارد بیشتر از اشکال دیگر توافقها که راحتتر و سریعتر است استفاده می‌شود. بر خلاف حقوق خصوصی که افراد ابزار مختلفی برای انجام اعمال حقوقی

---

1. Treaty.

2. Traiter.

دارند در حقوق بین‌الملل این معاهده است که وسیلهٔ عمده انجام معاملات و اعمال حقوقی است. تقریباً در همه موارد هدف از عهدنامه ایجاد تعهد برای طرفهای متعاهد است. اینکه عهدنامه قدرت الزام‌آور خود را از کجا می‌گیرد محل بحث است. برخی مانند آنزی لوتی ایتالیایی قاضی پیشین دادگاه دادگستری بین‌المللی آن را ناشی از اصل لزوم وفای به عهد[1] می‌داند.[2]

به هر حال، اثبات گرایان[3] مبنا را در ایجاد تعهدات بین‌المللی رضایت طرفهای عهدنامه می‌دانند. در اعلامیه‌ای که در ۱۸۷۱ درکنفرانسی در لندن بین دولتهای بریتانیا - فرانسه - پروس، روسیه، ایتالیا، اتریش و ترکیه منتشر شد آمده است: «هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از قید تعهدات قراردادی به طور یک جانبه آزاد سازد یا مفاد آن را تغییر دهد؛ مگر با رضایت طرفهای دیگر معاهده.

باید بین «عهدنامه» در معنی درست آن و یک قرارداد[4] بین یک دولت و یک تبعه یا شرکت خارجی فرق قایل شد. گرچه در تحلیل نهایی این گونه قرارداد ممکن است مسائلی را بین دولت طرف قرارداد و دولتی که تبعه یا شرکت خارجی تابعیت آنرا دارد مطرح سازد؛ ولی عهدنامه تلقی نمی‌شود و تابع قواعد حقوق بین‌الملل ناظر بر عهدنامه‌ها نمی‌گردد (دعوای کمپانی نفت ایران و انگلیس، مرحله صلاحیت، ۱۹۵۲). همچنین، باید این نکته را نیز متذکر شد که حقوق معاهدات در آینده باید به مسئله موافقتنامه‌هایی که توسط سازمانهای بین‌المللی منعقد می‌شود خواه با یکدیگر و خواه با کشورها توجه نماید.

---

1. Pacta sunt servanda

۲. ر.ک. مقدمه کنوانسیون وین و مادهٔ ۲۶ آن.

3. Positivists.

4. Contract.

از نظر شکل و فرم یک عهدنامه ممکن است بین رؤسای کشورها، بین کشورها و بین حکومتها منعقد شود. فرم اول در گذشته بیشتر معمول بوده است. انتخاب فرم ممکن است بستگی به اهمیت عهدنامه و یا شرایط مندرج در قانون اساسی طرفهای قرارداد داشته باشد. ولی هیچ اصل کلی که ضابطه‌ای به دست دهد در این مورد وجود ندارد. معذلک، می‌توان گفت که عهدنامه بین سران کشورها از عهدنامه بین کشورها رسمی‌تر است. در مورد رؤسای کشورها اصطلاح طرفهای معظم متعاهد و در مورد معاهدات بین کشورها اصطلاح طرفهای قرارداد و یا کشورهای متعاهد به کار می‌رود. در مورد عهدنامه بین حکومتها نیز حکومتهای متعاهد یا طرفهای قرارداد به کار می‌رود.

نمونهٔ معاهدات بین سران کشورها موافقتنامه مونیخ (۱۹۳۸) بین چمبرلین - دالادیه، هیلتر و موسولینی است. نمونه دیگر، معاهدهٔ شوروی و امریکا دربارهٔ سیستمهای ضد موشکی است که در ۲۶ مه ۱۹۷۲ به وسیلهٔ نیکسون و برژنف امضا شد. معمولاً معاهدات بین سران کشورها از بخشهای زیر تشکیل می‌شود:

۱. مقدمه، شامل نام و عناوین طرفهای معظم متعاهد با خلاصه‌ای از موضوع و هدف معاهده با نام و عناوین وزرای مختار منصوب از سوی طرفهای معظم متعاهد. یک بند دایر بر اینکه وزرای مختار اعتبارنامه‌های خود را ارائه کرده‌اند و صحت آنها مورد تأیید است و اینکه آنان در مورد مواد زیر توافق کرده‌اند.

۲. مواد ماهوی عهدنامه که معمولاً با تعریف اصطلاحات مندرج در عهدنامه شروع می‌شود. سپس مقررات عمومی و بعد مواد خاص و سرانجام مواد مربوط به طرق اجرای مقررات مزبور.

۳. موادی که به مواد نهایی[1] موسوم است شامل حدود و قلمرو اعمال عهدنامه،

---

1. Final clauses.

امضا، تصویب، الحاق، نحوهٔ لازم الاجرا شدن و مدت عهدنامه. در مقررات مربوط به تصویب، معمولاً محلی که اسناد تصویب باید سپرده یا مبادله شوند تعیین می‌گردد. مدت عهدنامه ممکن است زمان معین قید گردد و پس از آن فسخ عهدنامه موکول به اخطار یکی از طرفین با یک ضرب‌الاجل شش ماهه یا یک ساله شود.

۴. بالاخره، ماده‌ای که به موجب آن وزرای مختار عهدنامه را امضا و تصدیق می‌کنند. محل و تاریخ نیز قید می‌گردد.

علاوه بر معاهدات بین رؤسای کشورها، بین کشورها، و بین حکومتها، یک عهدنامه ممکن است بین وزرای کشورهای مربوطه (معمولاً وزرای خارجه) مذاکره و امضا شود.

همچنین، عهدنامه ممکن است بین دوایر دولتی دو کشور منعقد گردد، مانند معاهده بین نمایندگان ادارات گمرک دو کشور.

همان طور که گفته شد عهدنامه‌ها ممکن است عناوین مختلف داشته باشند؛ در این جا به جز عنوان عهدنامه که دربارهٔ آن سخن رفت عناوین زیر را بررسی می‌کنیم:

۱. مقاوله‌نامه[1]

معمولاً برای اسنادی که جنبهٔ رسمی و چند جانبه دارند به کار می‌رود. همچنین، معاهدات چند جانبه که توسط ارکان سازمانهای بین‌المللی مانند کنفرانس سازمان بین‌المللی کار و مجمع سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی به تصویب می‌رسد، مقاوله‌نامه می‌گویند.

معاهدات چند جانبه معروف به قانونی[2] نیز عنوان مقاوله‌نامه دارند. مانند

1. Convention.
2. Law - making.

مقاوله‌نامه‌های مصوب کنفرانسهای اول و دوم لاهه (۱۹۰۷-۱۸۹۹)، مقاوله‌نامه‌های وین دربارهٔ حقوق معاهدات (۱۹۶۹) و حقوق کنسولی و حقوق دیپلماتیک (۱۹۶۳-۱۹۶۱) و مقاوله‌نامه حقوق دریاها مورخ ۱۹۸۲.

۲. پروتکل[1]

پروتکل به موافقتنامه‌هایی اطلاق می‌گردد که جنبهٔ رسمی بودن آن کمتر از عهدنامه یا مقاوله‌نامه است و هرگز به صورت معاهده بین رؤسای کشورها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. پروتکل بیشتر جنبهٔ فرعی و کمکی نسبت به مقاوله‌نامه یا عهدنامه را دارد؛ ولی گاهی خود می‌تواند یک سند مستقل باشد. در این صورت نیاز به تصویب جداگانه دارد.

۳. موافقتنامه[2]

موافقت‌نامه سندی است که باز از مقاوله‌نامه و عهدنامه جنبهٔ رسمی کمتری دارد. معمولاً قلمرو آن محدود و شامل امور فنی و اداری بین سازمانهای دولتی کشورهاست.

۴. یادداشت تفاهم[3] (یا صورت جلسه)

قبلاً به سندی اطلاق می‌شد که جریان کار و نتیجه یک کنفرانس دیپلماتیک در آن خلاصه می‌شد. ولی اکنون به یادداشت تفاهم بین دو کشور خواه جنبهٔ مستقل داشته

---

1. Protocole.
2. Agreement.
3. Proces - Verbal

باشد و یا در رابطه با معاهدهٔ دیگری باشد اطلاق می‌گردد و معمولاً نیاز به تصویب (قانونی) ندارند.

۵. موافقتنامه موقت[1]

به موافقتنامه‌ای اطلاق می‌گردد که جنبه موقت داشته و در آینده موافقتنامه دائمی‌تری جایگزین آن خواهد شد. جنبهٔ کاملاً غیر رسمی دارد و نیاز به تصویب (قانونی) ندارد.

۶. مبادله یادداشت یا نامه[2]

در مواردی به کار می‌رود که کشوری تفاهم خود را از امری اعلام می‌دارد یا تعهدی را برای خود به رسمیت می‌شناسد. گاهی مبادله یادداشت از طریق نمایندگان سیاسی یا نظامی کشورهای مربوطه صورت می‌گیرد. نیازی به تصویب (قانونی) نیست. گاهی مبادله یادداشت به صورت چند جانبه صورت گرفته است.

۷. سند نهایی[3]

سند نهایی یا قطعنامهٔ پایانی، سندی است حاوی جمع‌بندی از جریان کار و نتیجه کنفرانس که بمنظور تنظیم یک مقاوله‌نامه دعوت شده است. مانند سند نهایی کنفرانس وین مورخ ۶۹-۱۹۶۸ دربارهٔ حقوق معاهدات. سند مزبور حاوی خلاصه‌ای از مأموریت کنفرانس، نام کشور یا رؤسای شرکت‌کننده، نمایندگانی که در مذاکرات شرکت

---

1. Modus - vivendi
2. Exchange of Notes
3. Final Act.

کرده‌اند و اسنادی که به وسیلهٔ کنفرانس تصویب شده‌اند می‌باشد. سند مزبور همچنین حاوی قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و توصیه‌هایی است که به وسیلهٔ کنفرانس تصویب شده است و در مقاوله‌نامه گنجانده نشده‌اند. گاهی اوقات «سند نهایی» حاوی تفسیر بعضی از مواد مقاوله‌نامه‌ای است که به تصویب رسیده است. سند نهایی امضا می‌شود، ولی نیازمند تصویب (قانونی) نیست.

۸. سند یا معاهدهٔ عمومی[1]

در واقع عنوانی است که به یک عهدنامه که ممکن است جنبهٔ رسمی یا غیر رسمی داشته باشد، اطلاق می‌گردد. مانند معاهده عمومی حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی مصوب مجمع جامعه ملل در ۱۹۲۸ که متن تجدید نظر شدهٔ آن به وسیلهٔ مجمع سازمان ملل در ۱۹۴۹ به تصویب رسید.[2]

طرفهای معاهده

به طور کلی، فقط دولتها که واجد وصف دولت بودن هستند یا سازمانهای بین‌المللی می‌توانند طرف عهدنامه قرار گیرند. ولی تحولات جدید مانع اعمال این اصل به طور دقیق است. زیرا دوایر دولتی نیز طرف قراردادهای فنی قرار گرفته‌اند و نمایندگان آن دوایر قرادادهای مزبور را امضا کرده‌اند. علی‌القاعده، عهدنامه نمی‌تواند بدون رضایت اشخاص ثالث تکلیفی را به آنها تحمیل یا حقوقی را به آنها اعطا نماید. این اصل کلی، هم در رویه کشورها و هم در احکام دادگاههای بین‌المللی و هم اخیراً در مقاوله‌نامه

---

1. General Act.

2. *General Act for the pacific settlement of disputes.*

وین، مواد ۳۸-۳۴ منعکس شده است.

استثنا بر قاعده مزبور به شرح زیر است:

الف) عهدنامه‌هایی که به موجب آن طرفهای معاهده قصد اعطای حقوق به کشور ثالث را داشته‌اند و کشور ثالث یا صریحاً موافقت خود را اعلام کرده یا موافقت او مفروض تلقی شده است.

برخی معاهدات که به موجب آن یک تسویه بین‌المللی صورت می‌گیرد یا وضعیت خاصی را برای بنادر و یا آبراهها به رسمیت می‌شناسد از آنجا که جنبه عینی دارند شامل کشورهای ثالث نیز می‌گردند.

مثال این امر معاهدهٔ ۱۹۵۶ بین بریتانیا - فرانسه و روسیه در مورد جزایر اولاند[1] است که در ۱۹۲۰ دولت سوئد که عضو این معاهده نبود پافشاری کرد که مفاد عهدنامه باید رعایت شود کمیتهٔ حقوقدانان جامعه ملل در این باره اظهار داشت که گرچه سوئد عضو عهدنامه مذکور نیست و لذا در این مورد دارای حقوق قراردادی نمی‌باشد؛ ولی مقاوله‌نامه مورد نظر در واقع یک حقوق عینی ایجاد کرده که منافع آن فراتر از دایره طرفهای قرارداد گسترش می‌یابد.

بدیهی است نباید به سهولت شخص ثالث را فرض کرد؛ بلکه این امر بستگی به اوضاع و احوال دارد. ولی اگر طرفهای قرارداد قصد دادن حقوقی به شخص ثالث را داشته باشند این قصد ممکن است قطعی تلقی گردد.

ملاک این است که آیا کشورهایی که به نفع شخص ثالث حقوقی را پیش‌بینی کرده‌اند قصد اعطای این حقوق را دارند و آیا کشور ثالث حقوق مزبور را به همان نحو مورد قبول قرار داده است یا خیر؟

---

1. Aaland.

طبق مادهٔ ۳۶ مقاوله‌نامه وین در صورتی که در معاهده‌ای به نفع شخص ثالث حقوقی پیش‌بینی شده باشد موافقت کشور ثالث در صورتی که خلاف آن ابراز نشده باشد مفروض تلقی می‌شود؛ مگر آنکه در معاهده ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

همچنین طبق بند دوم مادهٔ ۳۷، حقوق پیش‌بینی شده برای کشور ثالث توسط طرفهای معاهده قابل فسخ یا اصلاح نیست، اگر مسلم شود که طرفهای معاهده قصد فسخ یا اصلاح حقوق کشور ثالث را بدون رضایت وی نداشته‌اند.

ب) عهدنامه‌های چند جانبه که حاکی از حقوق عرفی مسلم بین‌المللی هستند به اعتبار حقوق عرفی قابل اعمال به کشور ثالث می‌باشند. در این مورد البته فورموله کردن قواعد عرفی و مدون و مشخص کردن آن در قالب معاهده دارای اهمیت است. همچنین، عهدنامه‌ها خواه دو جانبه یا غیر آن ممکن است از عوامل مشکلهٔ حقوق عرفی باشد و این اساس برای کشور ثالث الزام‌آور گردد.

ج) معاهدات چند جانبه که حاوی قواعد حقوق عام بین‌الملل[1] عام هستند ممکن است مانند سایر قواعد حقوق بین‌الملل شامل غیر اعضا نیز گردد.

چنانکه در رأی دادگاه نورمبرگ (۱۹۴۶)، پیمان بریان ـ کلوگ در مورد غیر قانونی شناختن جنگ، به عنوان حقوق عام بین‌الملل عام هم برای امضاکنندگان و هم غیر امضاکنندگان، الزام‌آور اعلام شد.

د) برخی مقاوله‌نامه‌های چند جانبه که هدف آن ایجاد قواعد جهانی است ممکن است طرقی برای اعمال آن به اشخاص ثالث در نظر بگیرند. چنانکه مقاوله‌نامه مواد مخدر ژنو ۱۹۳۱ (که اکنون مقاوله‌نامه واحده مواد مخدر نیویورک ۱۹۶۱ جانشین آن شده) پیش‌بینی می‌کرد که یک ارگان بین‌المللی نیازهای مشروع کشورها را در امر مواد

---

1. General Int. Law.

مخدر تعیین کند و اگر کشوری از حد تعیین شده خود تجاوز کرد (ولو غیر اعضاء) مشمول مقررات تحریم در مقاوله‌نامه می‌گردید.

ه) مادهٔ ۳۵ مقاوله‌نامه وین اعلام می‌دارد که از مقررات یک عهدنامه ممکن است تکالیفی برای کشور ثالث پدید آید؛ مشروط بر اینکه طرفهای معاهده از مقررات مزبور قصد ایجاد چنین تکالیفی را داشته باشند و کشور ثالث به طور صریح کتباً تعهدات فوق را بپذیرد. فسخ تعهد مزبور منوط به موافقت طرفهای معاهده و کشور ثالث است (بند یک مادهٔ ۳۷).

بنابراین، با توجه به مواد ۳۸-۳۴ مقاوله‌نامه وین، از نظر عملی کشورهای عضو یک معاهده که مایل نیستند حقوق و تکالیف ناشی از معاهده شامل کشور ثالث گردد باید این موضوع را صریحاً در معاهده قید کنند و کشور غیر عضو نیز که مایل نیست تکالیفی از بابت معاهده کشورهای دیگر شامل حالش شود باید از گفتار یا کرداری که حمل بر موافقت او با تکالیف مندرج در عهدنامه می‌گردد خودداری نماید.

قابلیت انتقال حقوق و تکالیف ناشی از عهدنامه

به عنوان یک قاعدهٔ کلی حقوق و تکالیف ناشی از عهدنامه قابل انتقال نیست. چنانکه کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش بیست و هشتمین اجلاسیه خود در ۱۹۷۲ اعلام داشت که در حقوق بین‌الملل این قاعده به طور روشن وجود دارد که انتقال حقوق و تکالیف ناشی از یک عهدنامه توسط یکی از طرفهای معاهده طبق توافق با شخص ثالث، از نظر طرفهای دیگر عهدنامه نافذ نیست؛ مگر اینکه صریحاً باین امر رضایت دهند.

بدیهی است چنانچه در عهدنامه حق واگذاری به شخص ثالث صریحاً یا تلویحاً ذکر شده باشد، این امر امکان‌پذیر است ولی در بیشتر قراردادها این ماده گنجانده

می‌شود که حقوق و تکالیف ناشی از معاهده غیر قابل انتقال است.

انعقاد و لازم‌الاجرا شدن معاهدات

مراحل مختلف در ایجاد تعهد به وسیلهٔ عهدنامه به قرار زیر است:

۱. صدور اعتبارنامه و اختیارنامه.

وقتی دولتی تصمیم گرفت با دولت یا دولتهای دیگر به منظور انعقاد معاهده وارد مذاکره شود گام اولیه آن است که نمایندگانی برای انجام مذاکره منصوب کند. هر نماینده باید به وسیلهٔ اختیارنامه[1] به طرف دیگر معرفی شده و در آن مقام و حدود اختیارات وی از حیث انعقاد و امضای معاهدهٔ نهایی تعیین گردد.

در عمل اختیارنامه توسط رئیس کشور یا وزیر خارجه صادر و امضا می‌شود. طبق رویه دولت بریتانیا دو نوع اختیارنامه برای وزرای مختار صادر می‌شود. چنانچه معاهدهٔ مورد مذاکره قرار است به صورت بین سران کشور تنظیم شود، اختیارنامه از طرف رئیس کشور صادر و امضا می‌شود و اگر معاهده شکل بین حکومتها یا دولتها را داشته باشد از طرف وزیر امور خارجه صادر می‌شود.

معذلک، نباید تصور کرد که صدور اختیارنامه همیشه‌الزامی است؛ بلکه بستگی به قصد طرفهای مذاکره دارد و در مواردی که هدف نمایندگی برای دو طرف روشن است نیازی به صدور اختیارنامه نیست. همچنین، در مذاکرات بین دوایر دولتی (سازمانهای وابسته به دو دولت) صدور اختیارنامه الزامی نیست. برای انعقاد معاهدات دو جانبه هر یک از نمایندگان اختیارنامه خود را به طرف دیگر ارائه می‌کند. در برخی

1. Full power.

موارد ممکن است اختیارنامه‌ها مبادله گردد. بنابراین، رویهٔ مسلمی در این زمینه وجود ندارد.

در مورد کنفرانسهای دیپلماتیک که برای انعقاد عهدنامه‌های چند جانبه تشکیل می‌شود، تشریفات دیگری مراعات می‌شود. به این معنی که در آغاز کار کنفرانس یک «کمیته اختیارنامه‌ها» تشکیل می‌شود که به طور کلی دربارهٔ ماهیت اختیارنامه‌ها که نمایندگان شرکت‌کننده در اختیار دارند به کنفرانس گزارش دهد. نمایندگان، اختیارنامه‌ها را تسلیم دبیر کمیتهٔ اختیارنامه‌ها می‌کنند. ممکن است اختیارنامه یک نماینده فقط حق مذاکره کردن را به او داده باشد نه حق امضا را. در این صورت موضوع به وسیلهٔ کمیته به کنفرانس گزارش می‌شود و از نماینده مشخصاً درخواست می‌شود که از دولت مربوط اختیار امضا تحصیل نماید.

در عمل کمیته‌های اعتبارنامه‌ها به طور کلی در مورد تسلیم اختیارنامه‌های رسمی پافشاری نمی‌کنند و گاهی اوقات اسناد کمتر رسمی‌تری را به عنوان اعتبارنامه می‌پذیرند. مانند تلگرام یا نامه‌های صادره توسط نخست‌وزیر یا وزیر امور خارجه یا نمایندهٔ دائمی در سازمان ملل متحد.

در مورد کنفرانس سازمان بین‌المللی کار، اختیارنامه معمولاً به هیئتهای نمایندگی مختلط مرکب از نمایندگان دولت ـ کارفرما و کارگر، داده نمی‌شود. معمولاً از طرف دولت برای این هیئتهای نمایندگی اعتبارنامه صادر می‌شود که فقط معرفی‌نامه برای شرکت در جلسه است و حاوی هیچ گونه اختیاراتی در مورد موافقت، امضا یا انعقاد مقاوله‌نامه مصوب به وسیلهٔ رئیس کنفرانس نیست؛ زیرا این مقاوله‌نامه‌ها به وسیلهٔ شرکت‌کنندگان امضا نمی‌شود؛ بلکه فقط به وسیلهٔ رئیس کنفرانس و دبیر کل سازمان بین‌المللی کار گواهی و امضا می‌شودو بعلاوه، نحوهٔ تصویب مقاوله‌نامه به وسیلهٔ کنفرانس سازمان بین‌المللی کار، از کنفرانسهای دیپلماتیک معمول متفاوت است.

اعمال شخصی که فاقد اعتبارنامه است یا از سوی اعضای دیگر به عنوان نماینده دولت مربوط تلقی نمی‌شود در مورد انعقاد معاهده، فاقد اثر قانونی است؛ مگر آنکه اعمال وی بعداً به وسیلهٔ دولت مربوط تأیید و تنفیذ گردد.

۲. انجام مذاکره

مذاکره در مورد عهدنامه‌های دو جانبه به وسیلهٔ نمایندگان طرفین و در مورد معاهدات چند جانبه بوسیله یک «کنفرانس دیپلماتیک» صورت می‌گیرد. در هر دو مورد نمایندگان تماس خود را با دولتهای مربوط خود حفظ می‌کنند. این نمایندگان دستورالعملهای اولیه را از دولتهای خود دریافت کرده‌اند؛ ولی آنرا به طرف دیگر ابراز نمی‌دارند و در طول مذاکرات نیز ممکن است برای کسب دستورات جدید با دولت مربوطه خود تماس حاصل نمایند. رویه عمومی بر این است که قبل از امضای متن نهایی عهدنامه، نمایندگان دستور لازم از دولت متبوعه خود کسب کنند دایر بر اینکه عهدنامه را به صورت موجود امضا کنند یا اینکه شرایطی[1] برای امضای عهدنامه منظور نمایند.

در مورد آیین کار، کنفرانسهای دیپلماتیک، معمولاً از یک الگوی استاندارد پیروی می‌کنند. به جز کمیتهٔ ترتیب رسیدگی[2] که اولویت رسیدگی به امور را تعیین می‌کند، کمیته حقوقی و کمیتهٔ تهیهٔ طرح عهدنامه[3] در مراحل اولیه کنفرانس تشکیل می‌شوند تا طرحهای پیشنهادی به وسیلهٔ نمایندگان را دریافت و دربارهٔ آنها بررسی نماید. معمولاً کنفرانس، یک نمایندهٔ برجسته را به عنوان مخبر تعیین می‌کند تا کنفرانس را در مذاکراتش یاری دهد. علاوه بر مذاکرات رسمی در جلسات عمومی، مذاکرات و

---

1. Reservation.
2. Steering comit.
3. Drafting comit.

تبادل نظرهای زیادی به طور غیر رسمی بین نمایندگان صورت می‌گیرد که نتیجه آن در تصمیمات نهایی کنفرانس ظاهر می‌شود. به موجب بند ۲ مادهٔ ۹ مقاوله‌نامه وین، تصویب متن عهدنامه در یک کنفرانس بین‌المللی به وسیلهٔ رأی دو سوم دولتهای حاضر و رأی‌دهنده صورت می‌گیرد؛ مگر اینکه همان اکثریت قاعده دیگری را تصویب و اجرا کند.

باید یادآور شد که دست کم در مورد برخی موضوعات، تشریفات تصویب اسناد چند جانبه به وسیلهٔ کنفرانسهای دیپلماتیک، از طریق ارکان سازمانهای بین‌المللی صورت می‌گیرد، مانند مجمع عمومی سازمان ملل متحد و مجمع WHO و ICAO مقاوله‌نامه‌ای که به وسیلهٔ این گونه مجامع به تصویب می‌رسد سپس برای امضا یا قبول کشورهای عضو یا غیر عضو مفتوح می‌گردد.

در مورد مقاوله‌نامه مورخ ۱۸ مارس ۱۹۶۵ مربوط به حل و فصل دعاوی بین دولتها و اتباع دولتهای دیگر روش تازه‌ای به کار گرفته شده است. به این معنی که متن نهایی مقاوله‌نامه توسط هیئت اجرایی بانک بین‌المللی با کمک یک کمیتهٔ حقوقی مرکب از نمایندگان ۶۱ کشور عضو تنظیم گردید و سپس برای امضا به دولتها تسلیم شد. پس از امضا مقاوله‌نامه بایستی مورد تصویب یا قبول[1] دولتها قرار گیرد.

۳. امضا و مبادله اسناد

وقتی که طرح نهایی عهدنامه مورد توافق قرار گرفت مرحله بعد امضای عهدنامه است. ممکن است پیش از امضای متن عهدنامه برای مدتی در معرض اطلاع عموم قرار گیرد. عمل امضا معمولاً یک اقدام کاملاً رسمی است، حتی در مورد معاهدات دو جانبه.

---

1. Acceptance or approval

در مورد معاهدات چند جانبه امضا در جلسهٔ پایانی کنفرانس به طور رسمی صورت می‌گیرد. به این ترتیب که هر یک از نمایندگان پشت میزی که در جایگاه مخصوص واقع است قرار می‌گیرند و به نام رئیس دولت یا حکومت که به وسیلهٔ او منصوب شده‌اند عهدنامه را امضا می‌کنند. امضا برای سندیت‌دادن[1] و اعتبار بخشیدن به متن نهایی ضروری است. معذلک، طبق مادهٔ ده طرفهای قرارداد می‌توانند ترتیب دیگری به جز امضا برای این منظور تعیین کنند. طبق مادهٔ ۱۰ مقاوله‌نامه وین متن نهایی عهدنامه ممکن است به طریقی که توسط طرفهای معاهده تعیین می‌گردد مورد توافق قرار گیرد یا در صورت فقدان چنین توافقی به وسیلهٔ امضا یا ادغام در سند نهایی (F.A.) سندیت و اعتبار یابد. در عمل همچنین متن یک سند ممکن است به وسیلهٔ قطعنامه یک سازمان بین‌المللی سندیت یابد. اگر معاهده‌ای امضا شود امضا باید توسط هر یک از نمایندگان در زمان و مکان واحد و در حضور یکدیگر صورت گیرد. بعلاوه، تاریخ معاهده تاریخی است که معاهده امضا می‌گردد. برخی اوقات یک معاهده به وسیلهٔ رئیس کشور امضا می‌شود؛ مانند معاهدهٔ محدودیت موشکهای ضد بالستیک که به وسیلهٔ رؤسای دولتهای مربوطه (آمریکا ـ شوروی) مورخ ۲۶ مه ۱۹۷۲ امضا شد.

پس‌از مرحلهٔ امضا کشورها باید مقاوله‌نامه را تصویب یا قبول کنند. همان طور که گفته شد مقاوله‌نامه مصوب کنفرانس سازمان بین‌المللی کار به وسیلهٔ نمایندگان امضا نمی‌شود و فقط به وسیلهٔ رئیس کنفرانس و دبیر کل سازمان بین‌المللی کار امضا می‌گردد و به این ترتیب واجد سندیت و اعتبار می‌گردد. همین طور مواردی بوده است که اسنادی توسط ارگانهای بین‌المللی به تصویب رسیده است و دولتها آنرا پذیرفته‌اند یا به آن ملحق شده‌اند بدون آنکه آنرا امضا کنند.

---

1. Authentication.

گاهی رویه آن است که وقتی مقاوله‌نامه‌ای در جلسه رسمی توسط امضاکنندگان نخستین به امضا رسید برای مدتی برای امضای کشورهای دیگر مفتوح می‌گردد. این امر به منظور جلب کشورهای بیشتر برای عضویت در مقاوله‌نامه است و تابع شرایطی است که امضاکنندگان نخستین تعیین می‌کنند. این معنی باید به موجب ماده‌ای در مقاوله‌نامه گنجانده شود (مثلاً برای مدت ۹ ماه) و در این مدت هر کشوری مجاز است هر زمانی که خواست امضا کند ولی پس‌از انقضای مدت مزبور کشوری که امضا نکرده است نمی‌تواند دیگر امضا کند و در صورتی که خواستار عضویت در مقاوله‌نامه باشد می‌تواند به آن ملحق شود؛ ولی در اینجا اصطلاح «تصویب» به کار نمی‌رود چون امضا نکرده است.

مراد از «پذیرفتن» یا «قبول»[1]، عضو شدن در یک معاهده است از طریق الحاق[2] به آن طبق مقررات حقوق اساسی داخلی کشور مربوطه. بنابراین پذیرفتن، یک شکل قبول تعهد قطعی، طبق موازین مقرر در قانون اساسی است.

اثر امضا

امضا به معنی توافق نمایندگان حاضر در کنفرانس دربارهٔ متن عهدنامه است و اینکه مایل‌اند آنرا بپذیرند و به حکومتهای مربوطهٔ خود برای اتخاذ هرگونه اقدام لازم ارجاع کنند. چنانچه در عهدنامه‌ای علاوه بر امضا، مرحلهٔ تصویب یا قبول توسط حکومتها پیش‌بینی شده باشد، معاهده پس از امضا برای تصویب یا قبول به حکومتهای مربوط ارجاع می‌شود و آنان طبق مقررات قانون اساسی خود در مورد تصویب و قبول یا رد عهدنامه تصمیم می‌گیرند (در صورتی که معاهده ساکت باشد وظیفه‌ای بعهدهٔ

---

1. accept or approve.

2. accession.

حکومتها نیست که معاهده را برای تصویب یا هرگونه اقدام دیگر به قوهٔ مقننه مربوط خود تسلیم نمایند). در معاهدهٔ وین مادهٔ ۱۸ آمده است که تا زمان تصویب یا قبول، کشورها نباید اقدامی که مغایرت با مفاد معاهده داشته باشد انجام دهند؛ مگر اینکه صریحاً قصد خود را دایر بر عدم تصویب معاهده صریحاً اعلام نموده باشند.

گاهی در عهدنامه قید می‌شود که تا زمان تصویب یا قبول، معاهده به طور موقت به مرحلهٔ اجرا گذارده می‌شود، مانند معاهدهٔ ژاپن-اتریش مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۵۷.

اگر معاهده در مورد تصویب یا قبول مسکوت باشد، نظریات مختلف است. ولی نظر بهتر آن است که معاهده از تاریخ امضا لازم‌الاجرا باشد؛ زیرا هر جا که تصویب یا قبول شرط باشد عهدنامه صریحاً متذکر می‌شود و در جایی که ذکر نشده می‌توان فرض کرد که فقط با امضا، عهدنامه لازم‌الاجرا می‌گردد. در برخی معاهدات تصریح شده که از تاریخ امضا معاهده لازم‌الاجرا می‌شود؛ مانند معاهدهٔ اتحاد انگلیس و ژاپن مورخ ۱۹۰۲. همچنین، بسیاری قراردادهای کم اهمیّت مانند قراردادهای فنّی و غیره که به آنها «موافقت‌نامه» ـ «ترتیبات» یا «پروسه وربال» می‌گویند فقط امضا می‌شوند؛ولی تصویب نمی‌شوند و از تاریخ امضا لازم‌الاجرا می‌شوند. در واقع اگر دلیلی وجود داشته باشد که مقصود طرفهای معاهده ایجاد تعهد به صرف امضا است (مثلاً مفاد اختیارنامه نمایندگان) این امر برای ملزم ساختن دولتهای مربوط بدون اقدام بعدی کافی است. مادهٔ ۱۲ مقاوله‌نامه وین حق طرفین معاهده را که تصریحاً یا تلویحاً خود را با امضای تنها متعهد بدانند پذیرفته است.

مبادله اسناد

گاهی اوقات مبادله اسناد در صورتی که طرفهای معاهده مقصودشان چنین بوده باشد برای آنان ایجاد تعهد می‌کند. این مقصود ممکن است به طور صریح یا تلویحاً در

عهدنامه بیان شده باشد.

مهر کردن معاهدات

معاهدات و مقاوله‌نامه‌ها تقریباً همیشه ممهور می‌شوند. گرچه این امر در مورد موافقتنامه‌ها کم‌اهمیت‌تر معمول نیست. در حال حاضر مهر کردن معاهدات اهمیت پیشین خود را از دست داده است و برای رسمیت دادن و اعتبار بخشیدن به معاهدات ضروری نیست.

تصویب[1]

مرحله تصویب پس از امضا در صورتی ضروری است که در معاهده قید شده یا از اوضاع و احوال و شواهد چنین برآید که طرفهای معاهده تصویب را ضروری و لازم دانسته‌اند. مراد از تصویب آن است که نمایندگان کشورها معاهده را پس از امضا به دولتهای متبوع خود برای تأیید ارجاع می‌کنند. ابتدا، تصویب عهدنامه از طرف رئیس کشور یا حکومت صورت می‌گرفت؛ ولی امروزه تصویب اهمیت بیشتری پیدا کرده و در واقع اعلامیه‌ای است که به موجب آن دولت مربوط رضایت خود را دایر بر ملتزم شدن به وسیلهٔ عهدنامه اعلام می‌دارد (مادهٔ ۲ مقاوله‌نامه وین)، بنابراین «تصویب» عطف به ماسبق نمی‌شود و عهدنامه را از تاریخ امضا الزام‌آور نمی‌سازد.

لرد استاول[2] می‌گوید: «تصویب ممکن است یک امر صوری باشد؛ ولی معاهده بدون آن از نظر آثار حقوقی ناقص است.» قاضی «مور»[3] در رأی صادره در ۱۹۲۴[4]

---

1. Ratification
2. Stowell
3. Moore.
4. Mavromatis.., PCIJ. (1924).

می‌گوید: «این نظریه که معاهدات قبل از تصویب معتبر هستند اکنون متروک است». معذلک، باید گفت بیش از دو سوم معاهداتی که اکنون ثبت شده‌اند مقرراتی برای تصویب پیش‌بینی نکرده‌اند و در غالب معاهدات این مسئله که آیا امضا به تنهایی کافی است یا تصویب ضرورت دارد پیش‌بینی می‌شود.

بنابراین، نظریه قابل قبول امروزه این است که مسئله کافی بودن امضا یا ضرورت تصویب صرفاً بستگی به قصد طرفهای معاهده دارد (ماده ۱۴ مقاوله‌نامه وین).

دلایلی چند برای لزوم مرحله تصویب ذکر شده است از جمله اینکه قبول عهدنامه ممکن است مستلزم تجدید نظر در قوانین داخلی باشد و تصویب این فرصت را به قوه قانونگذاری برای تغییر و اصلاح قوانین می‌دهد.

اینکه تصویب عهدنامه در داخل کشور به عهدهٔ چه ارگانی است در قانون اساسی معین شده است. در بریتانیا تصویب معاهده از حقوق رئیس کشور و در مورد عهدنامه‌های کم اهمیت‌تر از حقوق نخست‌وزیر یا وزیر خارجه است؛ ولی عرفاً برخی عهدنامه برای تصویب به پارلمان فرستاده می‌شود، مانند عهدنامه‌های اتحاد یا معاهداتی که با حقوق شهروندان سر و کار دارد یا به بودجه عمومی مربوط می‌گردد که در این گونه موارد موافقت پارلمان ضروری است.

برخی معاهدات علاوه بر امضا نیازمند «قبول» است که باز به معنی «تصویب» می‌باشد و احتمالاً شکل ساده‌تر آن منظور نظر است. باید متذکر شد که کشورها تعهدی در مورد تصویب ندارند و از حقوق حاکمه آنهاست که عهدنامه‌ای را رد کنند. معذلک، ممکن است از روی نزاکت دلایل عدم تصویب خود را به طرفهای معاهده توضیح دهند.

وقتی کشوری عهدنامه‌ای را امضا نکرده است می‌تواند بعداً به آن ملحق شود خواه قبل از لازم‌الاجرا شدن عهدنامه یا پس از آن.

مبادله یا تودیع اسناد تصویب

اسناد تصویب معمولاً یا باید مبادله شوند یا نزد مقام معینی تودیع گردند یا تصویب معاهده باطلاع طرفهای دیگر معاهده یا مقامی که اسناد نزد وی باید تودیع گردد، برسد. بنابراین، به این ترتیب یک کشور رضایت خود را دایر بر معاهده‌ای که متعهد شده است اعلام می‌دارد.

در مورد معاهدات دو جانبه اسناد تصویب بین دو طرف مبادله می‌گردد و این اسناد در آرشیو اداره معاهدات وزارت امور خارجه کشورهای مربوط نگهداری می‌شوند. معمولاً صورت جلسه‌ای[1] در این مورد تنظیم می‌شود و در آن مبادله اسناد ثبت و تأیید می‌شود. روش مبادله برای اسناد تصویب نزد یک مقام معین مانند دبیرخانه ملل متحد یا وزارت امور خارجه کشوری که در آنجا معاهده به امضا رسیده است، تودیع گردد.

الحاق

در عمل وقتی کشوری عهدنامه‌ای را امضا نکرده باشد فقط می‌تواند به آن ملحق شود؛ خواه قبل از اینکه معاهده لازم‌الاجرا شود یا پس از آن. همچنین، اصطلاح الحاق برای قبول معاهده یا مقاوله‌نامه توسط یک دولت پس از آنکه حد نصاب لازم اسناد تصویب تودیع گردید، اطلاق می‌گردد.

البته، باید گفت که این یک قاعده کلی نیست و ماده ۲ مقاوله‌نامه وین الحاق «و قبول» را به معنی تصویب به کار برده است. الحاق «مانند تصویب» به معنی رضایت به التزام به موجب معاهده است و این رضایت وقتی به وجود می‌آید که سند الحاق مبادله

---

۱. پروسه و وربال

یا توديع یا باطلاع طرفهای دیگر (برحسب مورد) برسد.

به موجب حقوق بین‌الملل شکل معینی برای سند الحاق پیش‌بینی نشده است؛ گرچه به طور کلی سند الحاق دارای همان شکل سند تصویب است. یک اعلام ساده دایر بر قصد شرکت در عهدنامه کفایت می‌کند. از آن جا که کشوری که مایل است به معاهده‌ای ملحق شود باید این کار را با موافقت کشورهایی که قبلاً عضو معاهده‌اند صورت دهد معمولاً در معاهدات ماده‌ای به نام ماده الحاق[1]، گنجانده می‌شود که به کشورهای دیگر امکان مشارکت در معاهده را می‌دهد.

لازم‌الاجرا شدن معاهدات

لازم‌الاجرا شدن معاهدات بستگی به مواد عهدنامه یا توافق طرفهای معاهده دارد (بند یک ماده ۲۴ مقاوله‌نامه وین). چنانچه گفته شد بسیاری از عهدنامه‌ها از تاریخ امضا لازم‌الاجرا می‌شوند؛ ولی چنانچه تصویب یا قبول مورد نیاز باشد قاعده کلی حقوق بین‌الملل آن است که عهدنامه مربوط فقط پس از مبادله یا توديع اسناد تصویب یا قبول توسط تمامی طرفهای امضاکننده لازم‌الاجرا می‌شود. در عهدنامه‌های چند جانبه معمولاً تعداد معینی اسناد تصویب باید توديع گردد. تا معاهده به مرحله اجرا در آید. (مقاوله‌نامه کشتار جمعی مصوب مجمع عمومی ملل متحد در ۱۹۴۸ این تعداد را ۲۰ کشور معین کرده است). در صورتی که در معاهده حد نصابی برای تصویب معین نشده باشد، لازم‌الاجرا شدن معاهده موکول به رضایت یا تصویب تمامی اعضا می‌باشد. (بند ۲ ماده ۲۴ مقاوله‌نامه وین)

گاهی بدون توجه به تعداد تصویب، تاریخ معینی برای لازم‌الاجرا شدن معاهده

---

1. Accession clause

معین می‌گردد. در برخی موارد لازم‌الاجرا شدن معاهده به تحقق واقعه خاص موکول می‌گردد، مثلاً معاهده لوکارنو مورخ ۱۹۲۵، اجرای معاهده را حتی پس از تصویب، موکول به پذیرش آلمان به عضویت در جامعه ملل کرده بود.

درمورد کشورهایی که مایل به تصویب ـ قبول یا الحاق هستند تاریخ لازم‌الاجرا شدن برای آنها، تاریخ سند تصویب، قبول، یا الحاق است.

همچنین، ممکن است در معاهدات ضرب‌الاجل معینی برای لازم‌الاجرا شدن معاهده تعیین شود. مثلا ۹۰ روز پس از تاریخ تودیع سند تصویب گاهی اوقات معاهده به طور موقت (دوفاکتو) به مرحلهٔ اجرا گذشته می‌شود و بعداً به طور دائمی و دوژوره تصویب می‌شود. مانند پروتکل ۹۶۵ منضم به موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات ۱۹۴۷) که به طور موقت به مرحلهٔ اجرا گذارده شد. این نحوه اجرای موقت در ماده ۲۵ مقاوله‌نامه وین شناخته شده است.

ثبت و انتشار

ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد، اعضای سازمان را مکلف می‌سازد که معاهدات و قراردادهایی را که منعقد می‌کنند در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت برسانند. عدم ثبت موجب بی‌اعتباری این قراردادها نمی‌شود؛ ولی اعضا سازمان نمی‌توانند در مقابل ارکان سازمان ملل مانند دادگاه دادگستری بین‌المللی یا مجمع عمومی و شورای امنیت به آن استناد کنند. تفسیر فوق از ماده ۱۰۲ توسط کمیته ششم مجمع عمومی (حقوقی) در ۱۹۴۷ مورد تأیید قرار گرفته است. هدف از ماده ۱۰۲ جلوگیری از رویه دیپلماسی مخفی بین کشورها و امکان رد این گونه معاهدات از سوی مردم کشورهای دموکراتیک است. دبیرخانه سازمان به موجب دستورالعمل مجمع عمومی معاهداتی که قبل از تشکیل سازمان ملل تصویب شده و یا معاهدات غیر امضا که به دبیرخانه ارسال

می‌شود، ضبط و بایگانی می‌کند؛ که در واقع بمنزله ثبت داوطلبانه است.

تغییر در اعضای مفاد، قلمرو و اجرای معاهدات نیز ثبت می‌گردد. وظیفه انتشار به وسیلهٔ دبیرخانه از طریق چاپ و انتشار معاهدات در مجموعه معاهدات سازمان ملل [1] صورت می‌گیرد.

همچنین فهرستی از کشورهایی که اسناد تصویب یا قبولی خود را به دبیرخانه فرستاده‌اند منتشر می‌شود. عدم انتشار سبب غیر قابل اجرا بودن معاهدات نمی‌شود. معاهدات و موافقتنامه‌هایی از نوع موافقتنامه‌های مربوط به سازمانهای تخصصی، قراردادهای قیمومیت، اعلامیه‌های مربوط به قبول صلاحیت اجباری دادگاه دادگستری بین‌المللی و حتی تعهدات یکجانبه بین‌المللی مانند اعلامیه مصر مورخ آوریل ۱۹۵۷ در مورد کانال سوئز به دبیرخانه سازمان ملل برای ثبت و انتشار ارسال شده است. سازمانهای غیر از ملل متحد نیز دارای سیستم ثبت مخصوص خود می‌باشند.

اعمال و اجرای معاهدات

مرحله نهایی روند انعقاد معاهده ادغام مقررات معاهده در حقوق داخلی کشورهای عضو و اجرای این مقررات توسط کشورهای مزبور و همچنین (در صورتی که پیش‌بینی شده باشد) نظارت بر اجرای آن توسط ارگانهای بین‌المللی است.

در عمل پی‌گیری و مراقبت لازم است تا اطمینان حاصل شود که کشورها تعهداتی را که برعهده گرفته‌اند اجرا می‌کنند. برخی سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان بین‌المللی کار دارای کمیته‌های ویژه‌ای (مانند کمیته کارشناسان و کمیته سه جانبه) هستند که در کار اجرای مصوبات سازمان بین‌المللی کار نظارت و پی‌گیری می‌کنند.

---

1. UN Treaty series.

همچنین، هیئتهایی برای بازدید فرستاده می‌شوند و قوانین نمونه برای اعمال مقاوله‌نامه‌ها از طرف سازمان بین‌المللی کار تهیه و در دسترس کشورها قرار داده می‌شود.

ساخت مقاوله‌نامه و معاهدات

بخشهای مختلف عهدنامه یا مقاوله‌نامه معمولاً ترتیب زیر را دارد:

الف) مقدمه ـ شامل نام طرفهای معاهده (رؤسای دولتها ـ دولتها یا حکومتها) ـ هدف از انعقاد معاهده ـ تصمیم دایر بر انعقاد معاهده ـ نام و عناوین وزرای مختار

ب) مواد ماهوی

ج) مواد شکلی یا نهایی (یا پروتکلی) مربوط به نکات فنی یا صوری یا امور مربوط به اعمال یا لازم‌الاجرا شدن معاهده از قبیل: تاریخ، نحوه قبول (امضا الحاق و غیره)، افتتاح معاهده برای امضا، لازم‌الاجرا شدن معاهده، مدت، اخطار برای لغو معاهده، اجرای معاهده به وسیلهٔ قانون داخلی، قلمرو ارضی معاهده، زبانهای معتبر عهدنامه، حل و فصل اختلافات، اصلاح یا تجدید نظر، ثبت، محل نگهداری اصل عهدنامه.

د) تصدیق رسمی ـ تاریخ و محل امضا

ه) امضا به وسیلهٔ وزرای مختار کشورها

تعارض عهدنامه‌ها

در مورد اجرای معاهده‌ای که با عهدنامه سابق تعارض دارد دشواریهایی پدید می‌آید. قاعده کلی آن است که بین تعهدات طرفهای دو معاهده باید سازش برقرار کرد.

فی‌المثل اگر یکی از دو عهدنامه تصریح کند که نباید مغایر با عهدنامه دیگر تلقی گردد، یا تابع آن می‌باشد، باید طبق مفاد آن عمل شود. (بند ۲ ماده ۳۰ مقاوله‌نامه وین). در مورد دو معاهده که طرفهای هر دو معاهده یکسان هستند عهدنامه قدیم تا آنجا نافذ است که با عهدنامه جدید تعارض نداشته باشد. (بند ۳ ماده ۳۰ مقاوله‌نامه وین) بعلاوه، در رابطه بین کشوری که فقط عضو یکی از دو عهدنامه می‌باشد عهدنامه‌ای معتبر است که هر دو کشور عضو آن هستند در مورد تفسیر معاهدات چند جانبه چنانچه عهدنامه‌ای مبهم باشد باید فرض عدم تعارض را جاری کرد.

چنانچه بشود دو عهدنامه را به گونه‌ای تفسیر کرد که بین آنها تعارض پدید نیاید، مرجح است (مثلا یکی را ضمیمه یا مکمل دیگری تلقی کرد) ولی قاعده اصلی آن است که باید به قصد طرفهای معاهده که صریحاً ابراز شده و (احیاناً ناسخ و منسوخ را تعیین کرده است توجه کرد در ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد آمده است که تعهدات کشورهای عضو به موجب منشور مقدم بر تعهدات آنان به موجب معاهدات دیگر است.

اسباب فسخ

در مقاوله‌نامه وین شش سبب یا علت برای بی‌اعتباری و فسخ معاهدات ذکر شده است.

۱. عدم اهلیت: در موردی مطرح می‌شود که نماینده‌ای از حدود اختیاراتش تجاوز کرده باشد. به موجب مقاوله‌نامه وین کشور مربوط در صورتی می‌تواند به آن استناد کند که تجاوز نماینده از حدود اختیاراتش برای طرف دیگر آشکار و مشهود بوده و همچنین ناقض یکی از قواعدِ اساسی داخلیِ کشورِ مربوطه باشد. در مواردی که محدودیت معینی در اختیارنامه نماینده قید شده باشد و از آن تجاوز شده باشد در

صورتی عدم اهلیت قابل استناد است که محدودیت مزبور قبلاً باطلاع طرف دیگر رسیده باشد. (ماده ۴۷ مقاوله‌نامه وین)

۲. اشتباه: اشتباه در صورتی موجب عدم اعتبار معاهده می‌شود که مربوط به حقیقت یا وضعیت باشد که از جانب کشور امضاکننده در زمان انعقاد معاهده مفروض تلقی می‌شده و در اعطای رضایت به معاهده تأثیر اساسی داشته است.

۳. تدلیس: شامل موردی است که یک طرف با اقدام فریبکارانهٔ طرف دیگر به انعقاد معاهده ترغیب شده باشد. (ماده ۴۹)

۴. فساد یا رشوه: شامل موردی است که رضایت کشوری به یک معاهده از راه دادن رشوه به نماینده او تحصیل شده باشد.

۵. اکراه یا اجبار: در موردی صادق است که نماینده کشور مربوط با تهدید یا زور به امضا معامله مجبور شده باشد.

۶. در صورت تعارض با یک قاعده امری حقوق بین‌الملل: حق استناد به موارد فوق برای بی‌اعتباری یک معاهده ممکن است با رفتار بعدی کشور مربوطه زایل شود، مانند رضایت صریح به اعتبار معاهده یا رفتاری که حکایت از معتبر شناختن معاهده داشته باشد.

کشوری که به دلایل فوق برای عدم اعتبار معاهده استناد می‌کند باید موضوع را به اطلاع طرفهای دیگر معاهده برساند. این امر ممکن است نهایتاً به دادرسی قضایی داوری یا سازش بین طرفهای مربوطه بیانجامد.

خاتمه معاهدات ـ معاهدات ممکن است بدو طریق پایان یابند:

۱. به وسیلهٔ عملکرد قانون

۲. بوسیله طرفهای معاهده

الف) خاتمه معاهده به وسیلهٔ عملکرد قانون

۱. زوال هر یک از دو طرف معاهده یا تمامی موضوع معاهده ممکن است موجب زوال معاهده گردد. در مورد اول در صورتی که سرزمین دولتی که از میان رفته تحت حاکمیت دولت دیگری قرار گیرد، مسئله جانشینی مطرح می‌گردد.

۲. در صورت وقوع جنگ بین طرفهای معاهده ممکن است معاهده فاقد اثر گردد در برخی موارد جنگ ممکن است موجب تعلیق معاهده گردد نه پایان یافتن آن.

۳. به جز موارد حفظ حقوق افراد به موجب معاهدات انساندوستانه، نقض معاهده دو جانبه از سوی یکی از طرفهای معاهده به طرف دیگر حق دهد که معاهده را فسخ کرده یا آنرا به حالت تعلیق در آورد. در حالی که نقض یک معاهده چند جانبه ممکن است ـ برحسب اوضاع و احوال ـ منجر به خاتمه معاهده بین همه طرفهای معاهده یا بین طرفهای معاهده و طرف مقصر یا بین طرف مقصر و کشوری که بالاخص از این امر زیان دیده گردد.

۴. عدم امکان انجام معاهده به علت زوال یا انهدام چیزی که برای اجرای معاهده اجتناب‌ناپذیر است موجب خاتمه معاهده خواهد شد، مشروط بر اینکه عدم امکان ناشی از نقض خود معاهده یا نقض یک تعهد بین‌المللی دیگر توسط کشوری که می‌خواهد معاهده را خاتمه دهد نباشد (ماده ۶۱ مقاوله‌نامه وین).

۵. تغییر اساسی در اوضاع و احوال[1] به این معنی که تغییرات بنیادی در حقایق و شرایط موجود حین انعقاد قرارداد می‌تواند موجب خاتمه معاهده گردد. گفته می‌شود که هر معاهده‌ای تلویحاً متضمن ماده فوق است. معذلک، کمیسیون حقوق بین‌الملل در

---

1. Fundamental change of circumstances.

گزارش هیجدهمین اجلاسیه خود در ۱۹۶۶ ترجیح داده است نظریه تغییرات بنیادین را بر مبنای انصاف و عدالت مبتنی سازد و عبارت تغییر در اوضاع و احوال را به سبب دارا بودن آثار غیر مطلوب مورد استفاده قرار ندهد. اصل فوق در مقاوله‌نامه وین در ماده ۶۲ آورده شده است. به موجب این ماده دو شرط معنوی و مادی برای تحقق اصل فوق باید وجود داشته باشد؛ یعنی اولاً طرفهای معاهده هنگام انعقاد معاهده تداوم شرایط موجود را منظور نظر داشته باشند و ثانیاً این تغییرات از نظر مادی جنبه اساسی و بنیادی داشته باشد. بنابراین، صرف سنگینی بار تعهدات پس از عقد قرارداد نمی‌تواند موجب لغو قرارداد گردد. البته، مدت معین برای تحقیق تغییرات بنیادین قید نشده است؛ زیرا این شرایط هر زمان ممکن است در صحنه بین‌المللی به وقوع پیوندد. بدیهی است طرفهای معاهده می‌توانند در معاهده این گونه شرایط را که به آنها حق فسخ می‌دهد قید کنند. کشوری که مدعی تغییر در اوضاع و احوال است باید موضوع را قبلاً به اطلاع طرف یا طرفهای دیگر معاهده رسانده دلایل خود را بیان دارند.

۶. معاهده‌ای که صریحاً برای مدت معینی منعقد شده باشد با انقضای مدت پایان‌می‌یابد.

۷. در صورتی که کشورهای عضو قصد خود را دایر برکناره‌گیری از معاهده یکی پس از دیگری اعلام کنند به طوری که تعداد اعضا به کمتر از حد نصاب لازم برای لازم‌الاجرا شدن معاهده برسد، این امر در صورتی موجب پایان یافتن معاهده می‌گردد که تصریحاً یا تلویحاً قید شده باشد. در غیر این صورت کناره‌گیری اعضا تأثیری در اعتبار معاهده نخواهد داشت (ماده ۵۵ معاهده‌نامه وین).

۸. ماده ۶۴ معاهده وین مقرر می‌دارد که یک قاعده امری جدید حقوق بین‌الملل معاهده‌ای را که با آن قاعده در تضاد است باطل می‌سازد. این قاعده مورد اختلاف است

و نمی‌توان آن را یک اصل جهانی حقوق بین‌المللی به حساب آورد.

ب) خاتمه معاهدات به وسیلهٔ عمل طرفهای معاهده

انحلال معاهده یاکناره‌گیری از آن ممکن است بر طبق مقررات مندرج در معاهده صورت گیرد. همچنین، اعضای یک معاهده می‌توانند با توافق بین خود به حیات معاهده پایان دهند.

فصل دوازدهم

سازمانهای بین‌المللی

فصل دوازدهم
سازمانهای بین‌المللی

مقدمه

سازمانهای بین‌المللی از یکسو ناشی از اندیشه‌های فلسفی و آرمان‌گرایانه قرون گذشته و از سوی دیگر پاسخی عملی به مسائل مبرم ناشی از پیچیدگی و گسترش روابط بین‌الملل است.

درگذشته نیاز به حفظ منافع بازرگانی شهروندان که در خارج به تجارت اشتغال داشتند به ایجاد نهادی بنام «کنسول» انجامید. کنسول نمایندگی منافع دولت‌ها را بـاین عنوان، بعهده نداشت. وظیفه نمایندگی منافع دولت‌ها به شخص دیگری به نـام سـفیر واگذار گردید. ولی باگذشت زمان «دیپلماسی منقطع» دیگر پاسخگویی نیازها نبود و لذا کنسولگری‌ها و سفارت‌خانه‌های دائمی تأسیس گردید. به‌همین نحو، روابط دوجانبه بین کشورها در اثر تحولات تکنیکی و صنعتی، پیشرفت ارتباطات و افزایش مناسبات تحول یافت و روابط و دیپلماسی دو جانبه بوسیله روابط و دیپلماسی چند جانبه تکمیل گردید: بدین ترتیب اصطلاح «دیپلماسی بوسیله کنفرانس» یا دیپلماسی چند جانبه پدید آمـد. کنفرانسها ابتدا مقطعی و برای یک موضوع خاص[1] تشکیل می‌شدند ولی در اثر نیـاز، اینگونه کنفرانسهای ویژه یا اتفاقی، ابتدا به کنفرانسهای «منظم»،[2] و سپس سـازمانهای

---

1. Ad-Hoc 2. Regular

بین‌المللی «دائمی»،[1] تبدیل شدند.

تعریف و طبقه‌بندی

اصطلاح سازمانهای بین‌المللی بمعنی اجتماعی از کشورهاست که براساس یک معاهده چند جانبه بین‌المللی برای وصول به هدف‌های مشترک با هم همکاری می‌کنند. سازمانهای بین‌المللی دارای ارکان ثابت بوده و از شخصیت حقوقی برخوردارند. اسناد موسس یا اساسنامه سازمانهای بین‌المللی باید به‌تصویب کشورهای عضو برسد. (بند ۳ ماده ۱۱ منشور ملل متحد و بند ۵ ماده ۲۱ سازمان انرژی اتمی).

به منظور طبقه‌بندی، سازمانهای بین‌المللی را در درجه اول به سازمانهای دولتی[2] و غیردولتی[3] طبقه‌بندی می‌کنند. منظور از سازمانهای غیردولتی سازمانهائیست که بین‌افراد خصوصی در جوامع مختلف با علاقه مشترک بوجود می‌آیند. مانند انجمن حقوق بین‌الملل یا کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که از جمعی از حقوقدانان سویسی تشکیل شده است ولی حوزه عمل آن بین‌المللی است و بموجب کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ (حقوق انساندوستانه) وظایفی بعهده آن محول شده است.

همچنین سازمانهای بین‌المللی را می‌توان براساس کار ویژه آنها، تقسیم بندی کرد. مانند سازمانهای سیاسی ـ اداری یا قضایی. سازمانهای اداری مانند سازمان پستی جهانی، از نظر تاریخی مقدم بر سازمانهای سیاسی مانند «جامعه ملل» بوده‌اند.

طبقه‌بندی دیگر، براساس گستردگی یا محدودیت هدف‌ها صورت می‌گیرد، مانند سازمانهای جامع[4] (دارای هدفهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی) و سازمانهای با صلاحیت محدود (مانند سازمان خواروبار و کشاورزی). از حیث دامنهٔ عضویت،

---

1. Permanent
2. Governmental Orgs.
3. Non-Governmental Orgs.
4. Comprehensive

می‌توان سازمانها را به سازمانهای جهانی [1] و منطقه‌ای [2] (که اختصاص به کشورهای یک منطقه دارد) تقسیم‌بندی کرد. برخی سازمانهای منطقه‌ای برپایه ضابطه سیاسی تشکّل یافته‌اند تا ضابطهٔ منطقه‌ای (مانند ناتو). در زمینه اقتصادی نیز سازمان کشورهای صادره کننده نفت یا اوپک حول محور نفت تشکل یافته‌اند گرچه در نقاط مختلف دنیا پراکنده‌اند.

از نظر برداشت، نویسندگان مختلف برحسب رشته‌و تخصص خود از برداشتهای مختلف استفاده کرده‌اند: حقوقدانان بیشتر به تجزیه و تحلیل اساسنامه سازمانهای بین‌المللی بعنوان یک معاهده چند جانبه پرداخته‌اند. تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل به نقش سازمانهای بین‌المللی در کشاکش قدرت و فرایند موازنه توجه کرده‌اند. پژوهندگان حکومت تطبیقی به ساختار ارکان، فرآیند تصمیم‌گیری و اختیارات حکومتی این سازمانها توجه نشان داده‌اند و سرانجام مورخین برای درک تحول سازمانهای بین‌المللی به بررسی تاریخی این سازمانها پرداخته‌اند. بدیهی است استفاده از مجموع برداشتهای فوق به درک بیشتر از ماهیت، وظایف و عملکرد سازمانهای بین‌المللی کمک خواهد کرد.

تحولات قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم سه جریان بر سیر تحول سازمانهای بین‌المللی تأثیر گذاشت:

۱. اتفاق اروپا ۲. کنفرانسهای لاهه ۳. اتحادیه‌های عمومی بین‌المللی

---

1. Universal 2. Regional

۱. اتفاق اروپا[1]

اتفاق اروپا از کنگره وین (۱۸۱۵) سرچشمه گرفت و عبارت بود از اجتماعی از دول بزرگ اروپا که درصدد ایجاد یک نظم نوین اروپایی بر ویرانه‌های جنگهای ناپلئونی بودند. کنگره وین سرآغاز یک سلسله کنفرانس بین‌کشورهای بزرگ گردید که در آنها مسائل مبرم جنگ و صلح ـ تضادهای استعماری و مسائل دیگر اروپایی، حل و فصل می‌گردید از جمله این کنفرانسها، کنگره پاریس (۱۸۵۶)، کنفرانس لندن (۱۸۷۱) و (۱۳-۱۹۱۲) کنگره برلن (۱۸۷۸ و ۱۸۸۴) قابل ذکر است. بدین ترتیب تکنیک دیپلماسی برای همیشه تغییر کرد و دیپلماسی چند جانبه یا دیپلماسی بوسیله کنفرانس، جانشین دیپلماسی دوجانبه گردید. اتفاق اروپا، یونان و بلژیک را در ۱۸۳۰ به عنوان کشورهای مستقل اروپایی برسمیت شناخت و ترکیه عثمانی را که غیر مسیحی بود در ۱۸۵۶ به عنوان عضو کامل سیستم اروپایی اعلام کرد. یکی از ویژگی‌های اتفاق اروپا، احراز عنوان «قدرت بزرگ» توسط دول معظم اروپا بود. اصطلاح قدرت بزرگ یک معنای قطعی بخود گرفت و مقوله مشخص در روابط بین‌المللی پس از ۱۸۱۵ گردید. اتفاق اروپا یک باشگاه انحصاری برای قدرتهای بزرگ بود که اعضای آن خود را باین سمت منصوب کرده بودند. البته آنها گاه‌گاه کشورهای کوچک را به محضر باشکوه خود می‌پذیرفتند ولی تردید باقی نمی‌گذاردند که اتفاق اروپا، مجمع قدرتهای بزرگ است[2]. وظیفه اتفاق اروپا حفظ توازن اروپا بود لذا به منظور برقراری موازنه، در جنگهایی مانند جنگ روسیه و عثمانی در دهه ۱۸۵۰ مداخله کرد. اتفاق اروپا همچنین برخی استانداردهای سیاست عمومی اروپا را معین کرد چنانکه آزادی مذهب را مبنای سازمان اجتماعی قرار داد.

یک جنبه مهم دیگر تحولات قرن نوزدهم این بود که کنفرانسهای چند جانبه از

---

1. Concert of Europe
2. I.L. Claude, Jr. *Swords into Plowshares*, Random, 1964, P.21

کنفرانسهای صلح به معنای سنتی آن فراتر رفت و موضوعات متنوع‌تری مانند «حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی»، تعیین قواعد حقوق بین‌الملل و قواعد بازی امپریالیسم را، دربرگرفت. این سیستم کنفرانسها فاقد مبنای قانونی بود و جلسات آن جنبه منظم نداشت و بطور اتفاقی در هنگام ضرورت تشکیل می‌شد.

اتفاق اروپا برپایه سیادت قدرتهای بزرگ استوار شده بود و به عنوان مدلی در رکن اجرایی سازمانهای بعدی یعنی شورای امنیت مورد استفاده قرار گرفت.

۲. کنفرانسهای لاهه

منظور از کنفرانسهای لاهه، کنفرانسهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ است. برخلاف اتفاق اروپا که مجمعی از قدرتهای بزرگ بود، کنفرانسهای لاهه برپایه حاکمیت مساوی و مشارکت هم کشورهای مستقل و حاکم تشکیل شد. بنابراین مشارکت در این کنفرانس منحصر به دول اروپایی نبود.

هدف کنفرانسهای لاهه حل و فصل مسائل مبرم جنگ و صلح نبود بلکه هدف رفورم و اصلاح روابط بین‌الملل بوسیله تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل و در دسترس گذاردن نهادهای دائمی برای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بود.

از این رو تعداد زیادی مقاوله نامه بویژه در زمینه شیوه‌های حل وفصل اختلافات قواعد حاکم بر جنگهای زمینی و دریایی و حقوق بشر دوستانه به تصویب رسید که تا به امروز به قوت خود باقیست.

کنفرانسهای لاهه مدل و الگوی رکن عمومی سازمانهای بین‌المللی بعدی یعنی مجمع عمومی یا «کنفرانس» که در آن همه اعضاء برپایه مساوی شرکت دارند، گردید. همچنین به ایجاد تکنیک و تشریفات برگزاری کنفرانس، مانند استفاده از مکانیسم کمیته‌ها ـ رئیس کنفرانس و قرائت نام برای اخذ رأی کمک کرد. گرچه قاعده اتفاق آراء به

علت احترام به حاکمیت دولتها حاکم بود ولی توصیه نامه‌ها با رأی اکثریت به تصویب می‌رسید. کنفرانسهای لاهه همچنین به ایجاد مفهوم کنفرانسهای بین‌المللی «منظم» و «ادواری» کمک کرد.

۳. اتحادیه‌های بین‌المللی

سومین جریان، که بر سیر تحول سازمانهای بین‌المللی تأثیر گذاشت، اتحادیه‌های بین‌المللی بود. برخلاف اتفاق اروپا و کنفرانسهای لاهه که با مسائل سیاسی و امنیتی سروکار داشتند، اتحادیه‌های بین‌المللی بازتاب تحولات صنعتی، اقتصادی و فنی و اجتماعی در قرن نوزدهم بود. این اتحادیه‌ها را به دودسته کلی می‌توان تقسیم کرد اول اتحادیه‌های خصوصی بین‌المللی [1] مانند کمیته بین‌المللی صلیب [2] سرخ (۱۸۶۳) - اتحادیه بین‌المجالس [3] (۱۸۸۹) - انجمن حقوق بین‌الملل [4] (۱۸۷۳) و اطاق تجارت بین‌الملل [5] (۱۹۱۹) که از افراد یا شرکت‌های خصوصی تشکیل شده بودند و علائق آنها جنبه‌بین‌المللی داشت. دوم اتحادیه‌های عمومی بین‌المللی مانند کمیسیونهای رودهای مختلف بین‌المللی (از جمله کمیسیون رود دانوب*، ۱۸۶۵)، اتحادیه تلگرافی بین‌المللی [6] (۱۸۶۵)، و اتحادیه پستی جهانی [7] (۱۸۷۴). ویژگی این اتحادیه‌ها وجود یک رکن دائمی بود مانند دفاتر اتحادیه تلگرافی بین‌المللی و اتحادیه جهانی پست که این دفاتر بعداً الگوی دبیرخانه‌های سازمانهای بین‌المللی بعدی گردید. کار این دفاتر انجام

---

1. Private International Unions
2. International Committee of Red Cross
3. Interparliamentary Union
4. Int. Law Association
5. International Chamber of Commerce
6. Int. Telegraphic Union
7. Universal Postal Union

*. این کمیسیون، همانند کمیسیون رود راین (۱۸۱۵)، دارای اختیارات اداری و قانونگذاری بود. بودجهٔ کمیسیون از محل عوارض بر ترافیک رودخانه بدست می‌آمد. تصمیمات غالباً با اکثریت آراء گرفته می‌شد و اعضای کمیسیون از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بودند.

مکاتبات و تحقیقات و انتشار اسناد و مدارک و نیز تهیه و تدارک کنفرانسهای آینده و تنظیم کار آنها بود. اتحادیه‌های عمومی بین‌المللی همچنین دارای یک رکن تصمیم‌گیری بنام «کنفرانس» (که از نمایندگان تمام کشورهای عضو تشکیل می‌شد) و یک رکن اجرایی بنام «شورا» یا «هیأت مدیره» (که از تعدادی از اعضاء تشکیل می‌شد و در فواصل بین‌کنفرانسهای عمومی انجام وظیفه می‌کرد) بود. این الگو بعداً مبنای تشکیلات سازمانهای تخصصی ملل متحد مانند سازمان بین‌المللی کار ـ یونسکو ـ سازمان بهداشت جهانی ـ سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی و غیره قرار گرفت.

جامعه ملل[1]

«ویلسن» رئیس جمهور امریکا، در چهارده مادهٔ معروف خود که در ۱۹۱۸ به کنگره اعلام کرد، اصولی را برای سازماندهی دنیای پس از جنگ جهانی اول پیشنهاد کرد. این اصول شامل اصل تعیین سرنوشت برای ملیت‌ها ـ رعایت حقوق اقلیت‌ها (در اروپا) برقراری نظارت بین‌المللی بر ادارهٔ مستعمرات ـ پایان دادن به معاهدات سری و بالاخره در اصل چهاردهم، تشکیل یک سازمان عمومی بین‌المللی به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و ایجاد یک سیستم امنیت دستجمعی بود.

گرچه در طول جنگ جهانی اول، طرحهایی از سوی گروههای خصوصی و دولتی در کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه برای تشکیل یک «جامعه ملل» به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی پیشنهاد شده بود ولی طرحی که سرانجام در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) مبنای مذاکرات برای تشکیل جامعه ملل قرار گرفت، طرح انگلیس و امریکا بنام «طرح هرست میلر[2] بود. طرح پیشنهادی بموجب مادهٔ ۱۰، تمامیت ارضی و استقلال همه کشورهای عضو را تضمین می‌کرد و طی مواد ۱۶ و ۱۷ یک سیستم امنیت

1. League of Nations
2. Hurst-Miller Draft

دستجمعی را بوجود می‌آورد که بموجب آن دولت‌های عضو می‌توانستند در صورت احراز تجاوز، علیه متجاوز دست به اقدام جمعی بزنند. این سیستم امنیت جمعی یک سیستم متمرکز نبود به این معنی که شورا یا مجمع جامعه ملل نمی‌توانست دولتهای عضو را به اقدام مجبور کند بلکه فقط می‌توانست توصیه کند و این دیگر بعهدهٔ اعضا بود که ضمانت اجراهای مندرج در میثاق را بمرحله اجرا بگذارند.

کمیسیونی که مسئول تدوین میثاق جامعه ملل بود از نمایندگان ۵ کشور بزرگ یعنی امریکا ـ انگلیس ـ فرانسه ـ ژاپن و ایتالیا تشکیل شده بود و ریاست کمیسیون با ویلسن بود.

عواملی سبب شد که پیشنهادات ویلسن آنچنانکه در آغاز مد نظر بود به تصویب نرسد:

۱. مخالفت دولت انگلیس با هرگونه تعهد الزام آور نسبت به حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای عضو.

۲. دولت فرانسه مایل بود یک جامعه ملل نیرومند با بازوی نظامی قوی تأسیس شود تا از احیای مجدد قدرت نظامی آلمان جلوگیری کند. بعلاوه فرانسه مایل بود غرامات جنگ را از آلمان وصول کند و آن کشور را در موضع ضعف نگهدارد و نقش جامعه ملل تثبیت وضع موجود پس از جنگ باشد.

۳. تمایلات انزواطلبی در امریکا: منافع امریکا هنوز جهانی نشده و محدود به قارهٔ امریکا بود و جنگهای اروپائیان بر سر مستعمرات را مربوط به قارهٔ قدیم می‌دانستند. بعلاوه سنای امریکا مایل بود دست آن کشور در اموری مانند مهاجرت و تعرفه باز باشد و تعهداتی به آن تحمیل نشود.

با توجه به ملاحظات فوق، ویلسن برای راضی کردن مخالفان تغییراتی بشرح زیر در طرح اولیه خود بعمل آورد که بطور موثر جامعه ملل را تضعیف کرد:

۱. از مادهٔ ۱۰ کلمهٔ «تضمین» تمامیت ارضی کشورها حذف شد و بجای آن کلمه «احترام» به تمامیت ارضی گنجانده شد که حاوی تعهد کمتری بود.

۲. بند ۸ از مادهٔ ۱۵، اموری راکه در «صلاحیت انحصاری» کشورها بود از صلاحیت جامعه ملل مستثنی کرد. بعلاوه این اصل با اضافه کردن اینکه هرکشوری خود تعیین می‌کرد که چه اموری در صلاحیت داخلی‌اش قرار دارد، صلاحیت جامعه ملل را بیش از پیش محدود می‌کرد.

۳. در مادهٔ ۲۲، دکترین یا نظریه «مونروئه» گنجانده شد که اروپائیان را از مداخله در امور قاره امریکا بازمی‌داشت بدین ترتیب یک اصل سیاست خارجی امریکا در اساسنامهٔ یک سازمان بین‌المللی گنجانده شد.

معذلک برغم پیشنهادهای مزبور، سنای امریکا، معاهدهٔ «ورسای» راکه معاهدهٔ صلح با آلمان (۱۹۱۹) بود تصویب نکرد و در نتیجه میثاق جامعه ملل که در داخل پیمان ورسای قرار داشت بتصویب سنای امریکا نرسید و بنابراین ایالات متحده امریکا، برغم تلاشهای ویلسن به عضویت جامعه ملل درنیامد.

ازسوی دیگر شوروی در این ایام گرفتار جنگهای داخلی بود و بعلاوه جامعه ملل را اتّحادی برای تهاجم علیه شوروی و نابودی آن کشور تلقی می‌کرد؛ لذا نمایندگان شوروی در این مذاکرات شرکت نداشتند.

در غیاب امریکا و شوروی، فرانسه عملاً برجامعه ملل و کمیسیون غرامات آن مسلط شد. فرانسه مایل بود ثمرات پیروزی را درو کند و بمنظور اخذ غرامات از آلمان در ۱۹۲۳ نیروهای خود را همراه با نیروهای بلژیک وارد خاک آلمان کرد و ناحیه «روهر» که منطقه صنایع سنگین و ذوب فلزات آلمان بود به‌عنوان وثیقهٔ اخذ غرامات جنگی، تصرف نمود. معذلک بحران ورشکستگی اقتصادی آلمان مانع از آن شد که فرانسه بتواند غرامات خود را وصول کند به علاوه دولتهای انگلیس و امریکا با اخذ غرامات

سنگین که مانع احیای مجدد اقتصاد آلمان می‌شد، مخالف بودند. از این رو سیاست فرانسه با شکست روبرو شد.

ارکان جامعه ملل

از نظر تشکیلات، جامعه ملل تبلور سازمانی نهادهای قرن نوزدهم بود. رکن عمومی[1] آن یک «مجمع»[2] بود که در آن همه کشورهای عضو نماینده داشتند و دارای اجلاس‌های سالانه بود.

رکن اجرایی، شورا که در اصل از ۵ عضو دائمی (یعنی متفقین در جنگ جهانی اول، شامل کشورهای امریکا ـ بریتانیا ـ فرانسه ـ ژاپن و ایتالیا) و ۴ عضو غیر دائمی (که بوسیله مجمع انتخاب می‌شدند) تشکیل می‌گردید.

بعداً تلاش و رقابت برای نمایندگی در شورا، به افزایش تعداد اعضای غیردائمی انجامید؛ چنانکه تعداد اعضای غیر دائمی تا سال ۱۹۲۶ به یازده عضو رسید (شورا با تصویب مجمع می‌توانست تعداد اعضای غیر دائمی را افزایش دهد). پس از پذیرش آلمان به عضویت در ۱۹۲۶ و شوروی در ۱۹۳۴، کرسی دائمی به کشورهای فوق اختصاص یافت. بنابراین اعضای شورا ثابت نبود و می‌توانست با پذیرش اعضای جدید تغییر کند. تصمیمات در شورا باتفاق آرا گرفته می‌شد و از این حیث فرقی بین اعضای دائمی و غیر دائمی نبود. رأی‌گیری در مجمع نیز علی‌الاصول تابع قاعده اتفاق آراء[3] بود. کشورهای طرف دعوا می‌بایستی از شرکت در رأی خودداری می‌کردند و نیز رأی ممتنع مانع اخذ تصمیم تلقی نمی‌شد. امور تشریفاتی نیز تابع قاعدهٔ اکثریت آراء بود.

بدین ترتیب در عمل از طریق اتخاذ رویه، از شدت قاعدهٔ اتفاق آراء کاسته شده

1. Plenary Organ
2. Assembly
3. Unanimity rule

بود. از نظر وظایف، تفکیک دقیقی بین وظایف مجمع و شورا وجود نداشت مجمع می‌توانست هر موضوعی را که مربوط به جامعه ملل است مورد بررسی قرار دهد. برخی وظایف اختصاص به مجمع داشت مانند پذیرش اعضای جدید با اکثریت $\frac{۲}{۳}$ آراء و نیز تصویب بودجه. اخراج از عضویت بعهدهٔ شورا بود و برخی وظایف مانند انتخاب دبیرکل توسط مجمع و شورا مشترکاً صورت می‌گرفت.

از جمله وظایف، شورا، میانجیگری در حل مسالمت آمیز دعاوی و توصیه در مورد اتخاذ تدابیر اقتصادی و نظامی به اعضاء در صورت نقض صلح بود. شورا دارای وظایفی در زمینهٔ خلع سلاح، نظارت براداره سرزمینهای تحت قیمومت و حقوق اقلیتها در اروپا و نیز ادارهٔ ناحیه «سار[1]» بود. ادارهٔ سار از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ بعهدهٔ جامعه ملل بود که پس از رفراندم از سوی جامعه ملل در ۱۹۳۵ به آلمان واگذار شد.

رکن دیگر دبیرخانه بود که در مقر جامعه ملل در ژنو قرار داشت. برخی از کشورها بمنظور برقراری تماس دائمی با فعالیت‌های جامعه ملل در ژنو، نمایندگی‌های دائمی برقرار کرده بودند.

در کنار جامعه ملل، دو رکن دیگر، قرار داشت؛ یکی سازمان بین‌المللی کار[2] که جدیداً به عنوان یک سازمان نیمه مستقل تشکیل شده بود و دیگر، دادگاه دادگستری بین‌المللی که مرجع رسیدگی به دعاوی حقوقی بین‌کشورهای عضو جامعه ملل بود. علاوه بر این یک کمیسیون «ماندا»[3] برای نظارت بر سرزمینهای تحت سرپرستی جامعه ملل بوجود آمد.

حفظ صلح

میثاق جامعه ملل شامل یک سلسله تعهدات بود که کشورهای عضو بعهده گرفته

---

1. Saar
2. ILO
3. Mandate Commission

بودند. در زمینهٔ حفظ صلح کاهش تسلیحات بعنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از جنگ پیش‌بینی شده بود و یک کمیسیون دائمی مشورتی خلع سلاح، شورای جامعه ملل را در این زمینه یاری می‌کرد.

در صورتیکه بین کشورهای عضو اختلاف شدیدی رخ می‌داد، کشورها موظف بودند که اختلاف خود را به یکی از راههای مسالمت آمیز زیر ارجاع کنند:

۱. داوری ۲. حل و فصل قضایی ۳. تحقیق توسط شورای جامعه ملل

هیچ کشوری نمی‌توانست به جنگ متوسل شود مادام که سه ماه از تاریخ اعلام نظر یکی از مراجع فوق نگذشته باشد (ماده ۱۲). بدین ترتیب جنگ بطور مطلق در میثاق منع نشده بود بلکه کوشش در جهت محدود ساختن توسل به آن به عمل آمده بود. هریک از اعضای جامعه ملل می‌توانست هر دعوایی که موجب اختلال صلح یا تفاهم بین‌کشورها می‌گردید به شورا یا مجمع ارجاع کند (ماده ۱۱)

طبق مادهٔ ۱۳، چنانچه یک طرف اختلاف، رأی داور یا حکم دادگاه دادگستری بین‌المللی را در مورد حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات می‌پذیرفت، طرف دیگر مکلّف بود از توسل به جنگ با آن کشور خودداری کند. چنانچه کشوری برخلاف تعهدات خود طبق میثاق یا تعهدات قراردادی به جنگ متوسل می‌شد کشورهای عضو می‌توانستند علیه آن کشور از ضمانت اجراهای سیاسی و اقتصادی (تحریم) استفاده کنند (مادهٔ ۱۶)

بموجب مادهٔ ۱۶، در صورتیکه یکی از اعضاء برخلاف مواد ۱۲، ۱۳، یا ۱۵ میثاق، به جنگ متوسل می‌شد، شورای جامعه می‌توانست به کشورهای عضو «توصیه» کند چه نیروهای زمینی، هوایی و دریایی مؤثری را برای مقابله تجاوز در اختیار قرار دهند. شورای جامعه بهرحال نمی‌توانست کشورهای عضو را مجبور به اتخاذ اقدامات نظامی کند زیرا سیستم امنیت جمعی در جامعه ملل غیر متمرکز بود باین معنی که

هیچیک از ارکان جامعه ـ برخلاف منشور ملل متحد ـ نمی‌توانست به نیابت از طرف اعضاء اقدام کند و کشورهای عضو مختار بودند که طبق مادهٔ ۱۶ به تشخیص خود اقدام و میزان کمک را تعیین کنند و نظر شورا فقط جنبهٔ توصیه داشت.

ارزیابی جامعه ملل

جامعه ملل در دههٔ اول با توفیق‌هایی در زمینهٔ حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی روبرو شد. از جمله در دعوای بین سوئد و فنلاند برسرحاکمیت برجزایر «اولاند»[1]. مردم اولاند دارای فرهنگ سوئدی بودند ولی حاکمیت جزایر متعلق به فنلاند بود. موضوع از طرف دولت بریتانیا براساس مادهٔ (۲) ۱۱ در ژوئیه ۱۹۲۰ در برابر شورا طرح شد. دولت فنلاند مدعی شد که موضوع در صلاحیت انحصاری آن کشور قرار دارد و جامعه ملل حق مداخله ندارد (بند ۸ ماده ۱۵). دولت سوئد معتقد بود مسئله به آن کشور نیز مربوط می‌شود و طبع یک اختلاف بین‌المللی را دارد. شورا ابتدا یک کمیسیون حقوقدانان را مأمور کرد تا ماهیت مسئله را روشن کند. کمیسیون پس از بررسی نظر داد که موضوع منحصراً در صلاحیت داخلی فنلاند قرار ندارد و جنبهٔ یک اختلاف بین‌المللی را دارد. سپس یک کمیسیون تحقیق مأمور بررسی کل موضوع مورد اختلاف شد. این کمیسیون نظر داد که به مردم اولاند خود مختاری محلی[2] با تضمین جامعه ملل داده شود ولی حاکمیت جزایر با فنلاند باشد. تصمیم کمیسیون مورد تأیید شورا و نیز قبول طرفین دعوا قرار گرفت و باین ترتیب موضوع فیصله یافت.

اختلاف دیگری که با موفقیت حل و فصل شد دعوای بلغارستان و یونان در ۱۹۲۵ بود. دولت بلغارستان در این سال به شورای جامعه ملل شکایت کرد که از سوی نیروهای یونان مورد تهاجم قرار گرفته است.

---

1. Aaland Islands
2. Local Autonomy

بدنبال شکایت بلغارستان، رئیس شورا اریستید بریان[1]، از دو طرف خواست *آتش‌بس* برقرار کنند و نیروهای خود را به **پشت** *مرزهای* خود فرا خوانند و بمنظور نظارت برآتش‌بس یک هیئت حقیقت‌یاب به منطقه فرستاده شد تا آتش‌بس را تأئید و نیز **مسئولیت** منازعه را تعیین کنند. سرانجام براساس تصمیم کمیسیون، یونان موافقت کرد که به بلغارستان خسارت بپردازد[2]

تا سال ۱۹۲۹ جامعه ملل با موفقیت به کار خود ادامه داد ولی با بروز بحران اقتصادی دهۀ ۱۹۳۰ رژیمهای نظامی و توتالیترراست روی کار آمدند.

نخستین یورش برنظم جدید از سوی ژاپن در ۱۹۳۱ صورت گرفت. ژاپنیها بقصد تصرف اراضی، به منچوری در چین حمله کردند و مرکز آنجا «موکدن» را در اشغال در آوردند. این نخستین آزمایش برای سیستم امنیت دستجمعی جامعه ملل بود. در مقابل این اقدام هیچیک از دولت‌های بزرگ خواه در ژنو و خواه بیرون از آن (ایالات متحده) علاقه‌ای برای بکار انداختن ماشین امنیت دستجمعی (مواد ۱۶ و ۱۷) نشان ندادند و این عمل مشوق موسولینی وهیتلر در رویدادهای بعدی گردید.

پس از حمله موسولینی به حبشه در دسامبر ۱۹۳۴، دولت اتیوپی باستناد مادۀ ۱۵ میثاق به شورای جامعه ملل متوسل شد ولی قطعنامه شورا دائر بر قطع مخاصمه و عقب نشینی نیروهای ایتالیا مورد قبول موسولینی قرار نگرفت و وی بخاطر این قطعنامه جامعه ملل را ترک کرد.[3]

در ۱۹۳۶ هیتلر که با دقت باین تحولات می‌نگریست و از دودلی و بی‌تصمیمی دموکراسی‌های غربی آگاه شده بود در مارس ۱۹۳۶ دستور اشغال ناحیه «راین» را که طبق قرار داد ورسای و عهدنامه‌های «لوکارنو»، غیر نظامی اعلام شده بود، داد. این امر

---

1. Briand
2. Goodspeed, *The Nature & Functions of International Organizations*, P. 52
3. *Ibid.*, 56

در واقع در حکم اعلان جنگ بود ولی باز انگلستان حاضر نشد بخاطر اینکار خطر جنگ با آلمان را بپذیرد. دولت شوروی نیز که از همکاری با دموکراسی‌های غربی برای بکار انداختن ماشین امنیت دستجمعی مأیوس شده بود، در اوت ۱۹۳۹ قرارداد دوستی و عدم تعرض با آلمان هیتلری امضاء کرد و وقوع جنگ حتمی با آلمان را به مدت دو سال بتأخیر انداخت. با تقسیم لهستان توسط آلمان و شوروی و حمله شوروی به فنلاند که به اخراج شوروی از جامعه ملل انجامید، جنگ دوم آغاز شد و همراه آن جامعه ملل از کار بازماند.

سازمان ملل متحد

با شروع جنگ جهانی دوم، فکر تشکیل یک سازمان عمومی بین‌المللی بمنظور حفظ صلح رها نشد. در واقع برنامه‌ریزی برای ایجاد یک سازمان بین‌المللی جدید در طول جنگ دوم صورت گرفت. منشور ملل متحد به مدت سه سال، نخست در ذهن برنامه‌ریزان، سپس در اعلامیه‌های منتشر شده از سوی متفقین، و سرانجام در کنفرانسهای زمان جنگ، مانند کنفرانس مسکو ـ «دامبارتون اوکس» ـ یالتا و سانفرانسیسکو شکل گرفت. طرح نهایی منشور در کنفرانس سانفرانسیسکو در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ یعنی زمانیکه هنوز جنگ در اقیانوس آرام (با ژاپن) ادامه داشت، بامضای ۵۰ کشور شرکت کننده از جمله ایران رسید و بعد از وصول اسناد تصویب لازم در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ لازم الاجراء شد.

منشور سازمان ملل متحد براساس ملاحظاتی چند بقرار زیر تدوین شد.

۱. نقش مسلط کشورهای بزرگ: دول متفق که جنگ را علیه آلمان با پیروزی به پایان برده بودند می‌خواستند در سازماندهی دنیای پس از جنگ نیز نقش مسلطی داشته باشند. از اینرو وظیفه «اولیهٔ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» به شورای امنیت که در آن

پنج کشور بزرگ (امریکا ـ شوروی ـ بریتانیا ـ فرانسه ـ چین) کرسی دائمی داشتند، سپرده شد. بعلاوه هیچ تصمیمی نمی‌توانست علیه مصالح کشورهای مزبور از شورای امنیت بگذرد و این معنی با حقّ «وتو» (بند ۳ مادهٔ ۲۷) تضمین شده بود. از میان کشورهای بزرگ، امریکا و شوروی در سطحی بالاتر از دیگران قرار داشتند؛ بعلاوه اطلاق قدرتهای بزرگ به فرانسه و چین به ملاحظات سیاسی صورت گرفت. فرانسه بعنوان وزنه‌ای در برابر آلمان در اروپا، و چین، بمنظور موازنه با قدرت ژاپن در خاور دور مورد نظر بود. (در متن منشور اصطلاح جمهوری چین بکار رفته و در آنزمان چین هنوز دارای رژیم کمونیستی نبود).

۲. سازمان بین‌المللی جدید برپایه یک سیستم امنیت دستجمعی متمرکز بنا شده بود. یک فصل کامل (فصل هفتم) باین موضوع اختصاص داده شده بود. شورای امنیت می‌توانست در صورت تهدید یا نقض صلح و یا تجاوز از اقدامات قهری استفاده کند. یک کمیته ستاد نظامی مرکب از رؤسای ستاد کشورهای بزرگ، شورای امنیت را در کار برنامه‌ریزی نظامی و امور استراتژیک یاری می‌کرد و کشورهای عضو بموجب مادهٔ ۴۳ متعهد بودند ـ طی موافقتنامه‌های خاص ـ نیروهای مورد نیاز را در اختیار شورای امنیت قرار دهند.

۳. سازمانها و ترتیبات منطقه‌ای بموجب مادهٔ ۵۳ در خدمت سیستم امنیت دستجمعی قرار می‌گرفت. این سازمانها فقط تا زمانیکه شورای امنیت برای دفع تجاوز دست باقدام نزده بود می‌توانستند از حق دفاع مشروع استفاده کنند بعلاوه می‌بایستی اقدامات اتخاذ شده بموجب این ماده را به شورای امنیت گزارش دهند.

۴. رکن عمومی که همه کشورها در آن عضویت داشتند، مجمع عمومی بود که فقط می‌توانست توصیه کند و در بارهٔ اموری که در قلمرو منشور قرار دارد، شور و بحث کند (ماده ۱۰)

۵. دو شورای دیگر یعنی شورای اقتصادی و اجتماعی و شورای قیمومت در سطح پایین‌تری قرار داشتند وزیر نظارت مجمع عمومی فعالیت می‌کردند.

۶. رکن قضایی سازمان، دادگاه دادگستری بین‌المللی بود که جانشین دادگاه سابق می‌گردید. نحوه انتخاب قضات با نمایندگی در ارکان دیگر سازمان متفاوت بود؛ در مورد نمایندگان اعزامی به ارکان سازمان، این کشورهای عضو بودند که آنان را انتخاب وصلاحیت آنها را تعیین می‌کردند ولی قضات دادگاه توسط مجمع عمومی و شورای امنیت از میان افراد واجد شرایط در گروههای ملی که معرّف نظام‌های مختلف حقوقی بودند (مانند حقوق‌های اسلامی، ـ آنگلوساکسون، لاتین، اسلاو و غیره) انتخاب می‌شدند.

۷. سازمان جدید عمدتاً مبتنی بر همکاری داوطلبانه بین کشورها بود. به جز فصل هفتم منشور که اقتدارات حاکم در زمینهٔ صلح و امنیت بین‌المللی به شورای امنیت می‌داد، در بقیهٔ جاها تأکید بر همکاری و وفای بعهد بوسیله اعضاء شده بود فصل ششم منشور دولتهای عضو را مکلف می‌کرد که دعاوی خود را از طریق مسالمت آمیز حل و فصل کنند انتخاب وسیله حلّ مسالمت آمیز بعهدهٔ اعضاء بود و شورای امنیت در این زمینه فقط می‌توانست توصیه کند.

هدف‌ها واصول

سازمان ملل متحد از سازمانهای جامع است که دارای هدفهای سیاسی ـ امنیتی و اقتصادی ـ اجتماعی می‌باشد. ماده یک منشور اهداف اولیه سازمان را حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تعیین کرده که از دو طریق یعنی سیستم امنیت دستجمعی (فصل هفتم منشور) و حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی (فصل ششم) بدست می‌آید. اصول عدالت و حقوق بین‌الملل راهنمای عمل سازمان در حل و فصل دعاوی و تعدیل وضعیت‌ها

می‌باشد.

هدف دیگر سازمان، تأمین همکاری بین‌المللی در حل مسائل اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و انسانی و ترویج حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تبعیض برپایه نژاد، جنس، زبان یا مذهب است. برداشت مزبور در واقع درپی دستیابی به صلح از طریق رفع دشواریهای اقتصادی، اجتماعی و انسانی است.

همچنین توسعه روابط دوستانه براساس اصل حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها مورد تأکید قرار گرفته است.

سرانجام سازمان، بعنوان مرکزی برای هماهنگی فعالیت اعضاء برای حصول هدفهای فوق توصیف شده است.

منشور در ماده ۲ یک سلسله اصولی را که شامل سازمان و اعضاء، هردو، می‌شود اعلام می‌کند این اصول تکالیفی را برای سازمان و اعضاء بوجود می‌آورد. بند ۲ تا ۵ تکالیفی را به اعضای سازمان تحمیل می‌کند از این قرار:

۱. دولتهای عضو موظف اند تعهداتی را که بموجب منشور بعهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام دهند. این اصل در واقع بیان قاعدهٔ عمومی وفای[1] بعهد است و فقط برای تاکید ذکر شده است (بند ۲)

۲. بندهای سه و چهار حاوی دو اصل اساسی منشور است یعنی منع توسل بزور و لزوم حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی.

۳. بموجب بند ۵ کشورهای عضو مکلف شده‌اند که سازمان را در انجام اقداماتش یاری کنند و از کمک به کشوری که علیه او اقدامات پیش گیرنده یا قهری از سوی سازمان ملل متحد اتخاذ شده، خودداری کند.

بندیک مادهٔ دو بیان یک اصل کلی است که سازمان برپایه حاکمیت مساوی

---

1. Pacta Sunt Servanda

کشورهای عضو بنا شده است. با توجه به مادهٔ ۲۳ و ۲۷ منشور که به کشورهای بزرگ، کرسی دائمی و حق وتو داده باید گفت که اصل کلی فوق تخصیص یافته است. اصل فوق برای بیان این مطلب است که اعضاء با عضویت در سازمان ملل حاکمیت خود را از دست نداده و سازمان اساساً بر پایه همکاری داوطلبانه اعضاء استوار است.

بند شش، سازمان را مکلف نموده که قواعد منشور را تا آنجا که مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است در مورد غیر اعضاء نیز اجراء کند. در واقع اصل مزبور نشان می‌دهد که منشور در حکم قانون اساسی جامعه بین‌المللی است و مقررات اساسی آن در زمینه حفظ صلح شامل غیر اعضاء نیز می‌شود. کلسن، بند ۶ مادهٔ ۲ را یک اصل انقلابی و منشور را مافوق حقوق بین‌الملل توصیف کرده است.[1] در مورد موافقتنامه‌های معارض با منشور مادهٔ ۱۰۳ اضافه می‌کند که تعهدات اعضاء بموجب منشور ملل متحد مافوق تعهدات آنها بموجب معاهدات دیگر است. بنابراین باید گفت منشور یک معاهدهٔ قانونی است که حاوی قواعد اساسی برای کل جامعه بین‌المللی است و در این معنی است که منشور را باید جزء حقوق عام یا حقوق عرفی بین‌المللی به حساب آورد[2]. در اجرای بند ۶ ماده ۲ شورای امنیت در قطعنامه ۲۳۲ خود تصمیم به تحریمهای اقتصادی علیه رودزیا گرفت و از آنکشور خواست که مقررات منشور را رعایت کند. رودزیا در این تاریخ (۱۹۴۶) عضو سازمان ملل نبود.

بندهفت مادهٔ ۲، اموری را که اساساً در صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد از صلاحیت سازمان مستثنی می‌سازد. سازمان حق دخالت در اینگونه امور را ندارد مگر مداخله در اجرای فصل هفتم منشور در مورد تدابیر قهری باشد. نکاتی که دربارهٔ بند مزبور مطرح می‌شود اینست که اولاً مداخله شامل چه اموریست. آیا فی‌المثل بحث و

1. H. Kelsen, *The Law of the United Nations,* 1953, P.109
2. Max Sorensen, *Manual of Public International Law,* St. Martin's 1968, P.80

مذاکره، مداخله محسوب می‌شود؟ ثانیاً رویه ارکان سازمان ملل متحد در این مورد چیست؟ ثالثاً چه اموری را باید جزء امور اساساً داخلی محسوب کرد؟ در پاسخ باید گفت که مجمع عمومی سازمان ملل متحد مسائلی مانند کلنیالیسم یا استعمار، تبعیضات نژادی و نقض حقوق بشر را از جمله مسائل داخلی تلقی نکرده است. مجمع درباره مسائلی مانند آپارتید در افریقای جنوبی ـ رژیم فرانکو در اسپانیا ـ وضعیت در قبرس و نیز رژیم رودزیا بحث و مذاکره کرده؛ گرچه مورد اعتراض دولتهای مربوط قرار گرفته است.

در مورد اینکه چه چیز امور داخلی محسوب می‌شود، قاعده اینست که هر امری که درباره آن تعهدات قراردادی یا عرفی بین‌المللی وجود دارد از حیطه امور منحصراً داخلی کشورها بیرون می‌آید. در عمل باید گفت که این مسئله بیشتر یک امر سیاسی است تا یک تفسیر حقوقی.[1] بعلاوه در مسائل مربوط به حفظ صلح و اقدامات قهری، منع بند ۷ برای دخالت سازمان منتفی است. در زمان جنگ سرد به علت تضادهای شوروی و امریکا، امکان استفاده وسیع از فصل هفتم زیر عنوان نقض صلح و امنیت بین‌الملل و اقدامات قهری وجود نداشت ولی پس از جنگ سرد که بلوک شوروی از بین رفته است و شورای امنیت در بیشتر موارد تحت رهبری امریکا عمل کرده است موارد استفاده از فصل هفتم و مداخله سازمان ملل در امور وسیعی مانند تجاوز عراق به کویت ـ جنگ داخلی در سومالی و کامبوج ـ جنگ در بوسنی ـ تسلیحات اتمی کره شمالی ـ تحریم‌های اقتصادی علیه عراق و غیره، افزایش یافته است.

شخصیت حقوقی

معمولاً به سازمانهای بین‌المللی شخصیت حقوقی داده می‌شود بویژه اهلیت

---

1. Bowett. *The Law of International Institutions*, p.24-5.

حقوقی برای عقد قرارداد، داشتن اموال و تصرف در آن، حق دادخواهی و غیره. ماده ۱۰۴ منشور ملل متحد صحبت از اهلیت حقوقی سازمان ملل متحد در سرزمین کشورهای عضو کرده است و صریحاً از شخصیت حقوقی سازمان نام نبرده است، ولی دادگاه دادگستری بین‌المللی در رأی مشورتی خود درباره صدمات وارده به کارمندان سازمان حین انجام وظیفه[1]، با توجه به وظایفی که به سازمان داده شده، قصد کشورهای عضو را دائر بر اعطای شخصیت بین‌المللی[2] به سازمان احراز کرد. قسمت‌هایی از رأی دادگاه از اینقرار است:

«افزایش فعالیت جمعی دولتها منجر به ایجاد نهادهایی شده که دولت نیستند. این تحول سرانجام به ایجاد سازمان ملل متحد در ژوئن ۱۹۴۵ انجامید که هدف، و اصول آن در منشور معین شده است ولی برای حصول این هدف‌ها انتساب شخصیت بین‌المللی به سازمان اجتناب‌ناپذیر است. منشور سازمان را فقط مرکزی برای هم‌آهنگ کردن اعمال دولت‌ها در راه حصول هدفهای مشترک نکرده است، بلکه بآن ارکانی داده و وظایف خاصی مقرر کرده است و از اعضاء خواسته سازمان را در اقداماتش یاری کنند و دستورات شورای امنیت را پذیرفته و اجراء نمایند و به سازمان اهلیت حقوقی و مزایا و مصونیت در سرزمین هر یک از اعضاء داده و انعقاد قرارداد بین سازمان و اعضاء را مقرر کرده است. پراتیک، بویژه انعقاد کنوانسیونهایی که سازمان ملل یک طرف آن است، این خصوصیت سازمان را تایید کرده که جایگاهی جدا از اعضاء دارد. باید اضافه کرد که سازمان یک مجمع سیاسی است که دارای وظایف سیاسی مهمی از جمله در زمینهٔ فقط صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. کنوانسیون مزایا و مصونیت‌ها (۱۹۴۶) حقوق و وظایفی را بین امضاءکنندگان کنوانسیون و سازمان ملل بوجود می‌آورد. این کنوانسیون نمی‌تواند جز در سطح بین‌المللی و بین طرفهایی که دارای شخصیت حقوقی هستند

1. *Reparation* Case, 1949.
2. International Personality

اجراء شود ... بنابراین دادگاه باین نتیجه رسیده است که سازمان یک شخص بین‌المللی است. این بآن معنی نیست که سازمان یک «دولت» است یا حقوق و تکالیفش مشابه دولت می‌باشد ... یا اینکه همهٔ حقوق و تکالیفش در سطح بین‌المللی است چنانکه همه حقوق و تکالیف دولتها نیز در سطح بین‌المللی نیست. منظور اینست که سازمان یک سوژه حقوق بین‌الملل است و اهلیت داراشدن حقوق و تکالیف بین‌المللی را دارد و نیز اهلیت دارد که حقوقش را بوسیله طرح دعوا حفظ کند.»[1]

مزایا و مصونیت‌ها

سازمانهای بین‌المللی برای فعالیت موثر، نیازمند یک حداقل آزادی و امنیت حقوقی در مورد اموال، تأسیسات و کارمندان خود و نیز نمایندگان اعزامی از سوی کشورها هستند. این امتیازات بعضاً در اساسنامه سازمان مربوطه و بعضاً در کنوانسیونهای عمومی یا دوجانبه قید شده است. در مورد رابطه بین سازمان بین‌المللی و کشور میزبان، یک موافقتنامهٔ مقرّ سازمان امضاء می‌شود که در آن حقوق و تکالیف دو طرف تعیین می‌شود. در موارد دیگر مانند استقرار نیروهای حافظ صلح، موافقتنامه‌های خاصی که وضع نیروها را مشخص می‌کند، امضاء می‌شود.[2]

نوع مصونیت‌ها و مزایا شامل مصونیت محل ـ معافیت مالیاتی ـ حقوق و آزادی‌های مربوط به ارتباطات، و مصونیت از تعقیب قانونی است.

مصونیت از تعقیب قانونی تا آنجا وجود دارد که سازمان مربوطه اعلام انصراف نکرده باشد و در مورد بانک جهانی و غالب بانکهای تخصصی یا صندوق‌ها، حق تعقیب قانونی در دادگاههای کشوری که سازمان فوق در آن عمل می‌کنند، وجود دارد.

اموال و ساختمان و آرشیو سازمانها از تعرض مصون است خواه در محل سازمان

---

1. *ICJ Rep.*, 1949

2. *Encyclopedia of Int Law,* vol. 5, p. 120

باشد یا در محل دیگری. معذلک محل سازمانها فقط دارای اثر برون مرزی محدودیست. بنابراین قوانین مدنی و کیفری محلی معمولاً در این اماکن اعمال می‌شود گرچه سازمان می‌تواند این قوانین را از طریق موافقتنامه‌های مربوط به مقر سازمان، مستثنی سازد. سازمانهای بین‌المللی از محدودیتهای مربوط به تملک، انتقال یا تبدیل ارز و طلا آزاد هستند.

همچنین از هرگونه مالیات و عوارض گمرکی بر معاملات و اموالشان بجز هزینه‌های خدمات معاف می‌باشند اشیایی که مورد استفاده شخصی قرار می‌گیرد نیز از محدودیت واردات و صادرات مستثنی است.

مراسلات رسمی و ارتباطات سازمانهای بین‌المللی از سانسور و تفتیش آزاد است. آنها می‌توانند کد و پیک داشته باشند و ارتباطات آنها از نرخ مساعد برخوردار است.

مزایا و مصونیت سازمانهای بین‌المللی براساس وظایف محوله به این سازمانها برقرار می‌شود و لذا جنبهٔ تخصصی دارد و از تنوع بسیار برخوردار است. اینگونه مزایا در رابطه با صلاحیت سرزمینی کشور میزبان، برمبنا و قیاس نسبی با مزایا و مصونیتهای دیپلماتیک برقرار شده است.

در اساسنامه، سازمانها، مقررات مربوط به مصونیت، از حیث جزئیات متفاوت است (در اساسنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، این مقررات با تفصیل بیشتر بیان شده است) بنابراین گرایش در جهت تکمیل آن با موافقتنامه‌های عمومی است؛ چنانکه در مورد سازمان ملل متحد، کنوانسیون مزایا و مصونیت‌ها در ۱۹۴۶ به تصویب مجمع عمومی رسید و نیز کنوانسیون جداگانه‌ای برای سازمانهای تخصصی در سال ۱۹۴۷ تصویب شد. این کنوانسیونها بعنوان الگویی برای سازمانهای منطقه‌ای مانند سازمان کشورهای امریکایی، جامعه عرب و سازمانهای اروپایی (مانند شورای اروپا) و

غیره مورد استفاده قرار گرفته است. علاوه بر معاهدات چندجانبه، موافقتنامه‌های دوجانبه نیز با کشورهایی که مقر سازمان در آن واقع است، امضاء شده است مانند موافقتنامهٔ مقر سازمان ملل متحد با دولت امریکا. همچنین موافقتنامه‌های خاص برای نیروهای سازمان ملل متحد با دول میزبان (مثلاً با مصر در مورد یونف) منعقد شده که وضع اموال و پرسنل آن را روشن می‌کند. این موافقتنامه‌ها خواه چندجانبه یا دوجانبه، تکلیف قانونی به عهده دولت‌هامی‌گذارند که تعهدات مندرج در قرارداد را از طریق تصویب قوانین داخلی به مرحله اجراء درآورند. مانند قوانینی که در امریکا و انگلستان در این باره به تصویب رسیده است. مصونیت‌های بین‌المللی برخلاف مصونیت‌های دیپلماتیک، منشاء قراردادی دارند نه عرفی.[1]

وضعیت نمایندگان دولت‌ها نزد سازمانهای بین‌المللی که بموجب کنوانسیون وین (۱۹۸۵) معین شده، ماهیتاً وضع دیپلماتها در روابط دوجانبه است. غیر معمول نیست که یک دولت شخصی واحدی را همزمان، مأمور در یک کشور خارجی و یک یا چند سازمان بین‌المللی کند (این مسئله درکنوانسیون ۱۹۶۱ روابط دیپلماتیک پیش‌بینی شده است). نتیجتاً حقوق ماهوی نمایندگان از کنوانسیون وین ۱۹۶۱ گرفته شده است؛ معذلک تفاوت‌های عمده‌ای بین این دو وجود دارد. اول اینکه نمایندگی دیپلماتیک براساس رفتار متقابل است که این امر در مورد سازمانهای بین‌المللی صادق نیست. دوم، برخلاف نمایندگان دیپلماتیک، دولت میزبان نمی‌تواند دربارهٔ اینکه چه کسی نمایندگی دولت خارجی را در سازمان بین‌المللی بعهده دارد، اظهارنظر کند. معذلک اگر اینگونه نمایندگان از امتیازات خود سوء استفاده کنند؛ کشور میزبان با رعایت تشریفات مناسب می‌تواند درخواست کند نماینده موردنظر آنجا را ترک کند.

تمام مأموران سازمانهای بین‌المللی در مورد فعالیتهای رسمی خود از تعقیب

---

1. I. Brownlie, *Principles of Int. LAW,* p.677.

قانونی در محل مصون هستند ولی در صورتیکه متهم به سوء استفاده از امتیازات شوند سازمان مربوطه باید مصونیت او را بمنظور اجرای عدالت لغو کند.

منابع

منابع

Books:

Akehurst, M., *A Modern Introduction to International Law* (Allen, 1984)

Anand, R.P., *International Law and the Developing Countries* (New Delhi, Banyon pub., 1986).

Baxter, *The Law of Int. Waterways,* 1964.

Brierly, J.L., *The Law of Nations,* 6th ed. (Oxford, 1964).

Barston and Birnie, *The Maritime Dimensions,* 1980/

Bernhardt (ed.), *Encyclopedia of Public Int. Law* (12 Instalment, 1980-84)

Bishop, *International Law: Cases and Materials,* 1962.

Bloomfield, *Egypt, Israel and the Gulf of Agaba in Int. Law,* 1957.

Bowett, *The Law of Int. Institutions,* 1882.

Bowett, *The Law of the sea* 1967.

________, *The Search for peace.* 1972.

Brownlie, Ian., *Principles of public Int. Law,* 1984.

________, *International Law and the use of Force by States,* 1963.

________, *Basic Documents in Int. Law,* 1988.

Bailey, S.D., *Prohibitions and Restraints in War,* 1972.

Casses, *International Law in a Divided World,* 1986.

________, *Legal Restraints on the use of Force 40 Years after the United Nations Charter,* 1986.

Churchill & Low, *The Law of the Sea,* 1983.

Colombus, C.J., *The Int. Law of the Sea,* 1967.

Collins, E., *International Law in a Changing World,* 1970.

Dekker & Post, *The Gulf War of 1980-88: The Iran-Iraq War in Int. Legal Perspective,* 1992.

Dembinski, L., *The Modern Law of Diplomacy,* 1988.

Dixon, M., *Textbook on International Law,* 1990.

Elias, T.o., *New Horizons in Int. Law,* 1980.

Ford, A.W., *The Anglo-Iranian Oil Dispute of 1951-52,* Berkely, 1954.

Friedman, W., *The Changing Structure of Int. Law,* London, 1964.

Green, N.M., *International Law,* 1987.

Greig, D.W., *International Law,* third ed., 1992.

Gross, L., (ed), *The Future of the Int. Court of Justice,* 1976.

Harris, D.J., *Cases and Materials on Int. Law,* 1983.

Henkin, Pugh, Schachter & Smith (eds.), *International Law: Cases & Materials,* 2nd ed. (West Pub. Co., 1987).

Higgins, R., *The Development of Int. Law Through the Political Organs of the United Nations,* 1963.

Kelsen, H., *Principles of Int. Law,* 1953.

________, *The Law of the United Nations,* 1964.

Lauterpacht, *Int. Law: Collected Works,* 1970.

Merrills, J., *Anatomy of International Law,* 1981.

Merrills, J.G., *International Settlement,* 2nd.ed., 1991.

Macdonald & Johnston, *The Structure & Process of Int. Law,* 1986.

Oppenheim's *Internaitonal Law,* 9th. ed., 1992.

O'Connel, *The Int. Law of the Sea* (ed. Shearer), 1982-4.

Sohn, L.B. & Gustafson, *The Law of the Sea in a Nutshel,* 1984.

Sorensen, Max, *Manual of Public Int. Law,* 1968.

Schwarzenberger, G., *A Manual of Int. Law,* 2 Vols., 1976.

Satow's Guide to Diplomatic Practice (ed. Lord Gore-Booth), 1979.

Villiger, *Customary Internaitonal Law and Treaties,* 1985.

Periodicals, *Yearbooks, Law reports and Digests.*

American Journal of Internaitonal Law.

American Society of Int. *Law, Proceedings.*

British Yearbook of Int. Law.

Gurrent Legal problems.

European Yearbook.

International & Comparative Law Quarterly.

I.C.J. Reports.

Int. Legal Material.

Int. Law Commission, *Yearbook.*

I.C.J. *Yearbook.*

International Law Association. *Reports.*

Netherlands Review of Int. Law

Report of Int. Arbitral Awards.

Moore, *Digest of Int. Law.*

Verzjil, *Int Law in Perspective*

Whiteman, *Digest of Int. Law.*

United Nations, General Assembly/Security Council, *Official Records.*

U.N. *Yearbook*

Yearbook of World Affairs

Yearbook on Human Rights

ضمائم

ضمیمهٔ شماره ۱

قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان

(مصوب ۱۳۷۲/۱/۳۱)

فصل اول ـ دریای سرزمینی

ماده ۱ـ حاکمیت

جمهوری اسلامی ایران خارج از قلمرو خشکی و آبهای داخلی و جزایر خود در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان بر منطقه‌ای از آبهای متصل به خط مبدأ که دریای سرزمینی نامیده می‌شود نیز حاکمیت دارد.

این حاکمیت همچنین شامل فضای فوقانی، بستر و زیر بستر دریای سرزمینی می‌باشد.

ماده ۲ـ حد خارجی

عرض دریای سرزمینی از خط مبدأ ۱۲ (دوازده) مایل دریایی می‌باشد. مایل دریایی برابر ۱۸۵۲ متر است.

جزایر متعلق به ایران اعم از اینکه داخل و یا خارج دریای سرزمینی باشند، طبق این قانون دارای دریای سرزمینی مخصوص به خود هستند.

ماده ۳ـ خط مبدأ

خط مبدأ محاسبه دریای سرزمینی در خلیج فارس و دریای عمان همان است که در تصویب‌نامه هیأت وزیران به شماره ۲/۲۵۰/۶۷ مورخ ۱۳۵۲/۴/۳۱ تعیین گردیده است. مصوبه مذکور ضمیمه این قانون می‌باشد. در سایر مناطق و جزایر ملاک حد پست‌ترین جزر آب در امتداد ساحل خواهد بود.

آبهای واقع بین خط مبدأ دریای سرزمینی و قلمرو خشکی و همچنین آبهای واقع بین جزایر متعلق به ایران که فاصله آنها از یکدیگر از دو برابر عرض دریای سرزمینی تجاوز نکند، جزء آبهای داخلی محسوب و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

ماده ۴ـ تحدید حدود

در مواردی که دریای سرزمینی ایران با دریای سرزمینی دول مجاور یا مقابل تداخل پیدا کند، مادامی که ترتیب دیگری بین طرفین توافق نشده باشد، حد فاصل بین دریای سرزمینی ایران و آن کشور خط منصفی است که کلیه نقاط آن از نزدیکترین نقاط خطوط مبدأ طرفین به یک فاصله باشد.

ماده ۵ـ عبور بی‌ضرر

عبور شناورهای خارجی باستثناء موارد مندرج در ماده (۹)، از دریای سرزمینی ایران مادامی که مخل نظم، آرامش و امنیت کشور نباشد تابع اصل عبور بی‌ضرر است. عبور بجز در موارد اضطراری باید با سرعت متعارف و پیوسته انجام گیرد.

ماده ۶ـ شرایط عبور بی‌ضرر

عبور شناورهای خارجی در صورت مبادرت به هر یک از اقدامات زیر بی‌ضرر تلقی

نشده و بر حسب مورد مشمول مقررات جزایی و مدنی خواهد بود:

الف) هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال جمهوری اسلامی ایران یا اقدام به هر نحو دیگری که ناقض اصول حقوق بین‌الملل باشد.

ب) اقدام به تمرین یا مانور با هر نوع سلاح.

ج) جمع‌آوری هرگونه اطلاعاتی که به زیان امنیت ملی، امور دفاعی یا منافع اقتصادی کشور باشد.

د) هرگونه تبلیغاتی که منظور از آن لطمه زدن به امنیت ملی، امور دفاعی و یا منافع اقتصادی کشور باشد.

ه) پرواز و فرود و انتقال هر نوع هواپیما و هلیکوپتر و ادوات نظامی و نیرو به واحدهای شناور دیگر و ساحل.

و) نقل و انتقال افراد، بارگیری یا تخلیه هر نوع کالا و پول بر خلاف قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران.

ز) ایجاد هر گونه آلودگی محیط زیست دریایی برخلاف مقررات جمهوری اسلامی ایران.

ح) هرگونه فعالیت صیادی و بهره‌برداری از منابع دریایی.

ط) انجام هر نوع پژوهش علمی، نقشه‌برداری، لرزه‌نگاری و نمونه‌برداری.

ی) ایجاد اختلال در سیستمهای ارتباطی یا سایر تأسیسات کشور.

ک) انجام هر نوع فعالیت دیگری که لازمه عبور کشتی نباشد.

ماده ۷ـ مقررات تکمیلی

به منظور حفظ مصالح کشور و حسن اجرای عبور بی‌ضرر، دولت جمهوری اسلامی ایران بر حسب مورد مقررات ضروری دیگری را وضع خواهد کرد.

ماده ۸ـ تعلیق عبور بی‌ضرر

به منظور دفاع از امنیت و بنا به مصالح عالیه کشور دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند عبور و توقف کلیه شناورهای خارجی را در قسمتهایی از دریای سرزمینی به حالت تعلیق درآورد.

ماده ۹ـ مستثنیات عبور بی‌ضرر

عبور شناورهای جنگی، زیردریایی‌ها، شناورهای با سوخت هسته‌ای و هر نوع وسیله غوطه‌ور دیگر و همچنین شناورها و زیردریایی‌های حامل مواد اتمی یا خطرناک و یا زیان‌آور برای حفظ محیط زیست و شناورهای تحقیقاتی خارجی از دریای سرزمینی منوط به موافقت قبلی مقامات صالحه جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. زیردریایی‌ها باید در سطح آب و با پرچم برافراشته عبور نمایند.

ماده ۱۰ـ صلاحیت کیفری

تعقیب، رسیدگی و مجازات جرائم ارتکابی در کشتی‌های در حال عبور از دریای سرزمینی درموارد زیر در صلاحیت مراجع قضایی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد:

الف) چنانچه اثرات و عواقب جرم متوجه جمهوری اسلامی ایران گردد.

ب) چنانچه جرم ارتکابی مخل صلح و نظم و آرامش داخلی و یا نظم عمومی دریای سرزمینی باشد.

ج) چنانچه فرمانده کشتی یا نماینده دیپلماتیک یا کنسولی دولت صاحب پرچم کشتی تقاضای کمک و رسیدگی نماید.

د) چنانچه‌رسیدگی و تعقیب‌برای‌مبارزه‌با قاچاق مواد مخدر و روان گردان ضروری‌باشد.

ماده ۱۱ـ صلاحیت مدنی

مقامات ذیصلاح دولت جمهوری اسلامی ایران می‌توانند در موارد زیر به منظور اجرای قرار تأمین و یا احکام محکومیت، نسبت به متوقف کردن، تغییر مسیر و یا توقیف کشتی و بازداشت سرنشینان آن اقدام نمایند:

الف) کشتی از آبهای داخلی ایران خارج و در دریای سرزمینی در حرکت باشد.

ب) کشتی در دریای سرزمینی ایران متوقف باشد.

ج) کشتی در حال عبور از دریای سرزمینی باشد مشروط بر اینکه منشأ قرار تأمین و یا حکم محکومیت، تعهدات و یا الزامات ناشی از مسئولیت مدنی همان کشتی باشد.

فصل دوم ـ منطقه نظارت

ماده ۱۲ـ تعریف

منطقه نظارت منطقه‌ای است در مجاورت دریای سرزمینی که حد خارجی آن از خط مبدأ ۲۴ مایلی دریایی می‌باشد.

ماده ۱۳ـ صلاحیت مدنی و کیفری

به منظور پیشگیری از نقض قوانین و مقررات کشور از جمله مقررات امنیتی، گمرکی، دریایی، مالی، مهاجرتی، بهداشتی، زیست محیطی و تعقیب و مجازات متخلفین، دولت جمهوری اسلامی ایران در منطقه نظارت اقدامات لازم را معمول خواهد داشت.

فصل سوم ـ منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره

ماده ۱۴ـ حقوق حاکمه و صلاحیت در منطقه انحصاری اقتصادی

حقوق حاکمه و صلاحیت جمهوری اسلامی ایران در ماورای دریای سرزمینی که منطقه

انحصاری اقتصادی نامیده می‌شود به شرح زیر اعمال می‌گردد:

الف) اکتشاف و بهره‌برداری و حفاظت و اداره کلیه منابع طبیعی جاندار و بیجان بستر و زیربستر دریا و آبهای روی آن و انجام سایر فعالیتهای اقتصادی مرتبط با بهره‌برداری از آب، باد و جریانهای دریایی جهت تولید انرژی. حقوق مذکور در این منطقه انحصاری است.

ب) وضع و اجرای قوانین و مقررات مناسب به‌ویژه در زمینه فعالیتهای زیر:

۱. احداث و استفاده از جزایر مصنوعی و سایر تأسیسات و بناها و تعبیه کابل و لوله‌های زیردریایی و تعیین حریمهای امنیتی و ایمنی مربوط؛

۲. انجام هرگونه پژوهش؛

۳. حفاظت و حمایت از محیط زیست دریایی

ج) اعمال حقوق حاکمه که به‌موجب معاهدات بین‌المللی و منطقه‌ای تفویض شده‌است.

ماده ۱۵ـ حقوق حاکمه و صلاحیت در فلات قاره

حاکمیت و صلاحیت جمهوری اسلامی نسبت به فلات قاره که دنباله طبیعی قلمرو خشکی و شامل بستر و زیربستر مناطق دریایی مجاور و ماورای دریای سرزمینی ایران می‌باشد نیز طبق مفاد ماده (۱۴) برحسب مورد اعمال می‌گردد.

ماده ۱۶ـ فعالیتها و اقدامات ممنوعه

انجام فعالیتها و تمرینات نظامی بیگانه، جمع‌آوری اطلاعات و هرگونه عملی که با منافع و حقوق جمهوری اسلامی ایران در منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره منافات داشته باشد ممنوع است.

ماده ۱۷ـ فعالیت، کاوش و تحقیقات علمی

انجام هرگونه فعالیت جهت دستیابی به اشیاء مغروق، کاوش و تحقیقات علمی در منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره منوط به اجازه مقامات ذیربط جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

ماده ۱۸ـ حفظ محیط زیست و منابع طبیعی

دولت جمهوری اسلامی ایران جهت حفاظت و حمایت از محیط زیست دریایی و استفاده مطلوب از منابع جاندار و سایر ذخایر منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره اقدامات لازم را معمول خواهد داشت.

ماده ۱۹ـ تحدید حدود

حدود منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره جمهوری اسلامی ایران مادامی که به موجب موافقتنامه‌های دوجانبه تعیین نشده باشد منطبق بر خطی خواهد بود که کلیه نقاط آن از نزدیکترین نقاط خطوط مبدأ طرفین به یک فاصله باشد.

ماده ۲۰ـ صلاحیتهای کیفری و مدنی

جمهوری اسلامی ایران صلاحیتهای کیفری و مدنی خود را درباره متخلفین از مقررات منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره اعمال و برحسب مورد نسبت به بازرسی و یا توقیف آنها اقدام خواهد کرد.

ماده ۲۱ـ حق تعقیب فوری

دولت جمهوری اسلامی ایران حق تعقیب فوری متخلفین از مقررات مربوط به آبهای

داخلی، دریای سرزمینی، منطقه نظارت، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره را در مناطق مزبور و دریای آزاد، برای خود محفوظ می‌دارد.

فصل چهارم ـ مواد نهایی

ماده ۲۲ـ آئین‌نامه‌های اجرایی

هیأت وزیران حدود اختیارات و مسئولیتهای وزارتخانه‌ها و سازمانهای مجری این قانون را تعیین خواهد نمود.

وزارتخانه‌ها و سازمانهای مزبور مکلفند ظرف یکسال از تاریخ تصویب این قانون آئین‌نامه‌های اجرایی لازم را تهیه و به تصویب هیأت وزیران برسانند.

مادامی که آئین‌نامه‌های اجرایی جدید به تصویب نرسیده‌اند، آئین‌نامه‌ها و نظامنامه‌های موجود معتبر خواهند بود.

ماده ۲۳

از تاریخ تصویب این قانون کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن لغو می‌گردد. قانون فوق مشتمل بر بیست‌وسه ماده در جلسه علنی روز سه‌شنبه مورخ سی‌ویکم فروردین ماه یکهزاروسیصدوهفتاد و دو مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۷۲/۲/۱۲ به تأیید شورای نگهبان رسیده است.

ضمیمهٔ شماره ۲

تصویبنامه شماره ۶۷-۲/۲۵۰ مورخ ۱۳۵۲/۴/۳۱ موضوع ماده ۳ قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان

هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۵۲/۴/۳۰ بنا به پیشنهاد شماره ۹۶۵۲ مورخ ۱۳۵۲/۴/۶ وزارت امور خارجه تصویب نمودند:

۱. خط مبدأ مقرر در قانون مصوب ۲۲ فروردین ۱۳۳۸ راجع به اصلاح قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت ایران مصوب ۲۴ تیرماه ۱۳۱۳ بشرح زیر تعیین می‌گردد:

الف) خطوط مستقیمی که نقاط زیر را به‌ترتیب به‌یکدیگر وصل می‌کند:

۱. نقطه (۱) در محل تلاقی خط‌القعر (تالوگ) شط‌العرب با خط مستقیمی که دو طرف دهانه شط را در حد پست‌ترین جزر به یکدیگر متصل می‌کند.

۲. نقطه (۲) در دهانه بهرگان بطول جغرافیایی ۴۹ درجه و ۳۳ دقیقه و ۵۵ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۹ درجه و ۵۹ دقیقه و ۵۰ ثانیه.

۳. نقطه (۳) در جنوب جزیره خارک به‌طول جغرافیایی ۵۰ درجه و ۱۸ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۹ درجه و ۱۲ دقیقه و ۲۹ ثانیه.

۴. نقطه (۴) در جنوب جزیره نخیلو بطول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه و ۱۵ ثانیه شرقی و بعرض جغرافیایی ۲۷ درجه و ۵۰ دقیقه و ۴۰ ثانیه.

۵. نقطه (۵) در جزیره لاوان به‌طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۳ دقیقه و صفر ثانیه شرقی و عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۴۷ دقیقه و ۲۵ ثانیه.

۶. نقطه (۶) در جنوب غربی در جزیره کیش به‌طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۵۵ دقیقه و ۱۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۳۰ دقیقه و ۵۵ ثانیه.

۷. نقطه (۷) در جنوب شرقی جزیره کیش به‌طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه.

۸. نقطه (۸) در رأس‌الشناس به‌طول جغرافیایی ۵۴ درجه و ۴۷ دقیقه و ۲۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۵ ثانیه.

۹. نقطه (۹) در جنوب غربی جزیره قشم به‌طول جغرافیایی ۵۵ درجه و ۱۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۳۲ دقیقه و ۲۵ ثانیه.

۱۰. نقطه (۱۰) در جنوب جزیره هنگام به‌طول جغرافیایی ۵۵ درجه و ۵۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۳۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه.

۱۱. نقطه (۱۱) در جنوب جزیره لارک به‌طول جغرافیایی ۵۶ درجه و ۲۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۴۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

۱۲. نقطه (۱۲) در شرق جزیره لارک به‌طول جغرافیایی ۵۶ درجه و ۲۴ دقیقه و ۵ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۵۱ دقیقه و ۱۵ ثانیه.

۱۳. نقطه (۱۳) در شرق جزیره هرمز به‌طول جغرافیایی ۵۶ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۷ درجه و ۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

۱۴. نقطه (۱۴) به‌طول جغرافیایی ۵۶ درجه و ۳۵ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و به‌عرض جغرافیایی ۲۷ درجه و ۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

۱۵. نقطه (۱۵) به‌طول جغرافیایی ۵۷ درجه و ۱۹ دقیقه و ۵۵ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۴۷ دقیقه و ۱۰ ثانیه.

۱۶. نقطه (۱۶) به طول جغرافیایی ۵۷ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۳۸ دقیقه و ۱۰ ثانیه.

۱۷. نقطه (۱۷) به طول جغرافیایی ۵۸ درجه و ۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۳۳ دقیقه و ۲۰ ثانیه.

۱۸. نقطه (۱۸) به طول جغرافیایی ۵۹ درجه و ۵ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۲۴ دقیقه و ۵ ثانیه.

۱۹. نقطه (۱۹) به طول جغرافیایی ۵۹ درجه و ۳۵ دقیقه و صفر ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۲۳ دقیقه و ۴۵ ثانیه.

۲۰. نقطه (۲۰) به طول جغرافیایی ۶۰ درجه و ۱۲ دقیقه و ۱۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۱۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه.

۲۱. نقطه (۲۱) به طول جغرافیایی ۶۰ درجه و ۲۴ دقیقه و ۵۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۱۷ دقیقه و ۲۵ ثانیه.

۲۲. نقطه (۲۲) به طول جغرافیایی ۶۰ درجه و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه.

۲۳. نقطه (۲۳) به طول جغرافیایی ۶۰ درجه و ۲۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۱۶ دقیقه و ۲۰ ثانیه.

۲۴. نقطه (۲۴) به طول جغرافیایی ۶۱ درجه و ۲۵ دقیقه و صفر ثانیه شرقی و به عرض جغرافیایی ۲۵ درجه و ۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

۲۵. نقطه (۲۵) محل تلاقی نصف النهار ۶۱ درجه و ۳۷ دقیقه و ۳ ثانیه طول شرقی با خط مستقیمی که دو طرف خلیج گواتر را در حد پست‌ترین جزر به یکدیگر متصل می‌سازد.

ب) بین نقاط ۶ و ۷ در جزیره کیش و ۱۱ و ۱۲ در جزیره لارک و ۱۴ و ۱۵ در تنگه هرمز خط مبدأ خط پست‌ترین جزر در امتداد ساحل خواهد بود.

۲. خط مبدأ اندازه‌گیری عرض دریای سرزمینی ایران روی نقشه دریایی خلیج فارس به مقیاس ۱:۱۵۰۰۰۰۰ چاپ یکم سازمان جغرافیایی کشور (شهریور ۱۳۴۹) ترسیم گردیده و ضمیمه این تصویبنامه است.

اصل تصویبنامه در دفتر نخست وزیر است.

In the Name of God

Public International Law

Hooshang Moghtader